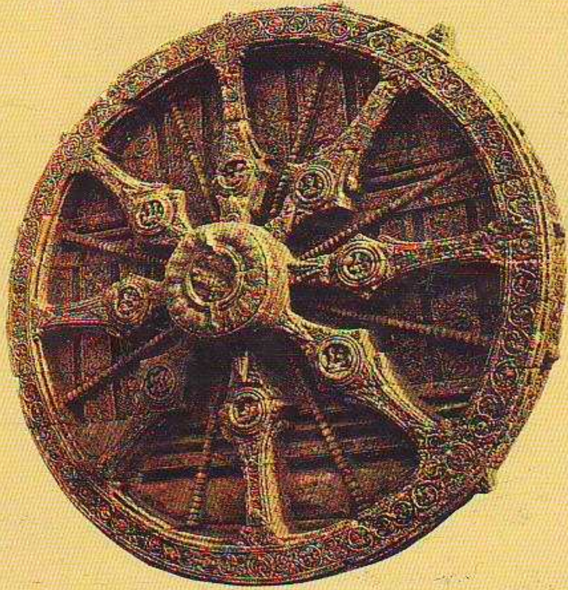


گیتا

(بهگود گیتا)

سرود خدایان



ترجمهٔ
محمد علی موحد



گیـتا

(بهگود گیتا)

با مقدمه‌ای در بارهٔ مبانی فلسفه و مذاهب هند

ترجمهٔ محمدعلی موحد



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

گیتا

بهگود گیتا

BHAGAVAD GITA

(سرود خدایان)

مقدسترین بخش ماهابهارات

چاپ اول ترجمهٔ فارسی: محمدعلی موحد، ۱۳۴۴ هـ. ش. ـ تهران
چاپ دوم با تجدیدنظر: بهمن‌ماه ۱۳۷۴ هـ. ش. ـ تهران
چاپ سوم، مقابله با متن و شماره‌گذاری شعرها: مهرماه ۱۳۸۵ هـ. ش. ـ تهران
صفحه‌آرایی: فتانه کهوند
چاپ: چاپخانهٔ نیل
صحافی: حقیقت
تعداد: ۳۳۰۰ نسخه

حق هر گونه چاپ و انتشار و تکثیر مخصوص
شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی است.

شابک ۹-۰۶۸-۴۸۷-۹۶۴ ISBN 964-487-068-9

بهاگاواد گیتا. فارسی
گیتا (بهگود گیتا)/ با مقدمه‌ای دربارهٔ مبانی فلسفه و مذاهب هند؛ ترجمهٔ محمدعلی موحد. ـ تهران: خوارزمی، ۱۳۸۵.
۲۰۲ ص.
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان دیگر: گیتا: بهگود گیتا .*Bhagavad Gita* (سرود خدایان).
چاپ قبلی: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
چاپ سوم: ۱۳۸۵ ISBN 964-487-068-9
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.

۱. شعر حماسی هندی. ۲. فلسفه هندی. الف موحد، محمدعلی، ۱۳۰۳ ـ ، مترجم. ب. عنوان: بهگود گیتا. ج. سرود خدایان.
BL ۱۱۳۸/۶۲/ف۲ ۱۸۱/۴
۱۳۸۵
کتابخانهٔ ملی ایران ۸۴-۴۷۱۴۰م

فهرست

مقدمهٔ مترجم

زمینهٔ داستان و چگونگی گردآوری گیتا

بهَگَوَد گیتا[1] یا سرود خدا جزئی است از مجموعهٔ عظیم **مهابهارات**[2]، بزرگترین حماسهٔ شعری جهان، که داستان جنگ فرزندان بهارات بزرگ است. میدان رزم در پیرامون شهر دهلی کنونی است. شاهزادگان بهارات در این سرزمین فرمان‌می‌رانند. پس از مرگ پاندوشاه[3] برادر نابینای وی دریتراشترا[4] به‌جای وی می‌نشیند. او صد فرزند دارد. از پاندوشاه نیز پنج پسر بجای‌مانده‌است که در میان آنان و فرزندان دریتراشترا خلاف و نفاق است. دریودهن[5] بزرگترین فرزندان دریتراشترا نقشهٔ قتل پسران پاندو را می‌کشد و به‌بهانهٔ برگزاری جشن مذهبی آنان را به‌کاخ خود فرامی‌خواند. کسان وی کاخ را آتش می‌زنند. لیکن پسران پاندو با مادر خود کُنتی[6] جان بدرمی‌برند و به‌سوی جنگل می‌گریزند و در آنجا سالها بسختی سرمی‌کنند. تا آنگاه که یکی از شهریاران آن نواحی می‌خواهد جوانی را برای همسری دختر خود برگزینند. این افتخار نصیب کسی خواهدبود که بتواند کمان

1. Bhagavad-Gita 2. Mahabharata 3. Pandu
4. Dhritrashtra 5. Duryodhana 6. Kunti

بزرگ آن شهریار را بکشد. از میان پسران پاندو بهیما[1] پهلوانی سترگ و ارجونا[2] (سومین فرزند) کمانداری نیرومند است. هنگام آزمایش فرامی‌رسد. ارجونا بآسانی کمان بزرگ را می‌کشد و تیر به‌هدف می‌خورد. بدین گونه دروپادی[3] شاهدخت زیبا نصیب پسران پاندو می‌شود که او را به‌جنگل نزد مادر خود کُنتی می‌برند و بانگ می‌زنند: «مادر ببین چه گنجی آورده‌ایم». مادر بی‌آنکه مقصود آنان را دریابد می‌گوید: «هر چه هست یکسان میان خود قسمت کنید». سخن کنتی مقدس است و بی‌هیچ چون و چرا باید بکاربسته‌شود. گرچه وی پس از دیدن دختر از گفتهٔ خود پشیمان می‌شود لیکن تیر از کمان جسته‌است و چاره نمی‌توان‌کرد. دروپادی را هر پنج برادر به‌زنی می‌گیرند.

دریتراشترا که از داستان آگاهی می‌یابد فرزندان برادر را نزد خود می‌خواند و پاره‌ای از ملک موروثی را به‌آنان می‌بخشد. پاندوان یودشترا[4] برادر بزرگتر را به‌پادشاهی برمی‌دارند. دریودهن هنوز در کمین است. وی یودشترا را به‌قمار می‌خواند. بخت از یودشترا برگشته است. او همهٔ ملک و دولت و حتی برادران خود و دروپادی زیبا را در قمار می‌بازد و دریودهن آنان را به‌بردگی می‌گیرد. دریتراشترا باز پادرمیانی می‌کند و ملک پاندوان را به‌آنان پس می‌دهد.

دریودهن و یودشترا دیگربار به‌قمار می‌نشینند. قرار چنین است که هر کس قمار را ببازد دست از حکومت بشوید، و تا دوازده سال در

1. Bhima 2. Arjuna 3. Drupadi 4. Yudhishtra

جنگل بسربرد و آنگاه یک سال دیگر بیگانه‌وار در شهرها بگردد، چنانکه کسی نتواندش شناخت و اگر شناخته‌گردد بار دیگر به‌جنگل بازگردانده‌شود. یودشترا این بازی را نیز می‌بازد و با برادران راه جنگل در پیش می‌گیرد.

سرانجام دوران آوارگی بسرمی‌رسد. پاندوان پس از سیزده سال دربدری ملک خود را پس می‌خواهند. دریودهن تن درنمی‌دهد. یودشترا حتی به‌گرفتن یک پارچه آبادی خرسندی می‌دهد لیکن دریودهن ستیزگی می‌آغازد و از آن هم مضایقه می‌کند.

کوروان[1] (نام شاخه‌ای از قبیله که اکثریت دارند) و پاندوان آمادهٔ جنگ می‌شوند. شهریاران آن سرزمین هر یک جانب یکی از دو گروه را می‌گیرد. در آغاز نبرد، از دو سو توافق می‌شود که پیلها در برابر پیلها و گردونه‌ها در برابر گردونه‌ها و جنگیان هماورد در برابر هم صف بیارایند و نیز موافقت می‌شود که زندانیان و گریختگان و جانوران و شیپورچیان و طبل‌زنان را نکشند. ناوردگاه دشت کوروکشترا[2] (به‌معنی کشتزار کوروان) است که مکان مقدسی بشمارمی‌رود. کرشنا[3] به‌عنوان گردونه‌بان ارجونا در سوی پاندوان است. جنگ پس از هیجده روز با قتل دریودهن و پیروزی پاندوان پایان‌می‌یابد. یودشترا سی و شش سال پادشاهی می‌کند.

در پایان ماجرا، پنج شهزادهٔ پاندو با عروس خود دروپادی به‌زیارت مقر خدایان که بر فراز قلهٔ هیمالایا است می‌روند. دروپادی با

1. Kuru 2. Kurukshetra 3. Krishna

چهار برادر از پاندوان در راه می‌میرد و تنها یودشترا که طهارت و شایستگی ورود در ملکوت را دارد با سگ خود به‌آنجا می‌رسد. آندرا[1] الهۀ سگان دم در پدیدار می‌شود و سگ را از ورود در ملکوت بازمی‌دارد. یودشترا نمی‌خواهد مصاحب وفادار خود را رها کند و می‌گوید اگر سگ را راه‌ندهند او نیز از سودای بهشت خواهدگذشت و پای در آن نخواهدگذاشت. پس از گفت و گوی زیاد آندرا تسلیم می‌شود و شهریار با سگ خود در بهشت می‌رود. آنگاه پرده از چهرۀ حقیقت برمی‌افتد و یودشترا چون نیک می‌نگرد درمی‌یابد که سگ تجسم عمل صالح او بوده‌است.

آنگاه آزمایش دوم پیش‌می‌آید:

یودشترا چشم باز می‌کند و همۀ دشمنان خود را در بهشت می‌یابد. از حال برادران خویش می‌پرسد، او را به‌سر چاه ویل دوزخ می‌برند. همۀ برادران و یاران خود را در آنجا می‌بینند. و یودشترا است که باید از میان بهشت و دوزخ یکی را برگزینند.

اینک او بر لب چاه دوزخ است و می‌گوید: «همین جا می‌مانم. بهشت من آنجا است که با دوستانم باشم».

برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است.

بدین سان یودشترا از آزمایش دوم هم روسپید درمی‌آید و در این هنگام سیاهی و وحشت از میان برمی‌خیزد و یودشترا و برادران به‌آن سوی بهشت و دوزخ، آنجا که هستی جاوید خداوندی است

1. Andra

می‌روند.

❋

این بود خلاصۀ داستان **مهابهارات** و **گیتا** جزئی از آن است. آنجا که دو سپاه در برابر هم صف آراسته و پهلوانان آمادۀ نبرد ایستاده‌اند ارجونا را تشویش و دودلی فرامی‌گیرد چه دوست و دشمن از یک قبیله و خویشاوندان هم‌اند. برادرکشی بر ارجونا سخت گران می‌آید. می‌خواهد روی از جنگ برتابد. کرشنا او را به‌وظیفه‌ای که دارد یادآور می‌شود. و **گیتا** مفاوضاتی است که در آن هنگام میان ارجونا و کرشنا روی‌داده‌است. سنجایا[1]، رانندۀ گردونۀ دریتراشترا، آنچه را در ناوردگاه می‌گذرد بر شهریار کور کهنسال باز می‌گوید.

گیتا هیجده گفتار است که نخستین آنها لحن حماسی دارد، لیکن گفتارهای دیگر بیانی است شاعرانه از مباحث فلسفی و مذهبی که نه سبک آن با سبک رزمنامه هماهنگی دارد و نه مضمون آن با موقعیت جنگ و ناوردگاه سازگار می‌نماید. بنظرمی‌رسد که سرایندۀ **گیتا** داستان جنگ را بهانه و دستاویز بیان اندیشه‌های خود ساخته است. این طرز کار مخصوصاً در میان نویسندگان و شعرای شرق نظایر زیاد دارد چنانکه افسانۀ سیمرغ و داستان لیلی و مجنون و قصۀ خسرو و شیرین و حکایت یوسف و زلیخا در دست شاعران ایرانی وسیلۀ بیان اندیشه‌های فلسفی و عرفانی گردیده‌است. سانسکریت‌شناسان گفته‌اند که زبان **گیتا** از دیگر اجزای **مهابهارات** مشخص

1. Sanjaya

است. از دیدگاه مضمون نیز باید گفت چنین است. کرشنا و ارجونایی که در **گیتا** است با کرشنا و ارجونا در سایر اجزای **مهابهارات**، از زمین تا آسمان فاصله دارند. همچنین بسیاری از محققان غرب اظهار عقیده کرده‌اند که سرتاسر **گیتا** ساخته و پرداختهٔ یک شاعر نیست و این منظومه به‌مرور زمان به‌شکل کنونی درآمده‌است.

بعضی حدس زده‌اند که **گیتا** در اصل اثری بوده‌است وابسته به‌مکتب سانکهیا[1] (به‌اصطلاح بیرونی: سانک) و دیگران گفته‌اند که آن در صورت اصلی اوپانیشادی بوده‌است که بعدها شاعری از پیروان مذهب کرشنا آن را دستکاری کرده و به‌صورت کنونی درآورده‌است. به‌هر حال آنچه مسلم می‌نماید کسی که **گیتا** را سروده یا با تلفیق و دستکاری آن را به‌این صورت درآورده چنین می‌خواسته‌است که بین عقاید ودائی و تعالیم اوپانیشادی و اصول سانکهیا و یوگا وفق دهد. چه رد پای جریانهای فکری و اعتقادات وابسته به‌مسالک و مذاهب مختلف فلسفی ودانتا در این کتاب پدیدار می‌باشد و روشن است که فراهم‌آورندهٔ آن سعی کرده‌است که سنتز جامعی از آنها ترتیب دهد. شاید به‌همین جهت است که **گیتا** در میان پیروان کیشهای هندی قبول عام یافته و تفسیرهای گوناگونی بر آن نوشته شده‌است. اگر چند کار تفسیر **گیتا** به‌نحوی که با تعالیم مکتب خاصی از مکتبهای مختلف هندی وفق دهد آسان نیست و سبب آن چنانکه یاد کردیم این است که مصنف **گیتا** بر همهٔ مکاتب موجود نظر داشته و جمع بین آنها را

1. Sankhya

خواسته‌است. راداکریشنان[1] در مقدمهٔ جامعی که بر ترجمه و تفسیر **گیتا** نوشته‌است می‌گوید: **گیتا** و **اوپانیشاد**[2] و **برهماسوترا**[3] سه اصل مهم مذهب هندو است که علمای ودانتا برای توجیه افکار و تعالیم خود از مندرجات آنها استمداد کرده و تفسیرهای فراوان بر وفق مشرب خود بر آنها نوشته‌اند.

اوپانیشاد دربارهٔ براهمن و رابطهٔ او با جهان نظرهای مختلفی پیش کشیده‌است و پیروان مکتبهای گوناگون بآسانی می‌توانند مطالبی مطابق آرا و معتقدات خود در آن بیابند و مورد استناد قراردهند. **برهماسوترا** نیز بقدری مبهم و تاریک نوشته شده‌است که تاب هر گونه تفسیر و تأویلی را دارد. در این میان **گیتا** افکارش یکدست‌تر و هماهنگ‌تر و به‌همین جهت تفسیر آن مطابق مذاق پیروان مذاهب مختلف دشوارتر است.

تاریخ تصنیف **گیتا** را محققان از صدهٔ پنجم یا میانه‌های صدهٔ دوم پیش از میلاد تخمین زده‌اند. استدلالهایی که در این زمینه شده‌است از طرفی بر پایهٔ قراین زبانشناسی و از طرف دیگر بر اساس تجزیه و تحلیل مضمون کتاب و مقایسهٔ آن با جریانات مذهبی و فلسفی هندوستان بوده که ما در این مقدمه از پرداختن به‌آنها خودداری می‌کنیم.

برخی از محققان حدس زده‌اند که طرح نخستین **گیتا** در قرن

1. Radhakrishnan, *The Bhagavadgita,* Introductory Essay, p. 15, London, 1948.

2. Upanishad

3. Brahma-Sutra

پنجم پیش از میلاد سروده شده و تقریباً ۱۵۰ الی ۲۰۰ سال پیش از میلاد به‌صورت کنونی درآمده‌است.

نخستین تفسیر سانسکریت از این کتاب که در دست است از شانکارا[1] عارف نامدار هندی (۷۸۸-۸۲۰ میلادی) است.

گیتا در اواخر قرن هیجدهم اول‌بار به‌انگلیسی (۱۷۸۵) و سپس به‌زبانهای دیگر اروپایی ترجمه شد و مورد توجه غربیان گردید. اکنون بیش از صد ترجمهٔ انگلیسی از این کتاب در دست است. بعضی از صاحب‌نظران آن را به‌عنوان «عمیق‌ترین و بلندترین اثری که در جهان بوجود آمده‌است» ستوده‌اند.[2] پروفسور زینر آن را «تاج افتخار الهیات هندی» نامیده و می‌گوید: **گیتا** «قلهٔ کوهی است که مصنفان اوپانیشاد به‌سعی تمام و افتان و خیزان به‌سوی آن راه سپرده‌اند»[3].

به‌قول راداکریشنان **گیتا** را نمی‌توان تنها به‌یکی از مذاهب هندی وابسته دانست چه این کتاب «نمایندهٔ همهٔ مذاهب هندی است بلکه نمایندهٔ مذهب است به‌طور کلی و بی‌قید و زمان و مکان»[4].

از میان ایرانیان تا آنجا که می‌دانیم نخستین کسی که **مهابهارات** و **گیتا** را شناخته ابوریحان بیرونی است که در کتاب معروف خود **فی تحقیق ماللهند** در بیش از بیست جا به‌نام از **گیتا** نقل کرده و در موارد دیگر هم بی‌آنکه نامی از **گیتا** ببرد از مطالب آن بهره جسته‌است. آنچه ابوریحان از این کتاب نقل کرده‌است در مواردی

1. Shankara 2. Schweitzer; *Les Grands Penseurs de L´Inde,* 1956.
3. R. C. Zaehner; *At Sundry Times,* Faber and Faber, London, 1958, p. 118.
4. Radhakrishnan; *The Bhagavadgita,* p. 12.

ترجمهٔ کامل یا تلخیصی است از متن **گیتایی** که ما بدست‌داریم و در برخی موارد با آن تطبیق نمی‌کند، بناچار باید معتقد شد که ابوریحان یکی از تفاسیر **گیتا** را در اختیار داشته‌است و چون منظورش بیان اعتقادات هندویان بوده، در نقل مطالب، متن و تفسیر را درهم آمیخته‌است، یا باید گفت که متن مورد مراجعهٔ ابوریحان با متنی که در دست ما است فرق داشته‌است.

متن مهابهارات در دورهٔ اکبرشاه به‌فارسی ترجمه شد. پاره‌ای از آن را نقیب‌خان و بدایونی، پاره‌ای دیگر را نقیب‌خان و ملاشیری ترجمه کردند و بقیه را ملاابراهیم نامی ترجمه کرد و شیخ ابوالفضل دکنی مقدمه‌ای بر آن افزود و نام کتاب را **رزمنامه** نهادند.

ریو[1] می‌گوید عجیب است که مترجم اصلی این کتاب هندوان، یک نفر مسلمان سید ایرانی است. پدر نقیب‌خان، میرزا عبداللطیف، پسر مورخ مشهور میریحیی قزوینی (ظاهراً صاحب **لب‌التواریخ**) چون سنی بود ایران را ترک گفت و در سال ۹۶۳ به‌هندوستان رفت. ترجمهٔ مهابهارات به‌سال ۹۹۳ بپایان‌رسید و نقیب‌خان چند تن از برهمنان را که در ترجمهٔ آن به‌او کمک کرده‌اند نام می‌برد. **گیتا** در ضمن ترجمه به‌صورت خلاصه آورده شده‌است.[2]

اما نخستین ترجمهٔ کامل فارسی که از **گیتا** به‌دست است تاریخ ندارد. برخی آن را به‌داراشکوه و برخی به‌شیخ ابوالفضل دکنی و

1. Riau

۲. مراجعه شود به‌مقاله دربارهٔ فیضی *Indo-Iranica* شمارهٔ سوم از مجلد شانزدهم مورخ سپتامبر ۱۹۶۳، و فهرست ریو.

دیگران نسبت داده‌اند[۱].

در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا دو نسخه از ترجمهٔ فارسی **گیتا** موجود است (شمارهٔ ADD 7676 و ADD 5651) این دو نسخه در واقع یک ترجمه است. منتهی عبارات یکی پرداخته‌تر و منقح‌تر از دیگری است و گاهی نیز اختصار و تلخیص در مطالب دیده‌می‌شود. در آغاز هر دو نسخه شیخ ابوالفضل دکنی صریحاً به‌عنوان مترجم **گیتا** معرفی گردیده‌است:

«این نسخهٔ **گیتا** که در انکشاف سرایر قدرت ذوالجلال و
«استکشاف حقیقت معرفت لایزال است آن را به‌اجازت
«سلطان عادل و برهان کامل، دلیل قاطع خدادانی و
«حجت ساطع رحمت رحمانی، قافله‌سالار راه حقیقی و
«مجازی، جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلداللّه
«ملکه و سلطانه، بنده شیخ ابوالفضل از زبان سهنس‌ـ
«کرت ترجمه به‌عبارت لسان فرس و عربی درآورده...»

ترجمهٔ منظومی هم از **گیتا** پرداخته‌شده که به‌فیضی شاعر منسوب است و متأسفانه نگارنده آن را ندیده‌است. ظاهراً ترجمهٔ منثوری که به‌کوشش اجمل‌خان در هندوستان چاپ شده‌است تحریری است از همان ترجمهٔ شیخ ابوالفضل دکنی.

۱. مقدمهٔ آقای تاراچند بر چاپ اوپانیشاد فارسی (ترجمهٔ داراشکوه) و نیز مقدمهٔ آقای جلالی نائینی در شرح حال و آثار داراشکوه. تهران ۱۳۴۰ ش.

زمینهٔ فکری گیتا

معتقدات ودائی

برای اینکه پیام **گیتا** را بدرستی دریابیم باید نخست خود را با اعتقادات دوران ودائی و اندیشه‌های مصنفان **اوپانیشاد** آشنا سازیم. گفتیم که محققان، **گیتا** را اوج جریان فکری می‌دانند که مصنفین **اوپانیشاد** آغاز نهاده‌اند. پیش از **اوپانیشادها** باید به‌**وداهای** چهارگانه که مجموعهٔ کتابهای مقدس هندویان است نگریست. از **وداها** (یا در اصطلاح نویسندگان اسلامی «بید»ها) دو تا اصل است و دو تای دیگر فرع. بدین معنی که سرودهای دو **ودای** اخیر بیشتر به‌سرودهای دو ودای نخستین وابسته است. تاریخ سروده‌شدن **وداها** را از هزار تا شش‌هزار سال پیش از میلاد تخمین می‌زنند.

وداها بیشتر حاوی اوراد و طلسماتی است برای دستیابی به مقاصد دنیایی و حل مشکلاتی که در زندگی روزانهٔ آدمیان مطرح است مانند شفای بیماریها و طول عمر و طرد شیاطین و بی‌اثرساختن فتنهٔ ساحران و کید دشمنان و تصرف در خواطر و دفع چشم‌زخم و رد آفات و حفظ خانه و حشم و مزرعه از حوادث ایام، یا نفوذ در عواطف و تسخیر قلوب مانند پایبندکردن زنان در زنجیر عشق یا برانگیختن

حسادت آنان و امثال آن. یکی از وداها به‌نام **اثروا ودا**[1] (اثوربن بید) سراسر از همین گونه اوراد جادویی است.

در **ریگ ودا** سرودهایی مشتمل بر ثنای خدایان گوناگون که بیشتر مظهر قوای طبیعتند (چون خدای باد و خدای آتش و خدای باران و غیره) دیده‌می‌شود. سرودها گاهی بسیار شیوا و زیباست. منظور از این ادعیه و اوراد غالباً تحصیل منافع مادی و تأمین حوایج و نیازمندیهای زندگی خاکی است چون عمر دراز و حاصل فراوان و مال و دولت و جز آن. اطلاق کلمهٔ دعا بر این گونه سرودها شاید صحیح و رسا نباشد، چه در اصطلاح ما دعا عبارت است از خواسته‌های بشری که به‌درگاه خداوند عرضه می‌شود و اجابت یا رد آن با خدا است، لیکن دربارهٔ ادعیهٔ ودائی چنین تصور شده‌است که هر گاه قرائت آنها با رعایت کامل شرایط و تشریفات مقرر انجام داده‌شود دعا قهراً و طبعاً اثر خود را می‌بخشد و نتیجهٔ اسرارآمیزی که بر آن مترتب است ــ خواه نزول باران باشد یا طول عمر یا استعجال موت کسی یا خلاص از تسلط شیاطین ــ به‌خودی خود حاصل می‌شود و به‌همین جهت بود که گفتیم این سرودها بیشتر جنبهٔ جادو و طلسم دارند و ظاهراً تأثیر آنها حتی بستگی به‌ایمان و تقوی و صلاح و سداد کسی که مراسم دعا را انجام‌می‌دهد ندارد، به‌عبارت دیگر کفر و ایمان و بدی و خوبی شخص در درجهٔ استجابت دعا مؤثر نیست.

تشریفاتی نیز مقرر است که باید در خواندن این سرودها

1. Atharva Veda

مراعات شود تا نتیجهٔ مطلوب حاصل آید. این تشریفات در رسائلی به‌نام **برهمانا** گرد آمده‌است. **برهمانا** در واقع رسالهٔ عملیه‌ای است که معلوم می‌دارد کدام سرود به‌چه منظور و کجا و چگونه و با چه تشریفاتی باید خوانده‌شود. معمولاً انجام این تشریفات که «یجنا»[1] یا قربانی نامیده‌شده در حضور گروهی از روحانیون صورت‌می‌گرفت. در مراسم یجنا تعداد زیادی از حیوانات را سر می‌بریدند و مقدار زیادی کره و برنج و شیر به‌عنوان نذورات تقدیم می‌کردند. برخی از مراسم قربانی ماهها و حتی سالها طول می‌کشید و تشریفات برخی از آنها چنان پرخرج و عریض و طویل بود که فقط پادشاهان می‌توانستند از عهدهٔ آن برآیند[2]. بدین گونه یجنای ودائی با قربانیهای مرسوم مذاهب و ملل دیگر فرق بزرگ دارد. در این مذاهب قربانی وسیلهٔ تقرب به‌خدایان است لیکن یجنای ودائی خود مستقل از خدایان و حتی تواناتر و مؤثرتر از آنان بنظرمی‌رسد.

در اجرای مراسم یجنا شرایط و جزئیات دستورهایی که در برهمانا آمده‌است باید مو به‌مو رعایت شود. کمترین خبط و اشتباه موجب می‌شود که قربانی بی‌اثر گردد یا اثر آن بکلی دگرگونه شود.

۱. یجنا Yajna کلمهٔ سانسکریتی است به‌معنی نذر و قربانی یا مطلق عبادت. این کلمه در اوستایی به‌صورت یسنا و در پهلوی به‌صورت یشت آمده‌است. مراجعه شود به‌مقدمهٔ استاد پورداود به‌ترجمهٔ یسنا، ص. ۲۳.

۲. مراجعه شود به‌تفصیل قربانی و انواع آن در فصل بیستم از جزء دوم کتاب: *The Religion and Philosophy of the Veda* by Keith (the Harvard Oriental Series), Harvard University Press, 1925.

و همچنین در کتاب جامع و معتبر داس گوپتا به‌نام: *The History of Indian Philosophy*

اگر مراسم قربانی به‌طور کامل اجرا شود اثر آن که معمولاً از دایرهٔ فهم و تجربهٔ بشری بیرون است نیز ناگزیر حاصل خواهدشد و این امر ارتباطی با خواست و ناخواست خدایان ندارد. نتایجی که بر قربانیها مرتب می‌باشد اثر وضعی اوراد و طلسماتی است که خوانده می‌شود و هیچ تدبیری، حتی زاری و انابه و تضرع به‌درگاه خدایان، قادر نیست که در مسیر آنها تغییری بدهد. و به‌همین سبب باید گفت که از نظر اوراد ودائی خدایان در درجهٔ دوم اهمیت قرارگرفته‌اند. در میان اوراد مزبور مضامین ناظر به‌اظهار عبودیت و اخلاص در برابر خدایان و طلب رستگاری و هدایت و فیض روحی زیاد نیست. تعلیمات اخلاقی یا اجتماعی نیز در آنها دیده‌نمی‌شود. داستان تواشتر[1] درجهٔ اهمیت تشریفات مقرر در قربانیها را روشن می‌سازد. وی می‌خواست فرزندی بیاورد که قاتل ایندرا[2] (یکی از خدایان) باشد و به‌این نیت قربانی‌کرد. همهٔ مراسم قربانی بدرستی انجام‌شد. متأسفانه در تلفظ یکی از کلمات دعا اشتباه کوچکی روی داد و آن اشتباه چنان بود که کلمه را از حالت فاعلی به‌حالت مفعولی درمی‌آورد. در نتیجه فرزندی که او آورد کشندهٔ ایندرا نبود بلکه کسی بود که به‌دست ایندرا کشته شد[3].

به‌نظر هندویان **وداها** و دستورالعملهای آنها (**برهمانا**) را کسی تصنیف نکرده، پیغمبری هم آنها را نیاورده‌است لیکن این سرودها کلام قدیم غیرمحدثی است که مخزن اسرار و رموز آفرینش شناخته

1. Tvashtar 2. Indra 3. Dasgupta; *Hindu Mysticism*, p. 6.

می‌شود و همهٔ علوم و اخبار در آنها جمع است. وداها لوح محفوظی است که تقدیر و سرنوشت خلایق و احکام مستور طبیعت را در آن گردآورده‌اند. سرودهای ودا، روحانیون ودائی و خود مراسم قربانی به‌نام «برهمن» خوانده‌می‌شدند و این لغت در اصل به‌معنی بزرگ است. اندیشهٔ دوران ودائی اندیشهٔ عصر بدوی، و خصیصهٔ بارز آن تعمیم مسائل سادهٔ طبیعی است از راه تقریب و استحسان. مثلاً چنین تصور شده که جهان یا عالم اکبر نیز شخصی است چون عالم اصغر یا آدمیزاد. آنگاه کوشش شده‌است که حالات و کیفیاتی را که بر آدمیزاد دست‌می‌دهد به‌تقریبی در عالم اکبر نیز بجویند و علل و موجبات دگرگونیهای طبیعت و احوال آن را به‌قیاس با آنچه در وجود خود تجربه کرده‌اند تعیین کنند. مثلاً به‌تجربه دیده‌اند که آدمی عرق می‌کند و سبب عرق‌کردن او گرما است و گرما از آتش است آنگاه چنین تصور کرده‌اند که عالم اکبر یا جهان نیز عرق می‌کند و باران قطره‌های عرق او است و چون عالم عرق می‌کند حتماً گرداگرد آن را آتش فراگرفته‌است که مایهٔ گرمی و عرق می‌شود و چون عرق از گرما است پس آب نیز از آتش است.

باز چنین اندیشیده‌اند که سه رنگ سفید و سرخ و سیاه نشانگر سه عنصر آب و آتش و خاک است و چون این سه رنگ رنگهای اصلی و غالب طبیعت است معتقد شده‌اند که دنیا سراسر از سه عنصر آب و آتش و خاک آفریده شده‌است. هر کجا سرخی است نشان وجود آتش است و هر کجا سفیدی است نشان آب و هر کجا سیاهی نشان خاک.

اوپانیشادها

سرودهای مبنی بر عقیدهٔ توحید در **وداها** زیاد نیست و آنچه هست محتملاً از واپسین دوران تألیف **وداها** است[1] و این در **اوپانیشادها** است که موضوع برهمن اعلی و اکبر مورد بحث قرار می‌گیرد. اوپانیشاد به‌معنی راز است[2] و آن مجموعهٔ مطالبی است که استادان با شاگردان خود راجع به‌حقیقت حق بیان کرده‌اند. مراسم و قربانیهای ودائی چنانکه گفتیم برای بدست‌آوردن مزایای مادی و رسیدن به‌آمال و امانی دنیوی است لیکن علم و دانش برهمن از اشتیاقی درونی یا نیازی روحی برای وصول به‌کمال مطلوب برمی‌خیزد. لذات حاصله از چیزهای زایل و گذران، طالب علم برهمن را سیراب نمی‌کند. او به‌دنبال سرور و شادمانی بیکران ابدی است. به‌دنبال خلود و جاودانگی است. در حقیقت سیر اندیشهٔ هندی از **وداها** به‌**اوپانیشادها**، سیر از جهان برون (عالم ظاهر) به‌جهان درون (عالم باطن) است. در میتریی[3] اوپانیشاد آمده‌است که یاجناوالکیا[4] می‌خواست تجرد پیش گیرد، پس به‌میتریی و کایتانی که زنان او بودند گفت که می‌خواهد ثروت خود را در میان آنان تقسیم کند. و اینک گفت و گویی از میتریی و شوهر او:

میتریی ـــ اگر همهٔ ثروت دنیا را به‌من دهی از مرگ در

---

1. Dasgupta, *Hindu Mysticism*, p. 34.

۲. ظاهراً این کلمه در اصل به‌معنی «تنگ در کنار هم نشستن» بوده و آنگاه مجازاً به‌اسرار و تعالیمی که شاگرد بر اثر نزدیکی و تقرب به‌استاد از او فرامی‌گیرد اطلاق شده‌است.

3. Maitreyi 4. Yajnavalkya

امان خواهم‌بود؟

یاجناوالکیا ـــ هرگز به‌مال جاوید نتوان بود اما می‌توان چون توانگران به‌خوشی زیست.

میتریی ـــ مال را چه سود اگر مرا از مرگ نرهاند.

راهی پیش پای من بگذار که بتوانم زندگی جاوید یابم.

این شوق جاودانگی با تمایل سادهٔ آدمی به‌درازای عمر و وحشت از مرگ فرقی ژرف دارد. کسی که تغییرات و دگرگونیهای عالم حیات را می‌بیند طمع خام در پایداری زندگی نمی‌تواند بست. جاودانگی آنجا میسر تواندبود که تغییر و دگرگونی نباشد. پس این شور و شوق مستلزم انصراف تمام است از هر چیزی که جنبهٔ زایل و گذران دارد. همهٔ لذات و شهوات زودگذر و زایل، با سرچشمه‌های آنها (چون ثروت و شهرت)، در نظر کسی که دستخوش این شور و شوق است خوار می‌نماید و این است فرق بارز بین طرز فکر ودائی و اوپانیشادی. چه مآل و مقصد آن یک تحصیل خوشیها و رسیدن به‌هوسها و آرزوهای معمولی بشری است و منظور و هدف این یک وصول به‌کمال مطلوب است.



چگونه این تغییر مسیر در جریان اندیشهٔ هندی پیش‌آمده است؟ آیا می‌توان افکار اوپانیشادی را مرحلهٔ تکاملی از اعتقادات ودائی دانست؟ یا باید ریشه و سرچشمهٔ دیگری برای آنها جست و جو کرد؟ حقیقت این است که چنانکه گفتیم ارتباط‌دادن این دو طرز فکر به‌یکدیگر سخت دشوار است. کشفیات اخیر دربارهٔ تمدن درهٔ هند

روشنیهای تازه‌ای به‌زمینهٔ این بحث انداخته‌است. مهاجرت اقوام آریایی به‌هندوستان در حدود دوهزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح صورت گرفته و پیش از آن تمدن قابل ملاحظه‌ای در این سرزمین وجود داشته‌است. **وداها** مخصوصاً **ریگ ودا** منعکس‌کنندهٔ معتقدات آریان است و جهات مشترک زیادی بین آنها و معتقدات دسته‌های دیگر آریایی که به‌ایران و سرزمینهای دیگر کوچیده‌اند موجود است. آریاها مردمی جنگجو و پرکار و ظاهراً با اندیشه‌های زهدآمیز اوپانیشادی مبنی بر ترک تعلقات و «اهیمسا»[1] و «نیروانا»[2] و «موکشا»[3] بیگانه بودند. قرائنی در دست است که ریشه و سابقهٔ یوگا را در پیش از مهاجرت آریاییها نشان‌می‌دهد. بعضی از خدایان ودائی در دوران پیش از آریاییها مورد پرستش بوده‌اند و شاید بتوان گفت که افکار اوپانیشادی نیز مسبوق به‌آن دوران بوده و هجوم آریاییها موجب شده‌است که دو طرز فکر کاملاً متباین آریایی و بومی درهم آمیخته‌شود. در **وداها** که مربوط به‌اوایل دورهٔ مهاجرت آریان است بیشتر معتقدات آنان انعکاس دارد و **اوپانیشادها** را نوعی رجوع به سلف یا به‌عبارت بهتر بازگشت به‌طرز فکر بومی هندی می‌توان تصور کرد[4].

*

کمال مطلوب در نظر معلمان اوپانیشاد براهمن است که نمایندهٔ مفهوم جاودانگی و خلود است. براهمن مرجع و مآب همه

1. Ahimsa 2. Nirvana 3. Moksha
4. K. M. Sen, *Hinduism*, Penguin Books, London 1963, p. 13, 51.

است که از حد وصف و تعریف بیرون است[1].

براهمن تعبیری است از آن وحدت نهایی و حقیقت لایتغیری که در آن سوی مرزهای زمان و مکان و در ورای عالم کثرت و شهود می‌باشد. وصف براهمن در **اوپانیشادها** رنگهای گوناگون بر خود گرفته‌است. اگر تنها منطوق عبارات **اوپانیشادها** را در نظر بگیریم به‌اختلاف فاحشی برخواهیم‌خورد. گاهی چنین می‌نماید که روی سخن با یک نوع اعتقاد همه‌خدایی است: در اعماق موجها و دگرگونیهایی که در فراخنای دریای بیکران وجود پدیدار است حقیقتی نهفته‌است که آن را براهمن اصطلاح کرده‌اند. از این نظر تفاوتی بین روح فردی و روح کلی، بلکه تفاوتی بین روح و خدا نیست. آنجا که از مرز زمان و مکان بیرون است یکی است و جز یک نیست. در برخی دیگر از **اوپانیشادها** گامی دیگر فراتر رفته و براهمن را برتر از روح (فردی و کلی) معرفی کرده‌اند. روح براهمن نیست اما از اوست چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست. در اوپانیشاد دیگر تعبیری از براهمن آمده‌است که براهمن وجود (سات) و علم (سیت) و سرور (آناندا) است[2]، اما اینها صفات او نیستند چه او از نعت و صفت فراتر است. موجود نیست بلکه صرف وجود است و عالم و مسرور نیست بلکه محض علم و سرور است. هیچ گونه وصف و نعتی برای او

۱. این کلمه را نباید با برهمن که به‌طبقهٔ روحانی از طبقات چهارگانهٔ جامعهٔ هندی اطلاق می‌شود اشتباه کرد و برای احتراز از این اشتباه ما آن را به‌صورت براهمن می‌نویسیم. در کتابهای اروپایی آن را به‌شکل Brahman و برهمن روحانی را به‌شکل Brahmen می‌نویسند.
2. Sat-Cit-Ananda

نیست. حتی او را یکی هم نمی‌توان خواند چه یک از عالم ما است و او از نام و نشان و قیاس و وهم برتر است. او را به‌صفات سلبی می‌توان شناخت نه به‌صفات ثبوتی. می‌توان گفت که براهمن این نیست و آن نیست، مثلاً جسم نیست مرکب نیست... اما نمی‌توان گفت که براهمن چیست و کیست: آنگاه که همهٔ صفات و نعوت را برشمری و از نام و نشانهایی که ساختهٔ اندیشه و گمان و وهم بشری است درگذری چیزی می‌ماند که آن براهمن است.

این شیوه که براهمن را با نفی صفات معرفی می‌کنند در **اوپانیشادها** آغاز شده و **گیتا** نیز همین شیوه را بکاربسته‌است. شیوهٔ دیگری که هم در **اوپانیشادها** و هم در **گیتا** پیش گرفته شده این است که صفات متضاد و متناقضی را به‌براهمن نسبت می‌دهند تا نزاهت و علو او را از صفت و نعت بنمایانند. هوالاول والآخر والظاهر والباطن.

«از همه چیز جدا است و در درون همه است»
«از حرکت منزه است و متحرک است»
«از غایت لطف در وهم نگنجد»
«از همه دور است و با همه نزدیک»
«تجزیه‌ناپذیر است لیکن چنین می‌نماید که تجزیه شده
«و در قالب موجود درآمده‌است»[1]

«تو زنی، تو مردی، تو پسری، تو دختری، تو پیر شده و
«عصا گرفته مردم را به‌غلط می‌اندازی، و تویی که ظاهر

۱. گیتا، گفتار سیزدهم.

«شده همه جا می‌نمایی،
«و پرنده‌های سیاه‌رنگ تویی، و پرنده‌های سبزرنگ
«تویی، و پرنده‌های سرخ‌چشم تویی، و ابرهای برقدار
«تویی، و شش فصل تویی، و جمیع دریاها تویی،
«آن که اول ندارد تویی، و آن که نهایت ندارد تویی،
«همهٔ عالمها از تو ظاهر شده‌است و عین تو است»[1]

گویند از بهوا[2] پرسیدند که براهمن چیست؟ وی خاموش ماند. بار دیگر پرسیدند باز خاموش ماند. بار سوم پرسیدند سخن نگفت. پرسنده ملول گشت و روی برتافت. آنگاه بهوا زبان برگشاد و گفت که پاسخ پرسنده را با سکوت خود در همان بار نخست داده‌است چه براهمن خاموشی محض است و وصف او به‌سخن نمی‌توان‌آورد.

براهمن در همهٔ هستی هست. جلوهٔ او در عالم تعین به‌دو وجه است که یکی را جان یا آتمن[3] خوانند و دیگری را غیرجان یا پراکریتی[4]. جان جلوهٔ راستین براهمن است و پراکیتی مایهٔ فریب و اشتباه.

براهمن را پرم‌آتما[5] (ابراتمن) و جیوابهوتا[6] (هستی اصلی) نیز نامیده‌اند.

داراشکوه در رسالهٔ **مجمع‌البحرین** خود فرق بین براهمن و اتمن و پراکریتی را به‌تقریبی ساده‌تر بیان کرده‌است: ذات بحث که در

۱. شیت‌استراوپانیشاد Shvetâsvatara ادهیای چهارم، فقرهٔ ۳ و ۴ از ترجمهٔ داراشکوه، ص. ۲۰۴، چاپ تهران.

2. Bahva 3. atman 4. Prakriti 5. Paramatma
6. Jivabhuta

عالم تعین می‌آید یا در مرتبهٔ لطافت است و یا در مرتبهٔ کثافت. در مرتبهٔ لطافت آن را روح یا آتما گویند و در مرتبهٔ کثافت آن را جسد (پراکریتی) نامند «و ذات متعین به‌ازل که جمیع ارواح در آن مندرج است پرم‌آتما یا ابوالارواح خوانده‌شود». آنگاه جسد را به‌آب و اتمن را به‌موج آب و پرم‌اتمن را به‌مجموعهٔ امواج تشبیه کرده می‌گوید «آب صرف به‌منزلهٔ حضرت وجود است»[1]

بدین سان اصطلاح آتمن-براهمن در **اوپانیشادهای** مختلف معانی گوناگون بر خود می‌گیرد. در برخی دیگر از **اوپانیشادها** آمده است که دو نوع هستی هست: یکی هستی جاویدان دگرگونی‌ناپذیر که ازان عالم ارواح است و دیگر دگرگونی‌پذیر محکوم به‌مرگ و زوال که ازان عالم ماده است و آنگاه خدا به‌عنوان سرچشمه و مبدأ هر دو هستی معرفی شده‌است. «همه چیز از اوست و زندگی همه بدوست و بازگشت همه به‌سوی اوست.»[2]

ایشورا Ishvara

خدا از جنبهٔ ربوبیت و خلاقیت ایشورا نامیده‌می‌شود. ایشورا خداوند است با صفات ثبوتی او. ایشورا مظهر صفات جمال و جلال است. به‌عبارت دیگر براهمن مقام اطلاق حضرت حق است که از هر گونه نسبتی مبرا است[3] و ایشورا تعبیر از مقام ربوبیت او است که عالم

۱. مجمع‌البحرین، ص. ۸، چاپ تهران. ۲. تیتریا اوپانیشاد. Taittirya UP

۳. بیرونی می‌گوید بعضی از خواص هندویان از خدا به‌نقطه تعبیر کرده‌اند تا نشان بدهند که او از هر گونه صفت فراغ دارد. فی تحقیق ماللهند، ص. ۲۳، چاپ حیدرآباد، ۱۹۵۸ ـ م.

را می‌آفریند و نگه‌می‌دارد و نابود می‌سازد. احیاء و ابقاء و افناء مظاهر سه‌گانهٔ قدرت رب است و بدین ترتیب ایشورا سه مظهر دارد: برهما[1]، ویشنو[2] و شیوا[3]. برهما رمز اسم مُحیی (زندگی‌بخش)، ویشنو رمز اسم حافظ (نگه‌دارنده) و شیوا رمز اسم مُمیت (میرانندهٔ) رب است. لیکن تعدد نام، نشان تعدد ذات حق نیست. برهما، ویشنو و شیوا تثلیثی است ظاهری و در باطن جز یک نیست. یک حقیقت است به‌سه نام. قل ادعوا اللّه او ادعو الرحمن ایاً ما تدعوا فله الاسماءالحسنی. در **ریگ ودا** آمده‌است: «از اَندرا و میترا و وارونا و آگنی[4] سخن می‌گویند، او جز یک نیست اگرچند به‌نامهای گوناگونش بخوانند».

سه نگردد بریشم ار او را   پرنیان خوانی و حریر و پرند

پروشا و پراکریتی

براهمن-آتمن را پروشا[5] نیز نامیده‌اند. پروشا در اصل به‌معنی شخص است. همچنان که انسان عالم صغیر خوانده شده عالم را نیز انسان کبیر می‌توان‌نامید. در این معنی همه عالم تنی است که یک جان دارد. جان عالم مایهٔ حیات و قوام همهٔ کائنات است، همچنان که روح فردی مایهٔ زندگی و حرکت و قوام فرد است. پس شخص یا پروشا به‌اختلاف مقام هم به‌فرد اطلاق می‌شود که عالم اصغر است و هم به‌جهان که عالم اکبرش می‌نامند.

لفظ پروشا در **ریگ ودا** آمده‌است. در آنجا گفته شده‌است که

1. Brahma 2. Vishnou 3. Shiva
4. Andra-Mitra-Varuna-Agni 5. Purusha

پروشا جایی به‌پهنای ده انگشت را پر می‌کند، و باز گفته شده‌است که پروشا همه جا را پر کرده و بر همهٔ عالم محیط است، و نیز گفته شده که جهان و هر چه در آن است تنها یک چهارم پروشا است و سه چهارم دیگر وی جاودانگی است که در آسمانها است.

گیتا در مرحلهٔ اول از دو پروشا سخن می‌گوید: یکی زوال‌پذیر که همان پراکریتی است و دیگر پروشای جاوید که جان یا اتمن است. پروشای جاوید با پراکریتی و گناها همخانه است. در مرحلهٔ دوم **گیتا** از یک پروشای والای دیگر سخن می‌گوید که روح اعظم (پرم‌اتمن) خوانده‌می‌شود و از گناها متأثر نمی‌شود و آن به‌جهت و سرور سرمدی است که بر هر سه عالم محیط است و حافظ و نگه‌دارندهٔ آنها است[1].

در گفتار سیزدهم **گیتا** چنین آمده‌است:

«بدان که پراکریتی و پروشا را آغازی نیست و نیز بدان
«که اشکال و صور از پراکریتی پیدا شده‌اند. پیدایش تن
«و حواس از پراکریتی است و ظهور شادی و رنج از
«پروشا ... و پروشای والا در تن به‌عنوان ناظر و فرمانروا
«و حافظ و شاهد و خداوندگار و روح اعظم نامیده
«می‌شود».

این پروشا وجود محض تابناک غیرفعالی است که نه از جهان آمده و نه به‌جهان بسته و نه تابع آن است.

بیرونی می‌گوید: «کسانی از هندیان که از رمز به‌تحقیق

۱. گیتا، گفتار پانزدهم.

گراییده‌اند جان را پورشا می‌نامند که به‌معنی مرد است چه آنچه در موجود زنده است او است و ازو جز حیات نشانی پیدا نیست»[1].

پراکریتی منشأ اشکال و صور است. یعنی همهٔ نمودهای مادی و معنوی نتیجهٔ تغییرات پراکریتی است. در جای دیگر از آن به‌زهدانی تعبیر شده‌است که خداوند نیروی خلاقهٔ خود را در آن می‌ریزد.[2] پراکریتی از سه نیرو یا سه حالت (گنا)[3] پیدایش یافته‌است. گنا به‌معنی رشته یا تار است و گناهای سه‌گانه را سه تار طناب آفرینش خوانده‌اند. این سه تار یا سه حالت عبارتند از ستوا[4]، راجاس[5] و تاماس[6] که نخستین آنها مظهر پاکی و صفا و سلامت و آرامش، و دومین منشأ حرکت و فعالیت و تقلا و حرص و شره، و سومین مایهٔ خطا و نادانی و خواب و رکود و تاریکی است. و خلاص آن است که جان از بند پراکریتی آزادی یابد.

اجزای عالم مادی

پراکریتی که هنوز نقش صورت بر خود نگرفته و غیرمشهود است اویکتا[7] نامیده‌می‌شود. اویکتا مبدأ تکون و حرکت ماده، علت غیرمعلول و ازلی است که گناهای سه‌گانه را بالقوه دارا می‌باشد. از اویکتا «بودی»[8] یا عقل کیهانی می‌زاید و از آن «اَهنکارا[9]» یا انانیت که

۱. فی تحقیق ماللهند، ص. ۳۰، چاپ حیدرآباد، ۱۹۵۸.ـم.
۲. گیتا، گفتار چهاردهم.

3. guna 4. Satva 5. Rajas 6. Tamas 7. Avyakta
8. Buddhi 9. Ahankara

مایهٔ تعین اعیان موجودات است و از آن «منا»[۱۰] یا دل پیدا می‌شود. تصورات که از برخورد حواس با اشیاء بوجودمی‌آید در دل نقش می‌بندد و از آنجا به‌عقل منتقل می‌شود. پنج حس شنوایی و بینایی و بویایی و پسایی و چشایی و پنج قوهٔ عامله (پا و دست و زبان و دو عضو تخلیه و تناسل) از اهنکارا بوجودمی‌آید و این ده قوه فرمان را توسط دل از عقل یا ادراک می‌گیرند. پنج عنصر اعظم (مهابودی): خاک و باد و آتش و آب و اثیر و پنج موضوع حس یا اسباب آن که عبارت از رنگ و طعم و بو و لمس و صدا می‌باشد نیز از اهنکاراست.

ابوریحان تقسیمات ماده را به‌شرح زیر آورده‌است:

ابیکت یا هیولای مجرد (اویکتا)

بیکت یا مادهٔ متصوره

اهنکار یا طبیعت

پنج ماتر یا امهات بسیطه (رنگ و طعم و بو و لمس و صدا)

مهابوت یا عناصر خمسه (خاک و باد و آب و آتش و آسمان)

پنج‌اندریان یا حواس پنجگانه

منو یا دل که به‌اضافهٔ پنج‌اندریان حواس مدرکه را تشکیل می‌دهند.

کرم اندریان یا ضروریات آلیه که آن هم پنج است: دست و پا و زبان و دو عضو تخلیه و تناسل.

9. Ahankara 10. Manas

مجموع این بیست و چهار چیز که همه از مظاهر ماده است با پروشا یا نفس کلی «تتو» نامیده‌می‌شود و علم به «تتو» مایهٔ نجات است[۱].

*

پیدایش عالم بر وفق آنچه در فلسفهٔ سانکهیا (سانک) اندیشیده‌اند از این قرار بود و **گیتا** در این باره از فلسفهٔ مزبور پیروی کرده‌است.

مجموعهٔ تقسیمات بیست و چهارگانه را **گیتا** «کشت» می‌نامد و این کنایه‌ای قابل توجه است. چه پراکریتی همچون کشتزار محل حرکت و جنبش مداوم و نمایشگاه پیدایش و نمو و ذبول می‌باشد[۲].

پراکریتی و پروشا در هم آویخته‌اند. این هر دو قدیم و ازلی است. پروشا دریابنده (مُدرِک) است و پراکریتی دریافته (مَدرَک).

پراکریتی همیشه در حرکت و کشاکش است و پروشا اگر چه در منزل پراکریتی جای گزیده، آرام و غیرفعال است و از بالا ناظر اعمال پراکریتی است بی‌آنکه از آن متأثر شود. مایهٔ فعالیت پراکریتی گناهای سه‌گانه است. ستوا تار سپید پراکریتی است و راجاس تار سرخ و تاماس تار سیاه. این سه گنا در اویکتا بالقوه موجود است و چون به‌مرحلهٔ فعالیت می‌رسد منشأ پیدایش عقل و انانیت و غیره می‌شود و در نتیجهٔ فعل و انفعال آنها است که اطوار و احوال گوناگون بظهورمی‌رسد.

۱. فی تحقیق ماللهند، ص. ۳۳، چاپ حیدرآباد، ۱۹۵۸.

۲. گیتا، گفتار سیزدهم.

نکتهٔ جالب توجه در فلسفهٔ هندی این است که «بودی» که از آن به‌عقل و هوش و شعور می‌توان تعبیر کرد و «منو» که آن را دل می‌توان خواند از اجزای ماده یا پراکریتی شمرده شده‌اند. این باریک‌اندیشی صاحب‌نظران هندی درخور توجه زیاد است. ماده کور و ناآگاه است. آگاهی و دانش از جان یا پروشا است و او است که بر خود و هم بر پراکریتی آگاهی دارد و از همین نظر است که **گیتا** پروشا را دانندهٔ کشت (کشتراجنا)[1] نام نهاده و می‌گوید «هر موجودی از جماد یا حیوان از به‌هم‌پیوستن کشت و دانندهٔ کشت یا پراکریتی و پروشا حاصل گردیده‌است» و باز می‌گوید: «همچنان که یک خورشید همه عالم را روشن می‌سازد یک خداوندگار همه کشتها را روشن می‌کند».[2]

مایا

جهان آفرینش یک خیمه‌شب‌بازی بیش نیست. بازیگر این صحنه براهمن است. تماشاگر هم اوست. بازیچه و صحنهٔ بازی نیز جز او نیست. براهمن چون لباس «نام و شکل» به‌خود می‌پوشد به‌صورت پراکریت که بازیچه و صحنهٔ بازی است جلوه‌گر می‌شود. براهمن به‌نام ایشورا بازیگر و گردانندهٔ صحنه است. و نیز براهمن به‌نام پروشا تماشاگر این بازی است. با اینکه وجود و جنبش عالم همه از براهمن است وی از دگرگونیها و تغییرات پاک و مبرا است. عالم به‌او وابسته است لیکن او وابسته به‌عالم نیست. از این رابطهٔ یک‌طرفی با کلمهٔ

1. Kshetrajna

۲. گیتا، گفتار سیزدهم.

«مایا»[1] تعبیر شده‌است. «مایا» به‌معنی شکل و قابلیت تولید شکل آمده‌است. در عین حال این کلمه به‌معنی نیرنگ و حیله نیز هست[2]. در واقع این اشکال و صور است که مایهٔ فریب می‌شود و موجب دلبستگی و توجه به‌پراکریتی و عالم کثرات می‌گردد. در **ریگ ودا** آمده است که «اَندرا» به‌مکر و حیله به‌اشکال گوناگون درمی‌آید. **گیتا** می‌گوید که خدای در دل همهٔ موجودات جا دارد و به‌نیروی «مایا» چون لعبت‌باز آنها را بحرکت‌درمی‌آورد[3]. باز در جای دیگر گناها را که مایهٔ پیدایش نامها و صورتها است «مایا» می‌خواند:

«همه عالم به‌من بسته است چون دانهٔ گوهر به‌رشته.
«طعم آب منم، روشنایی ماه و خورشید منم...
«و اهل عالم که به‌فریب اشکال سه‌گانهٔ گناها گرفتارند
«مرا که از این حد برترم و از دسترس مرگ و زوال
«فراترم نمی‌شناسند.
«و براستی دشوار است کسی بتواند از حجاب گناها که
«مایای الهی من است درگذرد.
«تنها آنان که به‌من پناه می‌آورند می‌توانند از این
«حجاب درگذرند»[4].

داراشکوه در مقام تطبیق «مایا» با مصطلحات عرفای اسلام آن

1. Maya

۲. مراجعه شود به‌بحث مفصل راداکریشنان از مایا در جواب منتقدان خود در کتاب: Radhakrishnan, *The Philosophy of Servapalli,* Reply to Critics صص. ۸۰۰ به‌بعد.

۳. گیتا، گفتار هجدهم. ۴. گیتا، گفتار هفتم.

را به «عشق» ترجمه کرده‌است[۱]. لیکن چنین بنظرمی‌رسد که اصطلاح عرفانی «لَبْس» در این مقام درست‌تر و رساتر است چه لبس نیز مانند مایا مفید معنی فریب و رنگ و التباس می‌باشد. عرفای ما در تعریف لبس گفته‌اند که آن «عبارت از صورت عنصریه است که موجب پوشش حقایق است». مایا نیز عبارت است از شکل و صورت که مایهٔ غفلت آدمی از براهمن و توجه او به‌پراکریتی می‌باشد. عبدالرحمن جامی در **لوایح** گوید:

«عظیم‌ترین حجابی و کثیف‌ترین نقابی جمال وحدت
«حقیقی را تقیدات و تعدداتی است که در ظاهر وجود
«واقع شده‌است، به‌واسطهٔ تلبس آن به‌احکام و آثار
«اعیان ثابته در حضرت علم، که باطن وجود است و
«محجوبان را چنان می‌نماید که اعیان موجود شده‌اند
«در خارج، و حال آنکه بویی از وجود خارجی به‌مشام
«ایشان نرسیده‌باشد و همیشه بر عدمیت اصلی خود
«بوده‌اند و خواهندبود و آنچه موجود و مشهود است
«حقیقت وجود است اما به‌اعتبار تلبس به‌احکام و آثار
«اعیان، نه از حیث تجرد از آنها...»

تناسخ

سخت مشهور است که هندیان به‌تناسخ عقیده دارند. به‌قول

۱. داراشکوه، رسالهٔ حق‌الیقین، ص. ۲، چاپ تهران.

ابوریحان همچنان که کلمهٔ شهادت شعار مسلمانان و اعتقاد به‌اقانیم ثلاثه وجه امتیار مسیحیان و تعطیل شنبه علامت قوم یهود است تناسخ نیز نشان هندوان است[۱]. تناسخ چیست؟ آدمیان از باستان زمان دربارهٔ سرنوشت خود بر دو گروه بوده‌اند و هنوز هم چنانند. قومی بر این مذهب که: بازآمدنت نیست چو رفتی رفتی. اِنْ هِیَ اِلّا حیاتُنَا الدُّنیَا نَمُوتُ وَ نَحْییٰ وَ مَا یُهْلِکُنَا اِلّا الدَّهْرُ.

خوش باش که در نشیمن کون و فساد
وابستهٔ یک دمیم و آن هم هیچ است

و قومی معتقد به‌بقای روح که می‌گویند زندگی کوتاه پنج روزی این جهان مقدمه‌ای است برای حیات جاوید که پایان آن آغاز این یک است و مرگ خود تولدی دیگر است. آدمی است تنها و تکلیفی سخت و هولناک و فرصتی بس کوتاه و آزمایشی صعب و حساب و کتابی بغایت مضبوط و ثواب و عقابی ابدی. شقاوت و سعادت آن حیات جاوید در گرو این یک نفس است. همین یک نفس که اگر از دست دادی دادی و باز پس نیاید. و درست اینجا است که هندو از دیگر اصحاب دیانات جدا می‌شود. هندو این یکی را باور ندارد. چهار صباح زندگی برای تعیین سرنوشت ابدی فرصتی بسیار اندک است و چرا آزمایشهای دیگر و فرصتهای دیگر در پیش نباشد؟ روح در نظر هندو چون مرغی است که هر روز لانه عوض می‌کند. نه چنانکه فیلسوف مُعَرّه می‌پنداشت: «خمی که تهی گردد و در گوشه‌ای بماند تا

۱. فی تحقیق ماللهند، ص. ۳۸، چاپ حیدرآباد، ۱۹۵۸ ـ م.

باز روزی شرابی در آن ریزند» بلکه شرابی که از خمی در خم دیگر فروریزد. من آن جانم که صدهزار است تنم. و اینک شرح مطلب از زبان **گیتا**:

«همان گونه که آدمی دلق ژنده بر می‌کند و جامهٔ نو
«می‌پوشد جان نیز تن‌های فرسوده را فروهلد و در
«تن‌های تازه جای گیرد»[1]

قوام عالم به «فعل» Karma است و فعل در انسان از تعلق و «شهوت» (کام یا Kama) برمی‌خیزد و ریشهٔ شهوت «جهل» Avidya است. کرما در اصل به‌معنی کردار است اما در اصطلاح مفهوم وسیعتری دارد و آن عبارت است از سرنوشتی که حاصل زندگیهای گذشتهٔ آدمی است. کرما سرچشمهٔ تمایلات و واکنشها و ملکات و عادات شخصی است. کرما نتیجهٔ زندگیهای گذشته است که مسیر زندگی آینده را تعیین می‌کند. معنی دیگر کرما که ارتباط با کاست یا طبقهٔ شخص دارد وظیفه است. منظور از وظیفه رفتاری است که آدمی بر حسب طبقهٔ اجتماعی که در آن قرار دارد باید در پیش بگیرد. این معنی با معنی اول، از آن لحاظ ارتباط دارد که عمل به‌وظیفه، یعنی عمل به‌مقتضای کاست، انسان را از بند سرنوشتی که در زندگی گذشته برای او حاصل شده‌است آزاد می‌سازد.

❋

۱. گیتا، گفتار دوم.

به‌هر حال تا انسان در بند کرما است خلاص برایش میسر نیست. جان در بند کرما چون برنجی است در پوست (شلتوک) که خاصیت رویش و بازگشت به‌زندگی را دارد و چون پوست از او جدا گردد این خاصیت را از دست می‌دهد. بدین گونه جانی که در بند کرما است باید دوباره به‌این جهان برگردانده‌شود، و این دوری است که آن را پایان نیست. تناسخ نتیجه یا لازم و ملزوم کرما است. برای خلاص از نوزایی باید از کرما خلاص جست. مقصود از آزادی همین است و مقصود از اسارت بستگی به‌بند کرما و گرفتاری در چرخ نوزایی است که «سامسارا» نامیده‌می‌شود.

بنا بر این وقتی در کلام هندویان نام وظیفه برده‌می‌شود یا سخن از خلاص و آزادی به‌میان می‌آید باید بهوش بود و آن را با مفاهیمی که غربیان در دوران ما از این الفاظ دارند درنیامیخت.

جان پیش از آنکه در قالب آدمی درآید در قالب نبات و حیوان می‌گردد. و چون آدمی بمیرد جان او بر حسب دانش و عشق و عملی که کسب کرده رهسپار راه فرشتگان Devayana یا راه پدران Pitriyana می‌شود.

راه نخست به‌براهمن و راه دوم به‌ماه می‌رسد.

جان کسی که همه رستگار یا همه تبهکار نبوده از راه برزخ می‌رود و در عالم اشباح منتظر می‌ماند تا کالبدی نو بر خود گیرد و با آن کالبد به‌دروازهٔ آسمان می‌رود و در آنجا می‌ماند تا استحقاق وی بپایان‌رسد. آنگاه از راه فضا ـ باد ـ دود ـ مه ـ ابر و باران به‌زمین برمی‌گردد و در عالم نبات می‌رود و باز از راه خوراک وارد بدن حیوان

می‌شود.[1]

زندگی مجدد ملازمهٔ قطعی دارد با کرما یا کرداری که شخص در زندگی پیشین خود داشته‌است. جان پاکان در صلب برهمنان جای می‌گیرد لیکن گناهکاران به‌صورت کرمان و ماهیان و خوکان و سگان یا نجسان بدنیامی‌آیند. جان پاکی که از راه فرشتگان می‌رود به‌خورشید و ماه می‌رسد و اگر استحقاق داشته‌باشد از دروازهٔ آسمان برمی‌گذرد و به‌برق می‌رسد و آنجا شخصی را می‌بینند که آدمی نیست و از شعور محض سرشته‌است. آنگاه به‌راهنمایی وی به‌عالم والای برهمن می‌رود تا در پای سریر برهمن همهٔ اعمال نیک و بد را فروریزد و لوح وجود خود را از هر نقش زشت و زیبا فروشوید، و از آن پس چون گردونه‌سواری که بر بالای چرخهای گردونه جای گرفته‌باشد از بالا به‌شب و روز و نیک و بد عالم اضداد می‌نگرد. چنین کسی آزاد است، نجات یافته‌است و دیگر محکوم به‌بازگشت به‌دنیا و زندگی دوباره نخواهدبود.

*

پروفسور زینر در بیان جداییهای طرز فکر هندی با ادیان سامی می‌گوید: در نظر ادیان سامی انسان مرکب است از تن و جان و حتی این ادیان معتقدند که در رستاخیز هم تن، بی‌جان و جان، بی‌تن نخواهدبود. لیکن در نظر هندی چنین نیست. جان بی‌قالب تن وجود تواند داشت و جان است که هر دم در قالبی دیگر می‌رود، و هدف

1. W. Douglas Hill, *The Bhagavadgita*, An English Translation And Commentary, Oxford University Press, p. 59, 1953.

اصلی خلاص جان است از اسارت در قالب. ترکیب جان و تن موقتی است. تصور قیامت و معاد جسمانی که مستلزم اسارت مجدد جان در تن باشد برای هندو دردناک است و حال آنکه معاد جسمانی برای ادیان سامی جزو ضروریات دین است[1].

در مذهب هندویی فردیت و شخصیت امری موهوم است. بهجت تام و سرور مطلق در فراگذشتن از آنها و نابودی آنها است. فردها در بحر بیکران ابدیت غرقه و ناپدید می‌گردند، راست چون رودخانه‌ها که در دریای بزرگ ناپدید شوند. زمان به‌شکل دوایری توی هم و متکرر است که آن را شب و روز براهمن اصطلاح کرده‌اند. شب تعبیری است از صورت بالقوهٔ جهان، و روز تعبیری از جنبهٔ فعلیت آن.

کمال مطلوب

از آنچه تا به‌حال گفتیم پیداست که در نظر هندو کمال مطلوب در شناختن حقیقت نفس و وصول به‌براهمن است. دریایی است با تغییرات مدام و تلاطمات بی‌معنی، گاه فسرده و گاه جوشنده، آمیخته با شور و شعف و رنج و درد، و در فراز سر آن ابدیتی است که رنج و درد در آن پایان می‌پذیرد، و شور و شعف و میل و هوس که منشأ درد و رنج است در آن راه ندارد: عالم سکون و بهجت و سرور و علم محض یا عالم براهمن.

1. R. C. Zaehner, *At Sundry Times*, p. 23.

گفتیم پروشا و پراکریتی در جهان ما در هم آویخته، بیرنگی اسیر رنگ شده، و رشتهٔ تعلقات جان را به‌نمودهای پراکریتی فروبسته است. در این دامگه که ماییم باید بهوش باشیم و از بندی که بر دست و پای ما است رهایی جوییم.

جهان مجموعه‌ای است از حرکات و اعمال. عمل یا کردار از شهوت و تعلق می‌زاید و شهوت و تعلق از جهل. داروی درد نادان معرفت است. کردار (کرما) و تعلق علت و معلولند. هر عمل از یک تعلق و آرزو برمی‌خیزد و خود منشأ تعلق و آرزوی دیگر می‌شود. بنا بر این حلقه‌های زنجیر علت و معلول تا بی‌نهایت ادامه دارد.

یوگا

برای نجات از این دامگه و وصول به‌حق سه راه نشان‌داده‌اند:

نخست راه علم، دوم راه عمل، سوم راه عشق.

اگر لگام بر سر حواس نزنیم تعلقات گوناگون مایهٔ نوزاییهای پیاپی خواهدبود. شاید فرزانگان هندی پیش از هر کس دیگر به حقارت زندگی کوتاه و دردآلود آدمی توجه کرده‌اند. زندگی که از هر سو بنگری بن‌بست است و سردرگم و تاریک. بدی را باید از ریشه برانداخت. برای نجات از بند نوزایی نیز باید فکر و حس را رام کرد و این را ریاضت یا «یوگا» نامند. کلمهٔ یوگا از ریشهٔ یوج یا یوغ است. این کلمه در **گیتا** بارها و به‌اشکال مختلف آمده‌است. یوگا آنجا که با کرما یا جنانا یا بهاکتی ترکیب شده (کرمایوگا ـ جنانایوگا ـ بهاکتی‌یوگا) به‌معنی رام‌کردن نفس است از راه عمل یا از راه علم یا از

راه عشق.

راه علم

علم چیست؟ در اواخر فصل دوم **گیتا**، کرشنا به‌مرید خود می‌گوید: «این بود سخن در معرفت سانکهیا که تو را گفتم، اینک نیز سخنی چند از طریق یوگا گویم». مضمون این گفتار روشن می‌کند که علم در نظر **گیتا** عبارت است از تحقیق جاودانی‌بودن جان و جدایی آن از تن و اینکه تن در معرض بالش و زوال است و جان از این تغییرات مبری است و لایزال و لایوصف است. این دانش آدمی را به‌جنبهٔ عالی نفس یا خدا راهبر می‌شود.

بنا بر این مراد **گیتا** از علم نه دانش تجربی است که بر پایهٔ حواس و تجارب آن بنا شده‌است. زنجیر اسارت ما از سه حلقهٔ جهل و شهوت و فعل به‌هم پیوسته‌است. دانش این بند را فرو می‌شکند و ما را رهایی می‌بخشد. دانش در نهاد آدمی هست و باید آن را کشف کرد. به‌قول شاعر او آمدنی بود نه آموختنی. منتهی باید آئینه را صافی کرد تا پذیرای فیض نور گردد. و اینجا است که طالب علم خود را در برابر راهی دراز می‌یابد. همهٔ داستان سلوک در سه کلمهٔ راه و راهرو و راهبر خلاصه می‌شود و سرتاسر **اوپانیشادها** بحث میان رهبران یا ریشیان و رهروان است. پیران روشن‌روان راه‌رفتهٔ راه‌دان که طریق سلوک را به‌قدم پیموده و راز براهمن را دریافته‌اند، و مریدان شکیبای پارسای نیازمند که در طلب از پا نمی‌نشینند و با فروتنی هر چه تمامتر خود را وقف خدمت پیر می‌کنند. **اوپانیشاد** می‌گوید: تنها دانشی سبب وصول

به‌خیر اکمل تواندبود که از پیری فراگرفته شده‌باشد[۱].

گیتا نیز مفاوضهٔ کرشنا است با شاگرد و مرید او ارجونا.

ریاضتهای شاق و یوگای گیتا

طریق وصول به‌این دانش بازداشتن حواس و تمرکز هوش و مراقبه است. برخی از متفکران هندی در این راه قطع کامل فعالیتها و حرکات دماغی و جسمانی را لازم شمرده‌اند، چه ریشه‌کن‌ساختن آمال و هوسها متوقف بر قطع فعالیتهای دماغی است و این یکی مستلزم ازمیان‌بردن فعالیتهای جسمانی. هر فعالیت بدنی یک فعالیت و تحریک دماغی را ایجاب می‌کند و بالعکس. بنا بر این سالک باید از این گونه جنبشها بضرورت کفایت ورزد و خود را با ریاضتها خو دهد و در این راه چندان پیش رود که حتی فعالیتهای تنفسی را هم به‌حد اقل محدود سازد. داراشکوه می‌نویسد که مرشد وی ملاشاه به مرتبه‌ای در ریاضت رسیده‌بود که پس از نماز عشا حبس دَم می‌کرد و هنگام نماز بامداد نفس را فرومی‌گذاشت[۲]. این است یوگا به‌معنایی که پاتانجالی در **یوگاسوترا** آورده‌است. یوگای بودایی نیز تقریباً بر همین مبنی استوار است. در آیین بودایی سمادی عبارت است از متمرکز ساختن اندیشه در یک نقطه چنانکه هیچ گونه انحراف و تشتّتی حاصل نشود. سالک باید در گام نخست خاطر خود را از احساس تنفر در برابر لذات فانی دنیا چون غذا و شراب و غیره لبریز سازد و به‌عنوان

۱. چندوگیا اوپانیشاد Chandogya Upanishad

۲. رسالهٔ حق‌نما، ص. ۱۰، چاپ تهران.

شر اجتناب‌ناپذیر به‌اندک‌مایه از طعام که سد رمق تواند کرد بسنده نماید. آنگاه توجه دائم پیدا کند که همهٔ اجزای پیکر او از چهار عنصر آب و خاک و باد و آتش فراهم‌آمده و تن خود را چنان بیند که لاشه‌ای در دکان قصابی. در گام سوم باید خاطر به‌ذکر فضایل و مناقب بودا و خدایان بگمارد، و مرگ و پایان جهان همواره بیادآورد، و چشم دل به‌مراقبه بازدارد، و از عقباتی که وسیلهٔ تطهیر است درگذرد، و به‌جاهایی که تن‌های مردگان را می‌سوزانند سربزند، تا آفاتی را که تن در معرض آن است مکرر به‌چشم ببیند، و پلیدی و زشتی آن را دریابد، و نیک بیندیشد که تن چه زنده و چه مرده همان است، و چنان سازد که حس نفرت و اشمئزاز او همهٔ اجزای تن را فراگیرد و این نخستین مرحلهٔ مراقبهٔ بودایی است که مایهٔ انصراف خاطر از جسم تواند شد...

یوگای **گیتا** از این گونه رنگ بدبینی پاک فارغ است. هدف آن ایجاد نفرت در برابر جهان و مظاهر زندگی نیست بلکه مراد آن مطلقاً ترک خودی و فراغ از تعلقات است.

راه عمل

اینجا است که راه علم و عمل هر دو به‌یک مقصد می‌انجامد. باز از **گیتا** بشنویم که می‌گوید: «کودکان و نه خردمندان؛ علم را از عمل جدا می‌دانند. لیکن بحقیقت آن که یکی از این دو را داشته‌باشد، دیگری را نیز دارد»[۱]. از همان سرآغاز **گیتا** پیدا است که هدف آن

۱. گیتا، گفتار پنجم.

تشویق به‌کار است. در گفتار نخست ارجونا را می‌بینیم که در میان دو سپاه ایستاده دودل است، نمی‌داند که در این نبرد دخالت کند یا پای در گلیم عزلت و انزوا کشد. و سرتاسر **گیتا** پرسش و پاسخی است میان ارجونا و کرشنا. سرانجام کرشنا مرید خود را قانع می‌سازد که به‌وظیفهٔ خود برخیزد و از عمل روی برنتابد. **گیتا** می‌گوید: اسارتی که به‌دنبال عمل گریبانگیر آدمی می‌شود از خود عمل نیست بلکه از دلبستگی و تعلق خاطری است که همراه عمل می‌آید و با آن توأم است. باید کار کرد و باید از آلوده‌شدن به‌تعلق پرهیز جست. «کرمایوگا» راه انجام وظیفه است. وظیفه‌ای آزاد از هر رنگ تعلق و فارغ از چشم‌داشت اجر و پاداش. در **گیتا** «یوگا» به‌عنوان هنر کارکردن نامیده شده‌است (گفتار دوم).

گیتا بر کسانی که در برابر جهان و تکالیف اجتماعی موضع منفی می‌گیرند و به‌بهانهٔ احتراز از آلودگی، زندگی را نفی می‌کنند سخت می‌تازد و می‌گوید: «به‌مقام ترک عمل نمی‌توان رسید جز از راه عمل» کارکردن کسی را که از رنگ تعلق آزاد باشد آسیبی نتواند رسانید چه؛

«او اگر چه در عمل باشد رنگ عمل بر خود نگیرد...
«او اگر چه می‌بیند و می‌شنود و لمس می‌کند و بو
«می‌کند و می‌خورد و می‌رود و می‌خوابد و نفس می‌کشد
«و سخن می‌گوید... لیکن نیک می‌داند که این حواس
«وی است که با محسوسات پرداخته‌است. آن که عمل
«خود را از بند علائق آزاد کند و هر چه کند به‌خدا نسبت

«کند از تباهی ایمن باشد، چون برگ نیلوفر که از آسیب
«آب ایمن است... و آن که جانش از حق جدا است و در
«بند نتیجهٔ عمل است، اسیری است که به‌دنبال هوس
«کشانده‌می‌شود...»[1]

عمل زمینه را برای معرفت فراهم‌می‌سازد، لیکن علم نتیجهٔ عمل نیست. چه عمل در چارچوب زمان و مکان مقید و محصور است. عمل از این عالم است: عالم تعینات و کثرات، عالم رنگها و نمایشها. پس علم که مطلق است و پاک، نتیجهٔ عمل نتواندبود.

عمل در واپسین گفتار **گیتا** بر سه قسم تقسیم شده‌است:

۱. عملی که از سر نادانی کرده‌شود و عملی که چون ریاضات شاق مایهٔ آسیب تن گردد.

۲. عملی که به‌هوس نتیجه یا از سر پندار یا به‌تکلف انجام‌شود.

۳. عملی که انجام آن تکلیف آدمی است و بی‌شائبهٔ دوستی و دشمنی و بی‌چشم‌داشت سود کرده‌شود.

این نوع سوم از عمل است که مایهٔ نجات تواندبود و زمینه را برای تجلی نور معرفت فراهم تواند‌کرد. بهتر است عبارات خود **گیتا** را از گفتار چهارم آن نقل کنیم:

«حتی دانایان حیرانند و نمی‌دانند که عمل چیست و
«ترک عمل کدام است.
«اینک من تو را گویم که عمل چیست تا به‌دانستن آن از

۱. گیتا، گفتار پنجم.

«پلیدیها برهی.
«باید دانست که چه کار باید کردن
«و چه کار نباید کردن،
«و ترک چیست؟
«شناختن حقیقت عمل، سخت دشوار است.
«آن کس که در عمل؛ ترک عمل را تواندديد
«و در ترک عمل؛ عمل را
«خردمند راستین است.
«چنین کسی را «یوگی» توان گفت
«که کار خود کرده و به‌مرحلهٔ نجات رسیده‌است.
«او چون به‌قصد کاری برخیزد،
«نه چنان است که طرحی ریخته یا سودی در نظر گرفته
«باشد.
«عمل او در آتش علم گداخته و پاک شده‌است
«و دانایان چنین کسی را فرزانه نامند...
«چنین کسی گرچه بظاهر اعضای تن او در کار باشد
«در واقع از قید عمل آزاد بود.»

حتی مظاهر حق و اولیای خدا که برای نجات بشر و راهنمایی آدمیان پیدا می‌شوند به‌کار برمی‌خیزند تا سرمشق دیگران باشند.

اعتقاد به‌پیدایش مظاهر حق در میان آدمیان یا (اوتار) که کرشنا یکی از آنها بوده‌است از مهمترین مبانی **گیتا** است. این اعتقاد مبتنی بر آن است که خداوند به‌قاعدهٔ لطف هر چند گاه یک بار که

بدی و تباهی چیرگی گیرد و نیکی و خیر و صلاح کساد پذیرد در قالب بشری مجسم گردد و به‌صورت آدمیزاد برای هدایت مردمان در میان آنان آید، تا چراغ حقیقت را از مردن بازدارد و آیین راستی را رونقی از نو بخشد.

راه عشق

راه عشق یا «بهاکتی‌یوگا» طریق دیگر برای رهایی است. ریشهٔ بهاج به‌معنی خدمت‌کردن است. طریقهٔ بهاکتی را نارادا[1] عشق مفرط به خداوند تعریف کرده‌است. ساندیلیا[2] آن را «وَلَهِ اکبر» Supreme Longing می‌داند؛ عشقی چنان عمیق و سهمگین که در آن سالک یکباره محو معشوق است. در طاعات و عبادات سالک عاشق، هیچ گونه توقع نفعی، اعم از دنیوی و اخروی، در میان نیست. سر تا سر هستی او را معشوق فراگرفته‌است، چنانکه همه او است. هر چه کند برای او کند، و هر چه نگرد همه او را بیند، و همه او را باشد، و همه او را خواند. این راهی است که بسیاری از عرفا و متصوفهٔ ایرانی نیز از آن رفته‌اند. چون آتش محبت تیز شود و شعلهٔ عشق درگیرد برق عنایت برجهد و راهرو را فرا خود کشاند و در سراپردهٔ عزت نشاند و آنجا است که حجاب از میان برافتد و دل هر چه خواهد ببیند و بی‌واسطه دریابد.

پرسید کسی که عاشقی چیست   گفتم که چو او شوی بدانی

این سه راه علم و عمل و عشق به‌یک جا می‌رسد یا بهتر گوییم

1. Narada   2. Sandilia

اینها را سه راه جداگانه نتوان شمرد، این هر سه تعبیر از یک راه است، یا سه راه مکمل هم‌اند.

کوتاه سخن، راه نجات عبارت است از علم حقیقی یعنی توجه به‌اینکه در ورای حجاب پراکریتی عاملی دیگر و چیزی دیگر است که کشف و فهم و وصف آن با موازین و مقاییس این عالم نتوان کرد، بلکه این موازین و مقاییس که محدود در چهارچوب زمان و مکان است و ساخته و پرداختهٔ جهان علت و معلول و زاییدهٔ عالم نسبت و اضداد است درست پرده و حجاب آن عالم است. پیدا است که چون رشتهٔ علیت گسسته‌شود، قوانین آن هم فرومی‌ریزد و نظرگاه دیگری پدید می‌آید. عقل و منطق و هوش و حواس ما با تمام قوانین و قواعد آنها از این عالم است و آلات ادراک این عالم. برای درک حقایق آن عالم آلتهایی دیگر، عقلی و هوشی و حسی دیگر لازم است. به‌قول مولوی:

گوش را بربند و آنگه گوش‌دار
هوش را بگذار و آنگه هوش‌دار
پیش چشم عقل کلی این حواس
چون خران چشم‌بسته در خراس
عقل جزوی گاه خیره گه نگون
عقل کلی فارغ از ریب‌المنون

آنگاه که این توجه دست‌دهد سالک باید بکل از این عالم منصرف شود و دل از خواطر بپردازد، و به‌تعبیر **گیتا** دروازه‌های وجود خود بر عالم بیرون فروبندد و در آنچه لازمهٔ ادامهٔ حیات است، از خوراک و کار و جنبش، اندازه نگه‌دارد و دامن از شهوت و هوس

فراچیند و گردن به‌چنبر تعلقات فرونیاورد. و سپس؛ کاه هستی خود را به‌موج عشق سپارد و پروانهٔ وجود را در آتش وجد و محبت افکند، چندان که جذبهٔ عنایت دستگیر شود و نور هدایت تابیدن گیرد و دل او را روشن گرداند. آنگاه دل و جان و هستی سالک همه نور گردد و او را سکون و آرامشی تمام دست‌دهد و وقوف کامل بر خویشتن حاصل آید، و سرور و شادمانی بیکرانی همه هستی او را فراگیرد؛ بلکه او خود همه نور و سکون و علم و سرور گردد، و جدایی بین علم و عالم و معلوم از میان برخیزد، که تعبیر از آن به‌نیروانا کرده‌اند.

گیتا این مقام را به‌بیانی شاعرانه و شیوا وصف کرده‌است:

«عارف که به‌حق واصل شده،
«با دلی آرام و فارغ از تشویش
«نه بخوشی پژمان گردد
«و نه بناخوشی پژمان گردد
«و با دلی که در برخورد با عالم خارج مرده و بی‌حس است
«خوشی را در جان خود یابد
«و با خاطری مستغرق یاد حق
«به‌سرور جاویدان رسد...
«آن که سرور او در درون خویشتن است
«و آرام او در درون،
«و روشنی او در درون،
«چنان یوگی به‌حق فائز شود

«و نیروانا را دریابد.
«مردانی از وصمت عیب و نقص مبرا
«که زنجیر شک گسسته‌اند
«و لگام بر سر حواس زده
«و دل در خیر همه موجودات بسته
«چنین است وصف بینایانی که به‌حق می‌رسند
«و نیروانا را درمی‌یابند[1].»

*

آنچه گفتیم خلاصه‌ای بود بسیار ناچیز از اصول کلی فلسفه و دین هند که برای آشناکردن و آماده‌ساختن ذهن خواننده‌ای که این ترجمه را بدست‌می‌گیرد فراهم شده‌است. از نارسایی مطلب و قصور بیان و قلت بضاعت در برابر آن عده از خوانندگان که اطلاع بیشتر و عمیق‌تری را خواهانند پوزش می‌طلبیم و آنان را به‌کتابهای تفصیلی راهنمایی می‌کنیم. جای بسی تأسف است که با همهٔ علایق دیرینه که میان ایران و هندوستان بوده هنوز کتابی درست دربارهٔ این کشور و مذهب و هنر و طرز فکر مردم آن به‌فارسی در دسترس نیست و حال آنکه هندشناسی را ما آغاز کردیم و کتاب ابوریحان بیرونی دربارهٔ هندوستان هنوز در زمینهٔ خود از جامع‌ترین آثار تحقیقی بشمار می‌رود.

در دوران اکبرشاه و داراشکوه در میان مسلمانان هندوستان

۱. گیتا، گفتار پنجم.

شوق و رغبتی به‌آشنایی با افکار و مذاهب هندوان پدیدار گشت که ترجمهٔ فارسی **مهابهارات** و **گیتا** و **اوپانیشادها** از ثمرات آن است. بعضی از انگلیسیها نیز بعد از اشغال هندوستان تمایلی به‌درک اندیشه‌ها و معتقدات هندی نشان‌دادند و در نتیجه کتابهایی به‌زبان فارسی دربارهٔ هندوان نوشته‌شد مانند **تحفةالهند** میرزا محمدبن فخرالدین محمد و **ریاض‌المذاهب** (در بیان مذاهب هند) از متراناته[1] **برهمن** و **هفت تماشا** از محمدحسین قتیل و **تشریح‌الاقوام** که مؤلف آن مردی انگلیسی به‌نام کلنل جیمز اسکینر[2] در سال ۱۷۷۸ در هندوستان متولد شده و این کتاب را به‌فارسی در توضیح کاست و شرح مذاهب هندوستان نوشته‌است. متأسفانه این کتابها در ایران شناخته نیست.

*

برخی از صاحبنظران غرب بر فلسفهٔ هند مخصوصاً مکتب ودانتا خرده گرفته و آن را فاقد جنبه‌های اخلاقی دانسته‌اند. می‌گویند طرز تفکری که عالم را «مایا» یا رنگ و فریب می‌انگارد هیچ چیز را جدی نمی‌تواندگرفت. در این مذهب جایی برای سعی و کوشش و رد و قبول نمی‌توان یافت. همچنین می‌گویند که اعتقاد به‌کرما با مبانی تکلیف و اختیار مباینت دارد چه اگر بپذیریم که زندگی امروز ثمره و نتیجهٔ قهری زندگی گذشته بوده‌است چاره‌ای جز تسلیم و تن‌دردادن به‌مقتضای آن نخواهدبود. از جمله کسانی که این جنبه از فلسفهٔ هند

1. Mathuranath 2. James Skinner

را مورد انتقاد قرارداده‌اند پرفسور شوایتزر آلمانی است در کتابهای خود به‌نام **اندیشهٔ هندی و تحولات آن**[1] و **اندیشمندان بزرگ هندوستان**[2]. وی می‌گوید فکر هندی بر مبنای نفی خود و نفی عالم قرارگرفته یعنی شخص هندو هم واقعیت جهان را می‌خواهد نفی کند و هم واقعیت خویشتن را. او همهٔ همّ خود را بر این می‌گمارد که پیوند خویش را از برون و حتی از تن خود ببرد و این زندگی را که به‌پندار او بندی است بر پای مرغ جان، فروشکند، به‌خلاف شخص مسیحی که هم خود و هم جهان را به‌عنوان واقعیتی ثابت می‌پذیرد و بهترکردن وضع خود و جهان را می‌خواهد و برای اصلاح حال خود و دیگران به چاره‌جویی برمی‌خیزد و از همین جا است که مسألهٔ تعاون و خدمات اجتماعی در تمدن مسیحی مطرح گردیده و مغرب‌زمین را شکفتگی و رونق و جلال داده‌است. هانری برگسون فیلسوف بزرگ فرانسوی نیز در کتاب خود **دو سرچشمهٔ اخلاق و مذهب**[3] می‌گوید عارفان هندی بکلی در جذبه و مراقبه گم گشته و از عمل دور افتاده‌اند به‌خلاف عارفان مسیحی که نه تنها از راه فکر و احساس بلکه از راه عمل و اراده نیز به‌سوی خدا کشانده‌می‌شوند.

در برابر این خرده‌گیران برخی از صاحبنظران هندی در مقام دفاع برآمده‌اند. از آن جمله راداکریشنان رئیس جمهور سابق هندوستان که از بزرگان و فرزانگان دوران ماست، در کتاب خود

1. Prof. Shweitzer: *The Indian Thought And Its´ Developments.* 1950.
2. *Les Grands penseurs de L´Inde.* 1956.
3. *Les Deux Sources de la Moral et de La Religion*

به‌نام **مذاهب خاور و اندیشهٔ باختر**[1] و هم ضمن مقاله‌ای در پاسخ انتقادکنندگان خود[2] مطالبی در این باره نوشته و جوابهایی داده است.

حق این است که در فلسفهٔ ودانتی هند بیشتر تأکید در تخلص نفس از طریق توجه کامل به‌براهمن و تمرکز و استغراق در اوست لیکن باید انصاف داد که این نظر کمابیش در میان همهٔ ادیان مشترک است و از ادیان سامی مسیحیت بیشتر از همه در خوارداشتن دنیا و بی‌اعتبارشمردن آن تأکید کرده‌است و در واقع باید پذیرفت که طرز فکر فعلی مردم مغرب‌زمین با اعتقادات خالص مسیحیت چندان سازگار نیست و برخلاف آنچه شوایتزر و هم‌مسلکان او وانمود می‌کنند پیشرفتهای اخیر اروپا را مشکل بتوان به‌حساب دین خاصی گذاشت و به‌هر حال اعتراضی که خرده‌گیران فلسفهٔ هند مطرح می‌کنند متوجه بسیاری از مذاهب تصوف هست، خواه تصوف اسلامی باشد یا مسیحی یا یهودی؛ و آن اعتراضی است که اصحاب مدرسه بر ملازمان خانقاه داشتند:

صاحبدلی به‌مدرسه آمد ز خانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عارف و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را

1. *Eastern Religions and Western Thought*
2. *The Philosophy of Servapalli Radhakrishnan; "Reply to Critics"*, p. 800.

گفت آن گلیم خویش بدرمی‌برد ز موج
وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

هر چه هست، چنانکه گفته‌ایم، از این نظر حساب **گیتا** از آثار دیگر مذاهب هندی جدا است. چه این کتاب موضوع عمل و وظیفه را با تأکید تمام پیش می‌کشد و نجات را نه در ترک عمل بلکه در عمل می‌داند منتهی عملی که از سر وارستگی و صفا کرده‌شود و از شوائب آز و نیاز و خودپرستی و سودجویی پاک باشد.

*

رامانوجا شارح و مفسر مشهور **گیتا** معتقد است که مطالب این کتاب را بر سه بخش عمده می‌توان تقسیم کرد: شش گفتار نخست در شناسایی جان یا خویشتن‌شناسی است و شش گفتار دوم در خداشناسی و بحث در ذات و صفات و تجلیات و ظهورات حق و شش گفتار دیگر مباحث مختلفی است در توضیح مطالب دو بخش اول و گفتار واپسین، خود خلاصهٔ همهٔ کتاب و راز رازها است.

به‌تقریبی دیگر نیز می‌توان این کتاب را بر سه بخش تقسیم کرد بدین گونه که بخش اول آن وقف مباحث نظری است دربارهٔ جان و جاودانی‌بودن آن و راه خلاص که مطالب این بخش سالک را از جنبهٔ فکری اقناع می‌کند و او را آمادهٔ دریافت فیوضات و واردات غیبی می‌سازد. بخش دوم شرح جذبه و شهودی است که بر سالک (ارجونا) دست‌می‌دهد و وصف تجلیات حق بر او. در این مقام حجاب از پیش چشم سالک برمی‌افتد و آن حقیقت نادیدنی که از همهٔ چشمها نهان است بی‌پرده بر او هویدا می‌گردد و با وی سخن می‌گوید.

بخش سوم بیان حقایقی است که در آرامش و سکونی که به‌دنبال آن تجربهٔ عظیم روحی دست‌می‌دهد برای سالک روشن می‌گردد.

*

ترجمهٔ این کتاب از روی چندین ترجمه و تفسیر **گیتا** فراهم آمده و در این میان بیش از همه و در درجهٔ اول به‌ترجمهٔ دکتر راداکریشنان[1] و ترجمهٔ سوامی سواروپناندا[2] و ترجمهٔ داگلاس هیل و ترجمهٔ شری اوروبیندو[3] اعتماد شده‌است. ترجمهٔ فارسی قدیم هم که به‌کوشش محمد اجمل‌خان تنقیح و در هند چاپ شده[4] همواره مورد مراجعه و استفاده بوده‌است.

مقصود اصلی مترجم این بود که مطالب این کتاب عزیز به‌فارسی درآید و کوشش شده‌است که در این کار حتی‌المقدور از متن دور نیفتیم. چه بسا که به‌چندین شرح و ترجمه مراجعه شده‌است تا معنای محصل هر بیت روشن گردد یا تعبیر مناسبی برای مضمون آن پیدا شود. و اهل فن می‌دانند که ترجمهٔ این قبیل متون آن هم نه از زبان اصلی بلکه از روی ترجمه‌های متأخر اروپایی چه اندازه دشوار است بخصوص که مترجمان در کار خود سلیقه‌های گوناگون دارند و گاهی یک اصطلاح را مترجمین مختلف به‌معانی مختلف ترجمه

1. Radhakrishnan
2. Swami Swarupananda. *Shrimad-Bhagavad-Gita,* Calcuta, 1956.
3. Shri Aurobindo. *La Bhagavad-Gita.* Sixiem Edition, Albin Michel, Paris 1959.
۴. بگوت گیتا، تألیف محمد اجمل‌خان، دهلی، ۱۹۵۹.

می‌کنند و حتی یک مترجم در یک کتاب اصطلاح واحدی را به‌معانی گوناگون می‌آورد و این اشکال که حتی در ترجمه‌های اساتیدی چون داس گوپتا و راداکریشنان دیده‌می‌شود چیزی نیست که همیشه بر قصور و عدم دقت مترجم حمل توان کرد، بلکه بیشتر نتیجهٔ اختلاف اساسی مفاهیم و تعبیرات است که زبان شهود و الهام را از زبان روزگار ما که زبان صنعت و علم است جدا می‌سازد. باشد که احاطهٔ فضلای ما به‌زبان و ادبیات سانسکریت به‌پایه‌ای برسد که بزودی ترجمهٔ مستقلی از متن این کتاب مبارک فراهم‌آید و این «سرود آسمانی[۱]» با همهٔ شور و جلال و قوت و جاذبهٔ خود به‌پارسی برگردانده‌شود و این ترجمهٔ ناقص یکباره فراموش گردد.

محمدعلی موحد

۱. عنوانی است که سر ادوین آرنولد به‌ترجمهٔ انگلیسی خود از گیتا داده‌است:
Sir Edvin Arnold, *The Song Celestial or Bhagavad - Gita,* London, 1910.

۱

اندوه ارجونا

دریتراشترا

مرا بگوی ای «سنجایا» که چون کسان من و جنگجویان ۱
«پاندو» به‌عزم کارزار در سرزمین مقدس «کوروکشترا» گرد آمدند
چه کردند؟

سنجایا

چون «دریودهن» شاه، سپاهیان «پاندوان» را در ناوردگاه ۲
بدید نزد استاد خود «درونا» رفت و چنین گفت:
«بنگر ای استاد این لشکر گران «پاندوان» را که فرزند ۳
«دروپادا» شاگرد برگزیدهٔ تو آراسته است.
از آن سوی یلان و تیراندازان و جنگاورانی چون «یویودانا»، ۴
«ویراتا»، «دروپادا» که در جنگ و دلیری همسنگ «بهیما» و
«ارجونا»اند.
«درشتاکیتو»، «شکیتانا»، پادشاه توانای «کاشی»، ۵-۶

«پروجیت»، «کنتی بهوجا» و «شیبیا»ی دلاور، «یودامانیو»ی نیرومند، «اتاموجا»ی شجاع، فرزند «سوبهادرا»، فرزندان «دروپادی»، جنگاوران بزرگ.

۷ از این سو نیز ای بهترین برهمنان ــ از آنان که در میان سرکردگان سپاه ما به‌دلیری ممتازند ــ نامهای ایشان برمی‌شمرم تا بدانی:

۸ تو خود و «بهیشما» و «کرنا» و «کرپا»ی پیروزمند، «اسواتامن»، «ویکرنا»، پسر «سوماداتا» و دلیران و جنگ‌آزمودگانی

۹ دیگر با سلاحهای گوناگون که در راه من دل از زندگی شسته‌اند.

۱۰ لشکر ما را که «بهیشما» نگاهبان است مشکل بتوان شماره کرد لیکن لشکر آنان را که «بهیما» نگاهبانی می‌کند بآسانی می‌توان‌شمرد[1].

۱۱ پس همه در سر جای خود ایستاده «بهیشما» را پشتیبانی کنید».

*

۱۲ در این هنگام «بهیشما»ی نیرومند؛ سالار و پیر بزرگ کوروان برای اینکه «دریودهن» را بر سر شور آورد در بوق خود دمید و چون شیر بغرید.

۱۳ و به‌دنبال وی نایها و نقاره‌ها و شیپورها و کرنایها از جانب

۱. یعنی لشکر کوروان از انبوهی بیرون از حد شمار است ولی عدد سپاهیان پاندوان اندک است و بآسانی در شماره می‌آید. ـ م.

کوروان بیکباره بصدادرآمد و غلغلی سخت درگرفت.

۱۴ و آنگاه «کرشنا» و «ارجونا»، بر گردونهٔ باشکوه خود که اسبانی سپید آن را می‌کشیدند، در بوقهای خود بدمیدند و غریوی هولناک برخاست.

۱۵ «کرشنا» بوق «پانچاجانیا» را و «ارجونا» «دیواداتا» را و «بهیما»، آن کارهای گران دیده، بوق عظیم «پوندرا» را

۱۶ و «یودشترا» فرزند «کُنتی» بوق «آنانتاویجایا» را بنواختند و «ناکولا» «سوگوشا» را و «سدیوا» «منی‌پوشپاکا» را.

۱۷ و کماندار ورزیده پادشاه «کاشی» و جنگجوی بزرگ «شیکاندی»، «درشتادیومنا» و «ویراتا» و ساتیاکی» شکست‌ناپذیر

۱۸ «دروپادا» و فرزندان «دروپادی» و پسر قوی‌پنجهٔ «سبهادرا» نیز جمله در بوقهای خود دمیدند.

۱۹ و غریو هولناک که همهٔ آسمان و زمین را فراگرفته‌بود در دل سپاهیان «دریتراشترا» افتاد.

۲۰ پس «ارجونا» که نقش بوزینه‌ای نشان رایت او بود چون لشکریان «دریتراشترا» را آمادهٔ جنگ یافت و برق سلاحها را مشاهده کرد کمان برکشید و با «کرشنا» گفت:

ارجونا

۲۱ گردونهٔ مرا در میان دو سپاه بر تا همهٔ جنگاوران را توانم دید.

۲۲ می‌خواهم بدانم که فردا با که بایدم جنگید.

۲۳ می‌خواهم بدانم چه کسانی برای خشنودی «دریودهن» بدنهاد جانب او را گرفته به‌کارزار آماده شده‌اند.

سنجایا

۲۴-۲۵ ای «بهاراتا»، «کرشنا» گردونهٔ بزرگ را براه‌انداخت و در میان دو سپاه در برابر «بهیشما» و «درونا» و سایر شهریاران نگاه‌داشت و «ارجونا» را گفت بنگر که همه «کوروان» گرد آمده‌اند.

۲۶-۲۷ «ارجونا» به‌هر دو لشکر نظاره‌کرد پدران را دید و پدربزرگها و اوستادان را و عموها و برادرها را
و فرزندان و نبیرگان و پدرزنها و رفقا را از هر دو سو دید.

۲۸ و به‌دیدار این خویشاوندان که در صفوف خود ایستاده بودند از سر اندوه و تأثر چنین گفت:

ارجونا

۲۹-۳۰ ای «کرشنا» اینک که خویشاوندان خود را آمادهٔ جنگ می‌یابم،
پایم سستی می‌گیرد و دهانم می‌خشکد و لرزه بر اندامم می‌افتد.
و موی بر تنم راست می‌شود،
کمان «گاندیو» از دستم فرومی‌افتد،

و پوست تنم آتش می‌گیرد.
مرا پای ایستادن نیست.
دلم بگردابی اندر است،
و فالهای بد می‌بینم. ۳۱
«کرشنا» من نه پیروزی می‌خواهم و نه ملک و نه شادمانی.
از کشتن کسان خویشم چه خیری حاصل آید؟
پیروزی، شادمانی، و حتی خود زندگی در این مقام چه سودی تواند داشت؟ ۳۲

چون اوستادان، پدران، پسران، پدربزرگان، اعمام، برادران پدرزنها و شوهر خواهران و نبیرگان و خویشاوندان ما ۳۳-۳۴
کسانی که ما برای آنان ملک و عیش و شادمانی می‌خواهیم،
زندگی و دارایی خود را فروگذاشته آمادهٔ نبرد ایستاده‌اند.

«کرشنا» من دل به‌کشتن آنان نتوانم داد اگر چه آنان به‌خون من برخیزند. ۳۵
پادشاهی روی زمین چیست؟ اگر ملک هر سه جهان[1] هم بر من ارزانی دارند من این کار نکنم.

از کشتن فرزندان «دریتراشترا» ما را چه شادی رسد؟ ۳۶

۱. زمین و آسمان و هر چه در میان آنهاست. ـ م.

کشتار آنان، اگر چه گنهکارند و تبه‌کردار، ما را به گناه آلوده سازد.

خویشاوندکشی، نه در خور ما است

۳۷-۳۸ هان «کرشنا» از کشتار کسان خود خوشبختی جستن؟...
پردهٔ آز دیدهٔ عقل آنان را فروبسته
که قباحت غدر بر خاندان
و دشمنی با دوستان را نتوانند دید

۳۹ لیکن ما ای «کرشنا»
که زشتی این کار را روشن می‌بینیم
چرا از آن روی برنتابیم؟

❊

۴۰-۴۴ چون شیرازهٔ خاندانی از هم بگسلد
آداب کهن از میان آنان برافتد
و در پی این انحطاط معنوی
فسق و فجور بر آنان چیره شود
و زنان از راه بدرروند
و تباهی آنان موجب فساد نسل گردد
و فساد نسل خاندان و مسببین تباهی آن را به‌دوزخ کشاند
و خیرات و مبرات و دادن برنج و آب موقوف شود

و مردگان چنین خاندانی بی‌حرمت گردند
سیاهکاریهای آن خانمان‌براندازان که مایهٔ تباهی نسل است
آداب کهن مذهبی را از میان براندازد
و افراد خاندانی که آداب مذهبی را فروگذارند
در دوزخ مخلد گردند.

❊

۴۵-۴۶ این را شنیده‌ایم ما، ای «کرشنا»
شگفتا که به‌غرور لذت و ملک خود را به گناه آلوده‌ایم
و کمر به کشتار خویشاوندان بسته‌ایم.
اگر بی‌آنکه دست به‌سلاح برم یا مقاومت ورزم
به‌تیغ فرزندان «دریتراشترا» کشته شوم
برای من بهتر باشد.

سنجایا

۴۷ «ارجونا» با دلی اندوهگین در میان رزمگاه چنین گفت
و پس تیر و کمان بدورانداخت و در گردونهٔ خویش فرونشست.

۲ مکتب سانکهیا و طریق یوگا

سنجایا

۱ کرشنا به‌ارجونا که دلی مهربان و دردمند و چشمانی اشکبار داشت چنین گفت:

کرشنا

۲ چیست این اضطراب ناروا در این هنگام خطر، ارجونا، که
آریان[1] را ناپسند آید
نه راه بهشت نماید و نه به‌نامی رساند.
۳ تن به‌نامردی مده ای پسر «پریتا» که تو را نه سزاست
این بزدلی ننگین بگذار، ای پهلوان دشمن‌شکن، و برخیز!

ارجونا

۴ چگونه به‌هنگام رزم به‌سوی «بهیشما» و «درونا» که در خور

۱. آریان: آزادگان و نجبا. ـ م.

حرمت و بزرگداشتند تیر بیندازم؟

۵ اگر زندگی به‌گدایی بگذارم از آن به که قصد جان آن بزرگواران کنم.
اگر دست به‌خون آنان بیالایم حتی در این جهان همه عیش و همه دارایی من رنگ خون گیرد.
۶ و براستی نتوانم گفت که کدامین بهتر است
اینکه ما بر آنان پیروز گردیم یا آنان بر ما پیروز آیند؟
اینک فرزندان «دریتراشترا» در برابر مایند
و چون آنان کشته شوند زندگی به‌چه ارزد؟

*

۷ اکنون با دلی دستخوش ضعف و خاطری در بند تردید به‌تو روی‌می‌آورم.
فاش بگو که چه کنم؟ تو پیر منی دستم گیر که به‌تو پناهیده‌ام.
۸ اگر ملک زمین و آسمان نیز بی‌هیچ منازعی مرا دهند
این غم که دل مرا آشفته می‌سازد درمان نپذیرد.

سنجایا

۹ چون سخن «ارجونا» با «کرشنا» بدین جا رسید گفت:
«من نمی‌جنگم» و سپس دم درکشید.
۱۰ آنگاه «کرشنا» لبخندزنان به‌او که اندوهگین در میان دو

لشکر نشسته‌بود چنین گفت:

کرشنا

۱۱ تو غم کسانی می‌خوری که نباید غم آنان خورد.
تو از حکمت دم می‌زنی
و حال آنکه حکیم نه برای مرده و نه برای زنده غم نمی‌خورد.

۱۲ هیچ‌گاه نبوده که من نباشم، یا تو نباشی، یا این پادشاهان نبوده‌باشند.
در آینده نیز هیچ‌گاه نخواهدبود که ما نباشیم.

۱۳ همچنان که جان در قالب تن مراحل کودکی و جوانی و پیری را می‌گذراند
مرحلهٔ انتقال از قالبی به‌قالب دیگر نیز چنان است.
و مرد کامل از این باب تشویشی به‌دل راه‌ندهد.

*

۱۴ احساس گرما و سرما و رنج و شادی از برخورد حواس با اشیا پدیدمی‌آید.
این چیزها را آغازی هست و انجامی
و چون بطبع ناپایدارند باید ای فرزند «بهاراتا» آنان را با شکیبایی تحمل کرد.

۱۵ ای سرور مردمان آنکه غم و شادی بر او تفاوتی نکند
و او را از جای در نبرد
شایستهٔ وصول به‌سرمنزل ابدیت است.

*

۱۶ آنچه نیست همیشه نبوده و آنچه هست همیشه بوده
و واقفان حقیقت این هر دو معنی را نیک دریابند.

۱۷ و آن حقیقت که همه چیز را فراگرفته‌است مسلم بدان که بی‌زوال باشد.
و کس آن توانایی ندارد که آن دگرگونی‌ناپذیر را دگرگون سازد.

۱۸ تن را مرگ درمی‌یابد.
اما جان لایزال، تغییرناپذیر، فناناپذیر و نامحدود است.

پس ای فرزند «بهاراتا» بجنگ.

۱۹ جان نه کشته‌شود و نه بکشد.
و آنکه جان را کشنده یا کشته پندارد از معرفت بی‌بهره باشد.

۲۰ آن، نه بزاید و نه بمیرد
و نه چون هست شد دوباره نیستی گیرد

آغاز ندارد، جاوید و لایتغیر و قدیم است
و چون تن هلاک شود آن هلاک نشود.

❋

۲۱ آنکه جان را فناناپذیر، دگرگونی‌ناپذیر، غیرحادث و بر یک حال بداند
چگونه کسی را تواند کشت یا چگونه کسی او را تواند کشت؟

❋

۲۲ همچنان که آدمی دلق ژنده برمی‌کند و جامهٔ نو می‌پوشد
جان نیز تن‌های فرسوده را فروهلد و در تن‌های تازه جای گیرد.

۲۳ نه حربه در آن کارگر افتد و نه آتش آن را بسوزاند
نه آب آن را تر کند و نه باد آن را بخشکاند
۲۴ نه زخم پذیرد و نه بسوزد و نه تر شود و نه بخشکد
دائم است و قائم است و ثابت است و برجای و جاویدان
۲۵ نه به‌چشم آید و نه به‌فکر آید و نه دگرگون شود
و تو که این حقیقت را می‌دانی نباید دستخوش اندوه گردی.

❋

۲۶ اگر جان را در معرض مرگ و پیدایش بدانی

باز ای قویدست، نباید که اندوهگین باشی
۲۷ چه آن را که بزاید مرگ‌ناگزیر باشد
و آن که بمیرد ناگزیر بازآید
و بر آنچه ناگزیری است غم نشاید خورد.

۲۸ موجودات در آغاز ناپدید بودند
در میان راه پدیدار گشتند
و در فرجام نیز ناپدید گردند.
پس غم چه باید خورد؟

❋

۲۹ برخی از سر شگفتی در جان نگرند
و برخی سخنان عجایب دربارهٔ آن گویند
و برخی بحیرت چیزها دربارهٔ آن شنوند
لیکن کس به‌حقیقت آن واقف نگردد.

۳۰ ای «بهاراتا» این جان که در قالب تن‌ها است جاویدانست
فنا در آن راه ندارد.
پس در سوگ هیچ جانداری نباید نشست.
۳۱ از نظرگاه طبقهٔ خود نیز تو نباید از جنگ سر باز زنی
چه برای طبقهٔ جنگجویان (کشتریان) چیزی والاتر از نبردی پاک نیست.

۳۲ خوشا به‌حال کشتریان، ای پسر «پریتا»، که به‌چنین جنگی
فراخوانده‌شوند
دولتی بی‌طلب که دروازهٔ بهشت را به‌روی آنان بگشاید.

*

۳۳ اما اگر از شرکت در این جنگ پاک سر باز زنی
از قوم خود و از شرف خود رو برتافته
مرتکب گناه خواهی‌شد
۳۴ و نام تو در جهان هماره به‌بدی خواهدرفت.
و آزادگان را بدنامی از مرگ بدتر است
۳۵ و جنگاوران نامدار چنین خواهند پنداشت
که تو از ترس روی از جنگ نهفته‌ای
۳۶ و نزد کسانی که به‌دیدهٔ حرمت در تو می‌نگریستند
خوار و بی‌اعتبار خواهی‌شد
و دشمنان بر دلیری تو طعنه‌ها خواهندزد
و ناگفتنیها خواهندگفت...
چه دردی از این گرانتر!

*

۳۷ اگر بمیری راه بهشت به‌رویت باز شود
و اگر پیروز گردی ملک این جهان یابی.
پس ای پسر «کنتی» برخیز و دل بر جنگ بنه.
۳۸ رنج و شادی و برد و باخت و پیروزی و شکست را یکسان

بگیر
و کمر به‌کارزار دربند تا گناهکار نباشی.

*

۳۹ این بود سخن در معرفت «سانکهیا» که تو را گفتم
اینک نیز سخنی چند از طریق «یوگا» گویم
تا به‌وسیلهٔ آن بند کردار (کرما) را توانی شکست.
۴۰ اینجا کار اگر چه به‌اتمام نرسد بیهوده نباشد
و نتیجهٔ معکوس ندهد
و عمل اگر چه ناچیز باشد از گیر و دار مردن و زادن رهایی
بخشد.
۴۱ اینجا ای پسر «کورو» عزم جزم است و متمرکز به‌سوی یک
هدف،
لیکن آنان که متزلزلند
دستخوش تفرقه و شوریدگی می‌باشند

*

۴۲ هستند بیخردانی که کلماتی فریبنده بر زبان می‌رانند
دل به‌الفاظ «وداها» خوش دارند
و جز آن چیزی نمی‌دانند
۴۳ جانشان از آرزوها لبریز است
و بهشت غایت آمالشان
۴۴ و برای دست‌یافتن به‌لذت و قدرت، اوراد و اذکار گوناگون

می‌خوانند
که حاصلی جز بازگشت به‌دنیا (نوزایی) ندارد.

❊

نه مراقبه‌ای تواندبود و نه یقینی پیدا آید
آن را که بدین کلمات هوش از دست داده
و دل در لذت و قدرت بسته باشد

❊

۴۵ وداها از عالم «گنا»های[1] سه‌گانه سخن می‌گویند
هان ای ارجونا تو از هر سه «گنا» آزاد باش
آزاد از قید اضداد[2]
همواره در سکون و صفا
و فارغ از بند اندوختن و هشتن
دل بر خویشتن بگمار

❊

۴۶ وداها برای برهمنی که به‌درجهٔ معرفت رسیده‌باشد
چنان است که سبویی آب در درون دریا

❊

---

۱. سه رکن عالم هستی که عبارت باشد از ستوا، راجاس و تاماس. ستوا حالت اعتدال و صفا و روشنی است. راجاس حالت تحرک و هیجان و حرارت. تاماس حالت رکود و فسردگی و سنگینی. ر.ک. مقدمهٔ مترجم، ص ۳۳.
۲. سرما و گرما، لذت و الم و سایر اضداد که در برابر هم قرارگرفته‌است. ـم.

بر توست که کار کنی لیکن نه برای ثمرهٔ آن ۴۷
در پی ثمر عمل خود مباش
و دل در ترک عمل نیز مبند
در یوگا استوار باش، عمل کن و از نتیجه چشم‌بپوش، ۴۸
و دل از قید موفقیت یا شکست فارغ دار!

همین فراغ دل (فراغ از موفقیت یا شکست) «یوگا» خوانده می‌شود.
کار که به‌توقع پاداش کرده‌آید بسیار پست‌تر از کاری است که بی‌تشویش نتیجه انجام شود. ۴۹
هان ای ارجونا در پناه این فراغ دل آی! ۵۰
فرومایه مردمی که کار را به‌چشم‌داشت پاداش آن کنند.

❊

در پناه این آرامش و فراغ توانی خود را از بند نیک و بد برهانی. ۵۱
پس این یوگا پیش گیر، یوگا هنر کارکردن است[1].

و مرد حکیم که فراغ دل حاصل کرده و ثمرهٔ اعمال فرو گذاشته‌باشد ۵۲

---

۱. مقصود این است که اگر چه کار معمولاً مایهٔ تعلق است «کرمایوگا» کار را از تعلق جدا می‌سازد و کار بی‌تعلق وسیلهٔ آزادی و خلاص می‌گردد. ـم.

آزاد از بند پیدایش؛ بدانجا که ورای بدیها است واصل شود.

۵۳ و چون هوش تو خود را از حجاب رنگ برهاند
به‌آن مرحله از فراغ خواهی‌رسید.
و همهٔ شنیده‌ها و شنیدنیها به‌چشمت یکسان خواهدنمود

و چون هوش تو، که در اثر احکام متناقض وداها پریشان گشته ـــ
در معرفت نفس ثبات و سکون و آرامش پذیرفت (به‌مقام سمادی رسید)
به‌هدف یوگا خواهی‌رسید.

ارجونا

۵۴ چیست ای کرشنا وصف مرد صاحب یقین که به‌مقام «سمادی» رسیده‌باشد؟
چنین مردی چگونه سخن گوید چگونه نشیند و چگونه رود؟

کرشنا

۵۵ چون مردی همهٔ خواهشهای دل را ترک گوید
و به‌خود در خود خشنود گردد

چنین مردی صاحب یقین باشد

*

۵۶ آن که دل وی در محنت مضطرب نشود و از خوشی به هیجان نیاید
آن که از دوستی، ترس و کینه آزاد باشد
او عارفی است صاحب یقین.

۵۷ او که از رنگ هر تعلق آزاد باشد
نه به‌خوشی مسرور گردد و نه به‌ناخوشی ملول شود
این است مرد صاحب‌یقین.

۵۸ مردی که حواس خود را از اشیا فرا تواند کشید
چون سنگ‌پشت که پاهای خود را فراکشد
پس یقین او استوار بود.

*

۵۹ مردی که از خوردن خودداری می‌کند پیوند اشیا با او بریده‌می‌شود
و خواهش دل بجای‌می‌ماند
اما آن که حق را بیند خواهش دل وی نیز بریده‌شود.

*

۶۰ احساسات سرکش حتی دل مرد حکیم را که به‌دنبال کمال

است

سخت به‌سوی خود می‌کشاند.

۶۱ و مرد ثابت که حواس را رام کرده اندیشهٔ خود را در من گمارد،

چنین کسی که حواس را رام خود گرداند،

صاحب یقین باشد.

*

۶۲ اندیشه دربارهٔ اشیا موجب تعلق خاطر شود

و از تعلق آرزو زاید

و از آرزو خشم پدیدآید

۶۳ و خشم مایهٔ تشویش گردد

و تشویش نسیان آرد

و نسیان خرد را تباه گرداند

و تباهی خرد موجب هلاک باشد.

*

۶۴ ولی آن که زمام نفس به‌دست خویش دارد، با حواسی که فرمانبردار اویند

آزاد از قید حب و بغض در میان اشیا می‌گردد.

۶۵ چنین کسی به‌سرمنزل سکون رسیده‌باشد

و در این مقام همهٔ غمها پایان پذیرد.

*

و دل که به‌این مرحله از سکون رسد عقل استقامت گیرد

۶۶ و آن را که استقامت نباشد معرفت نباشد

و آن را که معرفت نباشد از مراقبه بهره نباشد

و بی‌مراقبه آرام جان حاصل نیاید

و بی‌آرام جان سعادت از کجا باشد؟

۶۷ و دل که به‌دنبال حواس سرگردان دستخوش تشویش باشد

خرد را از راه برد

چون باد که کشتی را در آبها گمراه سازد

۶۸ پس ای قویدست، آن که حواس خود را یکباره از اشیا بریده‌باشد

صاحب یقین بود.

*

۶۹ چنین مردی آنگاه که بر همهٔ جهانیان شب است، بیدار باشد

و آنگاه که جهانیان بیدارند او در خواب باشد

و خواهش دل او را از جای درنبرد

۷۰ چون دریا که از جویبارها تیرگی نپذیرد.

مردی که از بند آرزو آزاد است و از خواهشها رسته

و از «من» و «مال من» گذشته
چنین کسی آرام جان یابد.
۷۱ این است مقام وصول به‌حق ای پسر پریتا
کسی که بدین مقام رسد رنگ فریب از او برخیزد.

۷۲ کسی که این روش بکاربندد
اگر چه در واپسین‌دم زندگی باشد
به‌نیروانای حق فائز گردد.

۳

راه عمل

ارجونا

۱ اگر چنانکه تو گویی ای کرشنا معرفت بر عمل برتری دارد
از چه روی مرا به‌این کارهای سخت وامی‌داری؟
۲ گفته‌های تو ناسازگار می‌نماید و ذهن مرا آشفته می‌سازد
اینک کلمه‌ای به‌طور قطع برگوی که مرا نجات تواندداد

کرشنا

۳ من از آغاز آفرینش دو راه پیش پای مردم گذاردم:
طریق معرفت برای اهل مراقبه
و طریق عمل برای اهل عمل

*

۴ با خودداری از عمل به‌مرحلهٔ فراغ از عمل نتوان‌رسید
و محض ترک عمل کسی را به‌کمال نرساند.
۵ در واقع هیچ کس نمی‌تواند حتی یک دم از پرداختن به‌کار

سر باز زند
چه همه کس به‌مقتضای جبلت خود از عمل ناگزیر باشد.

۶ و آن که اعضای خود را از کار بازداشته
دل به‌اندیشه دربارهٔ اشیا و محسوسات مشغول سازد
سرگشته مردی ریاکار باشد.

❋

۷ ولیک ای ارجونا آن که دل را بر حواس چیره سازد
و بی‌آنکه تعلقی بهم‌رساند اعضای خود را به‌کار گمارد
به‌مقام والا رسیده‌باشد.

❋

۸ آنچه را تکلیف توست ای ارجونا انجام ده
که کارکردن به از کارناکردن است
چه حتی سلامت تن بی کارکردن میسر نگردد.

❋

۹ عمل که نه برای خاطر خدا باشد مایهٔ گرفتاری است
پس ای فرزند کنتی کار برای خدا کن نه برای ثمره و پاداش آن.

❋

۱۰ آنگاه که برهما جهانیان را بیافرید
قربانی مقرر فرمود و گفت که: بدین فزونی گیرید

این است «کامادوک» گاوی که شیر آمال و آرزوها از آن توانیددوشید[1]
۱۱ خدایان را بدین خشنود سازید
تا خدایان نیز شما را خشنود گردانند
و از این راه به‌خیر مطلق فائز شوید

❋

۱۲ چون خدایان از قربانی شما خشنود گردند
آرزوهای شما را برآورند
و هر که از نعمتهای خدایان بهره گیرد
و سهم قربانی آنان ندهد دزد باشد.
۱۳ نیکمردی که از بقایای قربانی بخورد از گناه آزاد گردد
اما آن که همه خوراک از بهر خود پزد (و سهم خدایان ندهد)
گناهکاری است که هر چه بخورد گناه است

❋

۱۴ آدمی به‌خوراک زنده است
و خوراک از باران پدیدآید
و باران در گرو قربانی باشد
و قربانی از عمل است

۱. کامادوک یا کامبخش گاو افسانه‌ای است از آن ایزد اندرا که هر آرزو در دل باشد از او می‌توان خواست. ــم.

۱۵ و عمل در ودا مقرر گشته
و ودا از خدای لایزال است.
پس خدا که بر همه چیز محیط است در قربانی است.

۱۶ و آنکه گردش چرخ جهان را پیروی نکند
و در گناه بزید
و به‌ارضای حواس خشنود گردد
زندگی ای پسر پریتا به‌باطل می‌گذارد.

۱۷ اما آن که به‌مقامی رسد که شادی خود در جان یابد
و خرسندی خود در جان
و آرامش خود در جان
از قید تکلیف آزاد باشد.

۱۸ نه در این جهان از عمل بهره‌ای او را حاصل آید
و نه از ترک عمل چیزی از دست دهد
و نه از بهر چیزی به‌کسی نیازمند باشد.

❊

۱۹ پس بر تو باد که همواره تکلیف خود را انجام دهی
بی‌آنکه تعلقی بدان پیدا کنی.
چه از عمل بی‌شائبهٔ تعلق است که به‌حق توان‌رسید.

۲۰ راستی جناکا[1] و دیگران تنها از راه عمل به‌مرتبهٔ کمال رسیدند
تو نیز باید برای راهنمایی دیگران به‌عمل بپردازی
۲۱ که آنچه بزرگان کنند سرمشق دیگران باشد
و همه از آن پیروی کنند.

❊

۲۲ ای پسر پریتا مرا تکلیفی نمانده‌است.
در سه جهان چیزی نیست که من نداشته‌باشم
و چیزی نمانده که برای بدست‌آوردن آن به‌کوشش برخیزم
۲۳ ولی من همچنان در کارم
چه اگر من در عمل استوار نباشم و کوتاهی ورزم
ای پسر پریتا همه مردم از من پیروی کنند.
۲۴ اگر من کار نکنم همه گمراه گردند
و من مایهٔ آشفتگی نسل و تبار گردم
و همه را به‌هلاکت کشانم.

❊

۲۵ همچنان که نادان کار به‌طمع پاداش آن کند
دانا نیز باید ای فرزند بهاراتا کار کند

---

۱. جناکا پادشاه متیلا پدرزن راما به‌عنوان پادشاه دادگر نمونه شناخته‌شده چنانکه دختر او سیتا که همسر راما بود نمونهٔ عفت و پاکدامنی بود. ــ م.

کار بی‌چشم‌داشت پاداش
که تنها برای راهبری مردم باشد
۲۶ لیکن دل نادانی را هم که به‌چشم‌داشت پاداش کار می‌کند
نباید مشوش ساخت
بلکه دانا باید در کار استوار باشد تا نادان بر سر شوق آید

❋

۲۷ سرچشمهٔ اعمال و کنندهٔ کارها «گناها» هستند
و نادان خودخواه چنین انگارد که کنندهٔ کار همه اوست
۲۸ ولی آنکه در کار گناها براستی بینا باشد
داند که این رنگ حواس است که با رنگ محسوسات
درآویخته پس تعلق خاطری به‌آنها حاصل نمی‌کند.

۲۹ و آنان که در دام فریب گناها هستند
در اعمالی که ساخته و پرداختهٔ آنهاست دل می‌بندند
لیکن دانای همه‌دان نباید دل نادان هیچ ندان را پریشیده
سازد

❋

۳۰ همه کارها به‌من واگذار
و دل در حق بند
و از بند امل و خودی آزاد باش
و با درونی فارغ از تب و تاب به‌جنگ برخیز

❋

۳۱ آنان که تعالیم مرا با اخلاص تمام بکاربندند
و راه عناد و انکار نپیمایند
از بند عمل آزاد باشند
۳۲ ولی آنان که این تعالیم را به‌باد تمسخر گیرند و فروبگذارند
از نعمت دانش بی‌بهره و از سلامت خرد محروم و به‌هلاکت
مقرون باشند

❋

۳۳ حتی مرد حکیم به‌مقتضای طبیعت خود کار می‌کند
پس وقتی که طبیعت چنین می‌خواهد
نهی و منع چه سودی تواندداشت؟
۳۴ خوشایند یا ناخوشایند حواس نسبت به‌اشیا امری طبیعی
است ولی نباید مقهور آنان بود
چه خوشایند و ناخوشایند دو دشمن طالب حقند

❋

۳۵ به‌تکلیف خود برخاستن ــ اگر چه نتوان آن را به‌طور کامل
انجام‌داد ــ
بهتر است از به‌تکلیف دیگران پرداختن ــ اگر چه آن کامل
انجام‌شود ــ
در راه تکلیف خود مردن بهتر
که تکلیف دیگران جستن راهی بیمناک است.

ارجونا

۳۶ کرشنا چیست که مرد را حتی به‌خلاف دلخواه خود به‌گناه وامی‌دارد
چنانکه تو گویی اجباری در کار است؟

کرشنا

۳۷ آز و خشم است که از «شهوت» برمی‌خیزد
آز و خشم سیری‌ناپذیر که منشأ همهٔ گناهان بزرگ است
این دشمنان خود را بازشناس!

❊

۳۸ بدان سان که دود آتش را فروپوشد
و غبار آینه را
و رحم مادر جنین را
۳۹ حرص نیز معرفت را فروپوشد
معرفت بدین حجاب پوشیده‌شود
ای پسر کنتی این آتش تسکین‌ناپذیر حرص، دشمن جاودانهٔ مرد حکیم است.
۴۰ منزلگه این آتش، حواس و دل و خرد است
حواس از راه دل و خرد آدمی را که در قالب تن اسیر است می‌فریبد

و معرفت و بینش او را تباه می‌سازد

❊

۴۱ پس ای ارجونا بند بر پای حواس بنه
و این تبه‌کار معرفت‌برانداز و بصیرت‌کش را از میان بردار!

❊

۴۲ گویند که نیروی حس بزرگ است
ولی دل از حس بزرگتر است
و خرد بزرگتر از دل،
و بزرگتر از خرد جان است.
۴۳ پس ای قویدست جان را برتر از خرد شمار
و خود بر خود چیره باش
و حرص، این دشمن، این خصم سرکش را برانداز!

۴

راه علم

کرشنا

۱ من این «یوگا» که مایهٔ سعادت جاویدان است به «ویواسوات» آموختم
و او به «منو» و «منو» به «ایشواکو»
۲ پس سینه به‌سینه از آنان به‌شهریاران خردمند منتقل گردید
اما ای پهلوان دشمن‌سوز این یوگای کهن در طول قرنهای دراز برافتاد و فراموش شد
۳ تا امروز که من آن را با تو بیاموختم
و این راز بزرگ با تو که محبوب و دوست منی در میان نهادم.

ارجونا

۴ «کرشنا» تو که بسی دیرتر از «ویواسوات» بزادی

چگونه توان باورکردن که تو این یوگا به‌او آموخته باشی؟

کرشنا

۵ «ارجونا»، من و تو بارها از دروازهٔ هستی گذشته و بدین جهان آمده‌ایم
تو این ماجرا را فراموش کرده‌ای ولی من همه را بیاددارم

۶ گرچه من از زادن و مردن فارغم، گرچه من خدای کائناتم،
چیره بر طبیعت خود[1]
به‌نیروی «مایا»ی خویش[2]
در میان مردم آیم.

۷ آنجا که نیکوکاری از رونق برافتد
و تبه‌کاری بالا گیرد
من در قالب تن مجسم شوم و در میان مردم آیم
۸ تا اساس خیر نگهبانی کنم و بنیاد شر براندازم.

---

۱. مردم در زادن و مردن مقهور طبیعتند و می‌توانند بگویند گر آمدنم به‌من بدی نامدمی. لیکن ظهور خداوند در صورت انسانی چنین نیست و خدا به‌مشیت و ارادهٔ خود چنین می‌کند.

۲. یعنی از طریق لبس که تجسم ظاهری است و کنه ذات او منزه و مبرا از جسم است. ـ م.

من در هر دور پیدا آیم تا آیین راستی برقرار سازم.
۹ و آنکه بحقیقت بداند که من چگونه پیدا می‌شوم و چه می‌کنم
چون از قید تن برهد به‌من واصل شود و از زادن مجدد فارغ باشد.

*

۱۰ بسا کسا که خویشتن را از ترس و شهوت و غضب فارغ داشته
دل در من بسته و پناه به‌من آورده‌است
در آتش معرفت پاک گشته در من آرمیده!

۱۱ از هر راه که کسی مرا بپرستد حاجت وی از همان راه برآورم
این راههای گوناگون همه از من است و به‌سوی من است

۱۲ بسیاری از مردم خدایان را قربانیها تقدیم می‌کنند
تا در کار دنیا پیشرفتی نصیبشان گردد
این مراد آسان بدست‌آید و در همین جهان حاصل شود.

*

۱۳ من طبقات چهارگانه[1] را بر حسب اختلاف مزاج و کردار مردم بنیاد نهادم
۱۴ با وجود این مرا از هر گونه عمل و هر گونه تغییر منزه دان
من رنگ کردار نپذیرم و نگران ثمرهٔ کار نیستم
و آن که مرا چنین شناسد از بند عمل آزاد باشد

۱۵ سالکان طریق نجات این حقیقت را دانستند و به‌عمل برخاستند
تو نیز در پی آنان برو و عمل پیشه کن

*

۱۶ حتی دانایان حیرانند و نمی‌دانند که عمل چیست و ترک عمل کدام است
اینک من تو را گویم که عمل چیست تا به‌دانستن آن از پلیدیها برهی

۱۷ باید دانست که چه کار باید کردن؟
و چه کار نباید کردن؟

۱. مقصود تقسیمات چهارگانهٔ جامعهٔ هندی است که در سانسکریت «وارنا» یا رنگ نامیده‌می‌شود و بیرونی آن را «الوان» ترجمه کرده لیکن در کتب اروپایی معمولاً به «کاست» ترجمه شده‌است. این طبقات عبارتند از برهمنان یا روحانیان، چتریان (کشتریان) یا سپاهیان، ویشیان یا سوداگران و کشاورزان، و شودریان یا غلامان و چاکران. ـم.

و ترک کار چیست؟

شناختن حقیقت عمل سخت و دشوار است
۱۸ آن کس که در عمل، ترک عمل را تواندديد
و در ترک عمل، عمل را
خردمند واقعی است.

چنین کسی را یوگی توان‌گفت
که کار خود کرده و به‌مرحلهٔ نجات رسیده‌است.
۱۹ او چون به‌قصد کاری برخیزد
نه چنان است که طرحی ریخته یا سودی در نظر گرفته باشد.
عمل او در آتش علم گداخته و پاک شده‌است.
و دانایان چنین کسی را فرزانه نامند.

*

۲۰ کسی که هوس ثمرهٔ کار فروگذاشته
و به‌مقام رضای مطلق رسیده
بی‌نیاز از همه چیز
او اگر چه مدام در کار است همواره از کار فارغ است.

*

۲۱ آن که از بند هوسها گذشته

و لگام بر سر نفس و دل خویش زده
و ترک همه گفته
چنین کسی گرچه بظاهر اعضای تن او در کار باشد در واقع از قید عمل آزاد بود
و به‌هر چه بی‌سعی و طلب بازیابد خشنودگردد ۲۲
و از بند اضداد (رنج و شادی و مهر و قهر) آزاد باشد
و یافت و نایافت را یکسان گیرد.
چنین کسی اگر چه کار کند به‌زنجیر کار بسته‌نباشد.

*

و آن که از رنگ تعلق رسته‌است ۲۳
و از بند نیک و بد جسته
و دل در معرفت بسته
هر چه کند از بهر خدا کند
زنجیر کار او گسیخته بود
او هر چه کند خدا بود ۲۴
احسان او خدا بود
قربانی او به‌وسیلهٔ خدا در آتش خدا بسوزد
و چون در هر کار که کند خدا را بیند به‌خدا برسد.

*

برخی از یوگیها به‌عنوان قربانی هدایایی به‌خدایان تقدیم می‌کنند ۲۵

ولی دیگران نفس خود را در آتش حق می‌افکنند و این
قربانی آنان است

۲۶ برخی نیز گوش و حواس دیگر را در آتش خویشتن‌داری
قربانی می‌کنند
و دیگران صدا و سایر محسوسات را در آتش حواس قربانی
می‌کنند

۲۷ و نیز برخی همهٔ فعالیتهای حواس و نیروی زندگی را در
شعلهٔ خویشتن‌داری که به‌آتش معرفت افروخته‌است می‌ریزند

۲۸ و همچنین برخی مال و ثروت خود را یا زهد و تقوای خود
را یا ریاضت و عبادت خود را
و صلحا و مؤمنان قرائت وداها و علم خود را

۲۹ و برخی که در کار حبس نفس همت گماشته‌اند با بستن راه
«پرانا» (نفس که برمی‌آید) و «آپانا» (نفس که فرومی‌رود) «پرانا» را
در «آپانا» و «آپانا» را در «پرانا» می‌ریزند
و این قربانی آنان است

۳۰ و برخی با کم‌کردن خوراک دم در دم فرومی‌ریزند[1]

۱. منظور از پرانا و آپانا شهیق و زفیر است و این بند از گیتا اجمالاً اشاره به‌آداب دم‌گرفتن و حبس نفس مرتاضان است. «داس گوپتا» می‌گوید که معنی این اشعار تاریک است معلوم نیست که چگونه با فروریختن «آپانا» در پرانا یا پرانا در آپانا قربانی مفهوم پیدا می‌کند. تفسیرهای شانکارا و شریدهارا و دیگران نیز موضوع را روشن نمی‌سازد (تاریخ فلسفهٔ هند، جلد دوم، فصل ۱۴، ص. ۴۴۸). راداکریشنان می‌گوید: تمتع صحیح از محسوسات مقایسه ←

اینها همه قربانیهای گوناگون مردم است که بدان گناهان
خود را می‌شویند

۳۱ آن که از غذای مقدس که باقیماندهٔ قربانی است بخورد
به‌حق لایزال واصل گردد.
ای سرور کوروان آنکه قربانی نکند از نعمت این دنیا نیز
بی‌نصیب ماند تا چه رسد به‌آن دنیا

۳۲ این همه قربانیها است برای وصول به‌حق که همه از مقولهٔ
عمل است
این نکته را دریاب که به‌دانستن آن نجات توان‌یافت.

*

۳۳ قربانی معرفت از هر قربانی دیگر برتر است
چه انجام هر کار و پایان هر راهی معرفت است ای ارجونا

۳۴ پس فروتنی پیشه کن و کمر خدمت دربند تا این معرفت را
بدست‌آری
و عارفان که به‌دیدار حقیقت رسیده‌اند آن را به‌تو خواهند
آموخت

۳۵ و چون این معرفت حاصل کنی دیگر چنین دستخوش

← می‌شود با قربانی که در آن محسوسات موضوع قربانی و حواس آتش قربانی تلقی می‌گردد. ما لذات نفسانی را به‌خاطر لذات عالی‌تر فدا می‌کنیم، خودداری اساس هرگونه قربانی و فداکاری است بنا بر این هر قربانی وسیلهٔ پیشرفت معنوی تلقی می‌شود. قانون جهان مبتنی بر قربانی و فداکاری و ایثار است و کسی که از این قانون سر باز زند رستگار نمی‌شود. ـ م.

شک و تردید نخواهی‌شد

و همه جهان را در خود و هم در من خواهی‌دید.

❊

۳۶ حتی اگر گنهکارترین مردمان باشی

چون بر کشتی معرفت نشینی از موج گناهان جان بدربری

۳۷ ای «ارجونا» چنانکه آتش فروزان هیزم را خاکستر گرداند

آتش معرفت نیز همهٔ اعمال را خاکستر سازد

۳۸ براستی در همه جهان چیزی نیست که چون معرفت پاک تواندکرد.

آن که از راه یوگا به‌کمال رسد، بهنگام، این حقیقت دریابد

۳۹ آن که ایمان دارد و شیفتهٔ معرفت است

آن که حواس را رام خود کرده‌است

معرفت را بدست‌آورد

و با کسب معرفت به‌آرامش مطلق رسد

۴۰ اما آنکه نادان باشد و بی‌ایمان و شکاک

به‌هلاکت رسد

چه روح شکاک نه از این جهان بهره یابد و نه از جهان دیگر

و هرگز روی خوشی نبیند.

❊

۴۱ چون مردی از راه یوگا به‌مقام ترک عمل رسد

و به‌وسیلهٔ معرفت بیخ شک را براندازد

مالک روح خود بود

و چنین کسی ای ارجونا بندهٔ عمل نباشد.

❊

۴۲ پس به‌تیغ معرفت بیخ شک را که زادهٔ جهالت است از دل برکن

یوگا پیش گیر و برخیز ای «ارجونا»

۵

راه ترک

ارجونا

۱ کرشنا، تو گاهی سخن از ترک عمل می‌گویی و گاهی عمل
را می‌ستایی
هان یکباره بگوی که کدام یک از این دو بهتر است؟

کرشنا

۲ عمل و ترک عمل، از هر دو راه به‌سرمنزل نجات توان‌رسید
لیکن در این میان عمل بر ترک آن برتری دارد.

۳ کسی به‌مقام بی‌نیازی از عمل تواندرسید که از بند دوستی
و دشمنی فارغ
و از قید اضداد آزاد باشد
ای قویدست چنین کسی آسان از بند تواندرست.

❋

۴ کودکان، و نه خردمندان، علم را از عمل جدا می‌دانند
لیکن بحقیقت آنکه یکی از این دو را داشته‌باشد دیگری را
نیز دارد.

۵ مقامی که از راه ترک عمل بدان توان رسید از راه عمل نیز
میسر تواند بود.
این حقیقت را کسی تواند دریافت که علم و عمل را یکی
بیند.

۶ ای قویدست، به‌مقام ترک عمل نتوان‌رسید جز از راه عمل
و اهل مراقبه که جان آنها با اخلاص در عمل صفا یافته
باشد بزودی به‌حق واصل شوند.

❋

۷ چون کسی نفس خویش را در همهٔ اشیا و همهٔ موجودات
تواندديد
با دلی که اخلاص در عمل آن را صفا داده‌است و تنی
مسخر و حواسی رام و منقاد
او اگر چه در عمل باشد رنگ عمل بر خود نگیرد.

۸ عارف که جان وی با جان حق یکی شده‌باشد
همواره خود را از کار فارغ بیند.

۹ او اگر چه می‌بیند و می‌شنود و لمس می‌کند و بو می‌کند و می‌خورد
و می‌رود و می‌خوابد و نفس می‌کشد
و سخن می‌گوید و می‌گذارد و می‌گیرد و چشم می‌گشاید و فرومی‌بندد
لیکن نیک می‌داند که این حواس وی است که به‌محسوسات پرداخته‌است.

*

۱۰ آنکه عمل خود را از بند علائق آزاد کند و هر چه کند به‌خدا نسبت کند
از تباهی ایمن باشد چون برگ نیلوفر که از آسیب آب ایمن باشد.

۱۱ سالکان طریق عمل، تن و هوش و فکر و حواس خود را بکار می‌گمارند
بی‌آنکه تعلقی بهم‌رسانند.
و از عمل صفای درون می‌جویند.

*

۱۲ آنکه جانش با جان حق یکی گشته
ثمرهٔ عمل را فرومی‌گذارد
و به‌آرامش مطلق می‌رسد.

و آنکه جانش از حق جداست
و در بند نتیجهٔ عمل است
اسیری است که به‌دنبال هوس کشانده‌می‌شود.

*

۱۳ و جان که حواس را رام خود کرده‌باشد
و رشتهٔ تعلق را از همهٔ اعمال بریده
در شهر نه در بدن آرام می‌جوید[1]
نه کار می‌کند و نه سبب انجام کار می‌شود.

*

۱۴ عمل و انجام عمل از جان نیست
نتیجه‌ای هم که بر عمل مترتب است به‌جان منسوب نتواند بود
اینها همه مقتضای طبیعت است

*

۱۵ و جان که بر همه محیط است رنگ هیچ نیک و بد نگیرد.
علم در حجاب جهل است
و همین است که مایهٔ گمراهی مردمان می‌گردد
۱۶ ولی برای کسی که نور معرفت پردهٔ جهل او را دریده‌باشد

---

۱. دروازه‌های نه‌گانهٔ بدن عبارتند از راههایی که تن را با عالم خارج مربوط می‌سازد یعنی: راه دهان و راه منخرین و راه دو گوش و راه دو چشم و دو راه تخلیه. ـم.

آن نور چون خورشید می‌درخشد و حق را روشن می‌سازد.

۱۷ عقل او و نفس او حق است

عبادت او و مراد او حق است

و او به‌زلال معرفت از هر پلیدی پاک گردد

و پس از مرگ دوباره به‌این دنیا بازگردانده‌نشود.

*

۱۸ و عارفان حق، برهمنی را که به‌زیور دانش و فروتنی آراسته است

با یک گاو یا پیل یا سگ یا کسی که گوشت سگ می‌خورد[۱] یکسان بینند

این مردمان که همه چیز در ضمیرشان یکسان است

۱۹ حتی در این جهان بر جهان پیروز آیند

و چون حق منزه از عیب و دگرگونی‌ناپذیر است

این مردان در ذات حق قرار و آرام یابند.

*

۲۰-۲۱ عارف که به‌حق واصل شده‌باشد

با دلی آرام و فارغ از تشویش

نه به‌خوشی شادمان گردد

و نه به‌ناخوشی پژمان شود

۱. Sva-pake منظور فرد متعلق به‌فروترین قشر اجتماع است که در هیچ حسابی نمی‌آید (outcoste) در ترجمهٔ داراشکوه آمده‌است: «خاکروب». ـ م.

با دلی که در برخورد با عالم خارج مرده و بی‌حس است

خوشی را در جان خود یابد

و با خاطری مستغرق یاد حق

به‌سرور جاویدان رسد.

*

خوشیهایی که در برخورد با اشیا حاصل می‌شود ۲۲

آبستن رنج و محنت است

اینها را آغازی هست و انجامی

و خردمند، ای فرزند کنتی، دل بدین چیزها خوش ندارد.

آنکه درین جهان خاکی پیش از آزادی از قفس تن ۲۳

در برابر هجوم شهوت و غضب پایداری کند

مردی استوار و خوشبخت است.

*

آن یوگی که سرور او در درون خویشتن است ۲۴

و آرام او در درون

و روشنی او در درون

به‌حق فائز شود و نیروانا را دریابد.

*

مردانی از وصمت عیب و نقص مبرا ۲۵

که زنجیر شک گسسته‌اند
و لگام بر سر حواس زده
و دل در خیر همهٔ موجودات بسته
چنین است وصف بینایانی که به‌حق می‌رسند
و نیروانا را درمی‌یابند.

❊

۲۶ این مردان از قید شهوت و غضب آزاد
که نفس را مسخر و دل را رام ساخته
و به‌شناخت خود رسیده‌اند
نیروانای حق را درمی‌یابند.

❊

۲۷-۲۸ دروازهٔ حواس بر جهان خارجی فروبسته
و دیده در میان دو ابرو بردوخته
و زفیر و شهیق را در درون بینی نگاه‌داشته
حس و هوش و عقل را رام خود ساخته[1]
و دل در آرزوی نجات بسته
فارغ از هوس و بیم و خشم
چنین مردی بحقیقت، آزاد جاویدان است.

۱. زفیر و شهیق همان آپانا و پراناست که در گفتار چهارم آمده‌است و مقصود تصویر و تجسم حالت مرتاضی است که دم گرفته؛ نفس را در سینه حبس کرده تمام حواس خود را از عالم خارج بریده‌است و در آن انقطاع محض، مستغرق در آرزوی نجات است. ـ م.

۲۹ چنین مردی که می‌داند مراد از قربانیها و ریاضتها منم
و خدای بزرگ همهٔ عالم منم
و یار و دمساز همهٔ جهانیان منم
به‌سکون و آرامش می‌رسد.

۶

در مراقبه

کرشنا

۱ آن که وظایف خود را بی‌اندیشهٔ سود و پاداش انجام‌دهد
سنیاسی (متجرد[۱]) و یوگی راستین است
نه آن که آتش مقدس نیفروزد
و مناسک شرع بجای‌نیاورد.

*

۲ ای فرزند پاندو مقام ترک (سنیاسا) بحقیقت همان یوگا است
چه؛ کسی از طریق یوگا نتواندرفت جز آنکه هوسهای خود را ترک کند.
۳ و آن را که رهرو منزل یوگا و طالب تصفیهٔ باطن باشد عمل یگانه راه است
ولی چون به‌این مقام رسید از عمل فارغ آید

۱. مقصود تجرد از علائق و مقام ترک است.

و به‌مرحلهٔ سکون و آرامش مطلق برسد.
۴ و براستی آنگاه به‌اوج یوگا[۱] توان‌رسید
که به‌محسوسات یا به‌اعمال تعلقی در میان نماند
و هوسها[۲] دور ریخته‌شود.

*

۵ آدمی باید که خود، خود را رهایی بخشد
و مبادا که خود را زبون و خوار سازد
چه دوست و دشمن آدمی خود او است.
۶ هر که نفس خویش را رام کرده‌باشد نفس وی یار او است
و آن که عنان خود به‌دست نفس سرکش داده‌باشد نفس دشمن او است.

*

۷ هر که نفس خود را رام و آرام ساخته‌باشد
در سرما و گرما و رنج و شادی و عزت و خواری بر یک حال بماند.
۸ و آنکه از راه علم و شهود[۳] خرسندی دل پیدا کرده
و از تشویش درون رسته

۱. اوج یوگا: yogaradha
۲. هوسها sankalpa: طرح‌ریختنها و تدبیر کردنها و عوض‌کردن آنها.
۳. علم و شهود در برابر دو کلمهٔ سانسکریت jnâna و vijnana بکار برده‌شده که در انگلیسی یکی را wisdom و دیگری را realization یا knowledge ترجمه کرده‌اند.

و حواس را رام خود کرده‌است؛
آن که پاره‌ای کلوخ یا سنگ یا زر در برابر او یکسان است
چنین مرد که به‌حق‌الیقین رسیده‌باشد یوگی نامیده‌شود.

۹ آن که یار و یاور و دشمن و بی‌طرف
آشنا و بیگانه و پارسا و ناپارسا
همه را به‌یک چشم بیند
بزرگ باشد.

❊

۱۰ یوگی باید مدام دل در حق گمارد
و رخت در کنج تنهایی کشد
و اندیشه و تن رام گرداند
و از بند آرزو و تشویش مال دنیا فارغ آید.

❊

۱۱ پس آنگاه در زمینی پاک و هموار، که نه چندان بلند و نه چندان پست باشد
قدری گیاه مقدس بریزد
و پوست آهویی بر روی آن بیندازد
و آن را به‌جامه‌ای بپوشاند
و بر آن بنشیند.

❊

۱۲ پس روی دل به‌سوی حق کرده

لگام حس و اندیشه را به‌دست گرفته
از بهر تصفیهٔ درون، همت بر یوگا گمارد.

❊

۱۳ وی باید تن و سر و گردن را راست نگه‌دارد و تکان نخورد
و چشم بر نوک دماغ دوزد و پیرامون خود را ننگرد.
۱۴ و با دلی فارغ و مطمئن چون مردان مجرد روی از شهوت بگرداند
و خیال از دیگران بپردازد
و همه ذکر و فکر خود در من گمارد.

❊

۱۵ یوگی با دلی رام و خاطری آرام
به‌آرامش و صفا، به‌نیروانای برین، رسد؛
آرامش و صفایی که در ذات من است.

❊

۱۶ یوگا با بسیارخواری و کم‌خواری حاصل نیاید.
خواب بسیار یا خواب اندک تو را به‌یوگا نرساند.
۱۷ آن که در خوراک و آسایش و کار و کوشش و خواب و بیداری اندازه نگه‌دارد
یوگا را مایهٔ دفع غم و ملال خواهدیافت.

❊

۱۸ و چون اندیشهٔ کسی رام شود و از کشش هوسها آزاد گردد

و در جان قراریابد
همه وقف خداگردد.
و آن را یوکتا نامند.

*

۱۹ مرد یوگی که اندیشهٔ خود را از همه بریده به‌مراقبهٔ نفس بپردازد
چون چراغی است در جایی محفوظ
که باد در آن کارگر نیفتد
و شعله‌اش را نلرزاند

*

۲۰ چون دل کسی در قید مراقبه آید و به‌منزل سکون رسد
به‌خود خود را بیند.
و در خود شادمان گردد.
۲۱ آنگاه آن راحت بی‌پایان دست‌دهد
راحتی که از دسترس حواس به‌دور است.
راحتی که آن را تنها به‌جان توان‌یافت.

*

۲۲ و کسی را که چنان راحت حاصل آید دیگر از حقیقت دور نیفتد
و به‌هیچ ننگرد
و همه چیز دیگر را کم‌مایه گیرد.

*

و کسی را که این دولت کمال میسر گردد
به‌هیچ دشواری و اندوه از جای درنرود.

*

۲۳ این حالت؛
این حالت بیگانگی از درد و تشویش را یوگا خوانند.
این یوگا را با همتی تمام و عزمی استوار بکار باید بست.

*

۲۴ هوسها را که زادهٔ خواهش نفس است سراسر دور باید بخت.
و حواس را از هر سو و هر چیز فرا باید کشید.
۲۵ پس با عزمی جزم باید همه اندیشه را در خود گماشت
و روی دل در خویشتن باید نمود
۲۶ و به‌هیچ دیگر نیندیشید
تا کم‌کم آرامش دست‌دهد.
و هر گاه که خاطر مضطرب بی‌قرار به‌سویی رود
عنان آن باید فراکشید و در اختیار جان قرارداد.

*

۲۷ براستی راحت کامل آن یوگی را رسد
که دل وی آرام تمام یافته‌باشد
و آتش هوسهای او فرونشسته.

چنین است مرد واصل به‌حق که از هر رنگ آزاد است.

❋

۲۸ یوگی که از رنگ نیک و بد آزاد و دائم در مراقبه باشد
بآسانی به‌سرور بیکران وصال حق رسد.
۲۹ و در آن مقام که دل در مراقبه گماشته‌است
همه چیز را یکسان بیند.
و خود را در همه و همه را در خود یابد[۱].

❋

۳۰ آن که در همه چیز مرا بیند، و همه چیز را در من بیند
هرگز از من جدا نشود.
و من هرگز از او جدا نشوم.
۳۱ و آنکه در مقام یگانگی مرا که در همه هستی هستم بپرستد
هر گونه زندگی کند با من باشد.
۳۲ و آن که در راحت و محنت دیگران
خود را به‌جای آنان بیند
یوگی کامل باشد.

---

۱. سالک در نخستین گام می‌خواهد تا رشته‌هایی راکه مایهٔ پیوند او با عالم خارج است بگسلد و همهٔ جهان را فراموش کند و تنها به‌خود بیندیشد، ولی درگام واپسین دوباره به‌سوی جهان برمی‌گردد و پیوندی واقعی و ناگسستنی در میان خود و همهٔ ذرات عالم می‌یابد و به‌تعبیر گیتا همه را در خود می‌بیند و خود را در همه. ــم.

ارجونا

این یوگا که تو می‌آموزی ای کرشنا ۳۳
این حالت یکسان‌شمردن همه چیز
به‌نظر من دیر نمی‌پاید.
چه خاطر بی‌قرار آدمی با آن سازگار نیست.

❋

راستی ای کرشنا که خاطر آدمیزاد بی‌قرار، عاصی، تند و ۳۴
سرکش است.
رام‌کردن آن مرا چندان سخت می‌نماید که لگام‌زدن بر سر
باد.

کرشنا

ای قویدست شکی نیست که خاطر آدمی بی‌قرار است و ۳۵
رام‌کردن آن دشوار
لیکن به‌ریاضت و ترک علایق می‌توان آن را رام گردانید.

❋

با نفس بی‌لگام وصول به‌سرمنزل یوگا دشوار است ۳۶-۳۷
اما کسی که نفس را رام کند
و از راه راست رود
مراد وی آسان شود.

ارجونا

۳۸ چنین انگار که کسی ایمان دارد اما خاطر او از یوگا رمیده است
از عهدهٔ رام‌کردن خود برنمی‌آید و به‌کمال یوگا نمی‌تواند رسید
عاقبت کار او چه خواهدبودن؟
آیا نه چنین است که از هر دو راه علم و عمل برکنار افتاده
در طریق حق چون پاره‌ابری بی‌پناه و سرگردان است؟

❋

۳۹ کرشنا، زنهار زنگار این شک از دل من پاک بزدای
که این کار تنها از تو ساخته‌است.

کرشنا

۴۰-۴۲ چنین کسی را در دو جهان بیم هلاک نباشد
چه مرد نیکوکار ای فرزند گرفتار نشود.
او که در یوگا ناتمام افتاده
به‌جهان نیکوکاران رود
و سالیان دراز در آنجا بماند
و سپس در خاندانی پاک و توانگر
دیگربار بدنیاآید

یا در نسل یوگی خردمندی پیدا شود
ــ ولی این نادر است، و در این دنیا دشوار ــ
۴۳ آنگاه وی شعور و تجربتی را که در زندگی گذشتهٔ خود برای وصول به‌حق اندوخته‌بود بازیابد
و بیش از پیش در راه کمال بکوشد

❋

۴۴ و در سایهٔ تجربهٔ پیشین خود، خواه ناخواه، در این راه کشانده‌شود.
کسی که او را هوای معرفت یوگا در سر افتد
حتی از مرز وداها فراتر می‌رود[1].

❋

۴۵ و چنین است که یوگی با کوشش مدام و تصفیهٔ درون
در جریان زندگیهای مکرر
بتدریج به‌کمال می‌رسد و به‌غایت مطلوب واصل می‌شود.

❋

۴۶ پس ای ارجونا یوگا پیش گیر

۱. با عمل به‌احکام خدا به‌خدا توان‌رسید که ماورای آن احکام است. این مطلب در اوپانیشادها نیز آمده‌است. کسی که می‌خواهد از رودخانه بگذرد از قایق استفاده می‌کند، ولی چون به‌آن سوی آب رسید قایق را فرومی‌گذارد. طلب‌العلم بعدالوصول الی‌المعلوم مذموم. آنجا نه ایمان است و نه کفر، چنانکه مولانا گوید:

شب کفر و چراغ ایمان، خورشید چو شد رخشان
با کفر بگفت ایمان، رفتیم که بس باشد

که یوگی از تارک دنیا برتر است
و از مرد دانش‌اندوز برتر است
و از مرد عبادت‌پیشه برتر است.

❋

۴۷ و از میان یوگیان
آن که روی دل در من کرده
و دل در نیایش من بسته‌باشد
والاترین آنان است.

۷

خدا و جهان

کرشنا

ای پسر پریتا اینک بشنو که چون دل همه در من بندی ۱
و پناه در من جویی
و ریاضت یوگا کنی[1]
چگونه مرا بی‌هیچ گمان
چنانکه منم توانی شناخت

❋

من اینک این دانش و بینش را با تو می‌آموزم ۲
که چون این بدانی تو را هیچ دانستنی‌ای دیگر در جهان نماند.

❋

از میان هزاران تن مگر یکی در طلب کمال برآید ۳

---

۱. از سخن کرشنا پیدا است که سه چیز شرط وصول به‌حق است: ایمان، توکل و عمل. ـ م.

و از میان طالبان کمال مگر یکی مرا چنانکه منم بشناسد.
۴ «پراکریت» من از عناصر هشتگانه است:
خاک و آب و آتش و باد و اثیر و دل و عقل و خودی[1]
۵ ولی این فروتر جنبهٔ طبیعت من است
و جنبهٔ برتر آن جان است که مایهٔ قوام جهان است.
این دو جنبه منشأ همه هستی است[2].

*

۶ آغاز این عالم منم و انجام آن نیز من.
جز من ای ارجونا چیزی نیست.
۷ همه عالم به‌من بسته است چون دانهٔ گوهر به‌رشته.

*

۸ طعم آب منم
روشنی ماه و خورشید منم
در وداها کلمهٔ «اوم» منم
بانگ اثیر منم
مردی مردان منم
۹ بوی خوش خاک منم

۱. خودی را در مقابل انانیت (اَهنکارا) آورده‌ایم. برای توضیح این سطور مراجعه شود به‌مقدمهٔ کتاب.

۲. در برابر طبیعت کور غیرشاعر (پراکریتی یا کشت Ksetra) جان جهان یا روح شاعرهٔ آن (دانندهٔ کشت ksetrajna) است. از اولی به‌جنبهٔ فروتر خدا (apara) و از دومی به‌جنبهٔ والاتر وی (para) تعبیر شده‌است. ـ م.

پرتو آتش منم.
زندگی زندگانم من.
زهد زاهدانم من.
هستهٔ جاویدان موجوداتم من. ۱۰
هوش هوشمندان و شکوه شکوهمندانم من.
زور زورمندانم من؛ فارغ از هوس و شهوت ۱۱
من، ای سرور بهاراتان، آرزوی نیکمردانم.

*

و همهٔ مظاهر گناها از ستوا و راجاس و تاماس از من است. ۱۲
من در آنها نیستم و آنها در منند.
و اهل عالم که به‌فریب اشکال سه‌گانهٔ گناها گرفتارند ۱۳
مرا که از این حد برتر و از دسترس مرگ و زوال فراترم نمی‌شناسند[1].

*

و براستی دشوار است که کسی بتواند ۱۴
از حجاب گناها که مایای الهی من است برگذرد.
تنها آنان که به‌من پناه می‌آورند می‌توانند از این حجاب برگذرند.

*

۱. مردم دنیا در حجاب رنگها گرفتارند و حقیقت حق را که ورای رنگها و تکثرات است نمی‌توانند دید. ـ م.

۱۵ تبه‌کاران فریب‌خورده، فرومایگان بی‌بهره از خرد
که راه ناراست دیوان می‌پیمایند به‌سوی من نمی‌آیند.

*

۱۶ ارجونا، چهار گروه از نیکوکاران مرا می‌پرستند:
محنت‌کشیدگان، جویندگان علم، دولت‌طلبان و عارفان

۱۷ و از این میان مرد دانش که خود را رام کرده و دل در یکی بسته بر دیگران فضیلت دارد.
من نزد او بس عزیزم و او نیز نزد من عزیز است.

*

۱۸ این چهار گروه همه پسندیده و خوبند ولی من مرد معرفت را از خود می‌دانم.
چه او با رام‌کردن خود مرا تنها و واپسین آرزو دانسته و دل در من بسته است.

*

۱۹ مرد معرفت پس از چند بار که به‌جهان می‌آید و زیست می‌کند مرا درمی‌یابد و دل در من می‌بندد
و می‌فهمد که آنچه هست همه او است.
ولی این بزرگمردان سخت نادر باشند.

*

۲۰ آنان که عقل خویشتن را اسیر هوی و هوس کرده‌اند
به‌اقتضای آنچه از زندگیهای پیشین خود اندوخته‌اند

در پی خدایان دیگر می‌روند و آنان را می‌پرستند.

*

۲۱ هر کس که از روی خلوص و عقیدت به‌راهی رود
من او را در آن راه استوار گردانم.

۲۲ و هر حاجت که از روی خلوص نیت بخواهد دریابد
و به‌حقیقت این منم که حاجت وی را برمی‌آورم.

*

۲۳ اما این کم‌مایگان را آنچه حاصل آید در معرض زوال باشد.
پرستندگان خدایان عاقبت به‌خدایان رسند و پرستندگان من به‌من.

*

۲۴ و مردم نادان مرا که منزهم در قالب جسم و صورت می‌انگارند و علو و سرمدیت ذات مرا درنمی‌یابند.

*

۲۵ من در پس پردهٔ «مایا» از چشم بسیاری از مردمان پوشیده‌ام.
این جهان خطا و اشتباه، مرا که قدیم و سرمدی هستم نمی‌شناسد.

۲۶ من ای ارجونا همهٔ موجودات گذشته و حال و آینده را می‌شناسم.
اما کسی مرا نمی‌شناسد.

❋

۲۷ مردم ای ارجونا در خطا می‌زایند.
و تحت تأثیر اضداد که از شهوت و غضب خودشان ناشی می‌شود زیست می‌کنند.
۲۸ ولی نیکوکارانی که گناهشان سرآمده
و از خطا دربارهٔ عالم اضداد رسته‌باشند
با ثبات تمام مرا می‌پرستند.

❋

۲۹ و آنان که برای رهایی از پیری و مرگ به‌من روی‌می‌آورند
«براهمن» را و «ادهیاتما» را و «کرما» را بخوبی می‌شناسند[1].
۳۰ و آنان که همه ملک و ملکوت و قربانیها را از من می‌دانند
حتی در حال مرگ مرا می‌شناسند
و در آن دم همه پندارشان با من یکی می‌گردد.

۱. مراجعه شود به‌سرآغاز گفتار بعد که این سه کلمه را معنی کرده‌است: مراد از براهمن ذات متعال لایزال است و مراد از ادهیاتما جان مستقر در قالبها و مراد از کرما یا جهان فعل، نیروی خلاقه‌ای است که موجودات را به‌عرصهٔ ظهور می‌آورد. ــم.

۸

جلال لایزال

ارجونا

۱ «براهمن» چیست «ادهیاتما» چیست «کرما» چیست
ای کرشنا، «ادهیبوتا» چیست و «ادهیدیوا» کدام است
۲ و «ادهیاجنا» در قالب تن چیست و چگونه است
و به‌هنگام مرگ، پارسایان تو را چگونه شناسند؟

کرشنا

۳ «براهمن» ذات متعال لایزال است
و «ادهیاتما» استقرار او است در پیکرها.
و «کرما» آن نیروی خلاقه است که موجودات را به‌عرصهٔ هستی می‌آورد
۴ و آنچه در معرض فنا و زوال است «ادهیبوتا» نامیده می‌شود[1].

۱. ادهیبوتا: عنصر فانی که ملازم جان باقی است.

و جانی که در اندرون همهٔ موجودات جای دارد «ادهیدیوا»[1] است
و اینک «ادهیاجنا»[2] منم در این قالب تن.

*

۵ و آنکه به‌هنگام مرگ با ذکر من از دنیا رود
چون از تن جدا شود به‌من رسد
و در این شکی نیست.
۶ آدمی هر چه را در دم واپسین خود یاد کند
چون از تن جدا شود به‌آن رسد
زیرا همواره آن را بیادداشته‌است[3].

*

۷ پس ای پسر «کنتی» همواره مرا بیاددار و به‌جنگ برخیز!
دل و جان در من بند که بی‌گمان به‌من رسی.
۸ چون کسی دل در مراقبه گمارد
و خاطر از غیر بپردازد
به «پروشای» والای تابناک واصل شود.

*

۱. ادهیدیوا: جان جهان، منبعی که نیروی زندگی از آن است. در ترجمهٔ منسوب به‌داراشکوه نفس ناطقه معنی شده‌است. ـم.
۲. ادهیاجنا: خدای قربانی یا ویشنو.
۳. یعنی این اندیشه در سراسر زندگی همراه او بوده‌است. ـم.

۹ آن دانای پیدا و نهان
آن قدیم قادر لطیف‌تر از لطیف
نگهبان همهٔ جهان
که برای او در صفحهٔ خیال صورتی نقش نبندد
خورشید درخشان آن سوی تاریکیها.
۱۰ و کسی که مرا این گونه یاد کند به‌هنگام مرگ با حضور دل و یقین.
و به‌نیروی یوگا در حالی که رمق زندگی خود را در میان دو ابرو نگه‌داشته[1]
به‌آن پروشای والای تابناک واصل شود.

*

۱۱ و آنکه دانندگان ودا بی‌زوالش خوانند
و سنیاسیهای[2] وارسته برای وصول بدان راه زهد می‌پیمایند
اینک مختصر با تو بگویم:
۱۲ دروازه‌های شهر تن را فروبسته
همهٔ توجه را به‌سوی دل متمرکز ساخته
و دم در کاسهٔ سر فراکشیده

۱. رمق زندگی در میان دو ابرو نگه‌داشتن کنایه از حد اعلای تمرکز فکر و توجه خاطر است.
۲. سنیاسی سالک وارسته و متجرد را گویند. مراجعه شود به‌سرآغاز گفتار ششم از گیتا.

و دل در مراقبهٔ گماشته

۱۳ کلمهٔ «اوم» را که نام مقدس براهمن است ورد سازد[1].

و به‌یاد من رخت از جهان بربندد و تن رها کند

آنگاه به‌کمال مطلوب برسد.

*

۱۴ ای پسر پریتا، یوگی که به‌یقین تمام پیوسته و همواره به‌یاد من باشد

و جز من به‌غیر نیندیشد

آسان به‌من تواندرسید.

۱۵ جانهای گرامی که به‌بالاترین درجهٔ کمال رسیده و به‌من واصل شده‌اند

دیگربار به‌این محنت‌آباد بی‌قرار دنیا برنمی‌گردند.

*

۱۶ ای ارجونا جهانیان همه از عالم «برهما» تا عوالم فروتر

محکومند که به‌دنیا بازگردند.

اما چون به‌من رسیدی دیگر بازگشتی در میان نخواهد بود.

*

۱۷ عارفان دانند که روز «برهما» هزار قرن و شب آن نیز هزار

۱. اوم در سانسکریت مانند اللّه در عربی نام ذات حق است که مستجمع صفات جمال و جلال است. ـ م.

قرن است[1].

۱۸ چون روز فرارسد اشیا از عالم کمون پای به‌عرصهٔ ظهور می‌نهند

و چون شب شود باز سر در حجاب کمون می‌کشند.

۱۹ ای پسر پریتا اشیا با همهٔ کثرت مکرر در مکرر در ملک هستی می‌آیند

در آستان شب بی‌اختیار از هم می‌پاشند و به‌فرارسیدن روز باز پدیدار می‌گردند.

*

۲۰ اما در ورای این عالم کمون یک وجود لایزال دیگری نیز هست که از چشمها نهان است.

و چون همه جهان فانی گردد وی فانی نشود.

۲۱ و این نهان جاویدان را کمال مطلوب خوانده‌اند

که چون آنجا رسی بازگشتی در میان نیست

و آن جایگاه رفیع من است.

*

۲۲ و به‌این مقام رفیع، ای پسر پریتا، تنها از این راه توانی رسید که به‌او که بر همه هستی محیط است و هر چه هست از

۱. چهار یوگا تشکیل یک مهایوگا می‌دهد که ۰۰۰ ۲۲۰ ۴ سال معمولی است و هزار مهایوگا یک روز برهما است. شب برهما نیز همین قدر طول دارد. ۳۶۰ روز و شب برهما یک سال برهما است و برهما صد سال یا یک مهاکالپا زندگی می‌کند. ـ م.

اوست از دل و جان اخلاص ورزی.

*

۲۳ و من اینک ای سرور بهاراتان تو را گویم
که چون یوگی رخت از این جهان بربندد
از چه راه اگر برود بازگشت دارد و چه راه بازگشت ندارد:
۲۴ آتش، روشنایی، روز، چهارده شب روشن ماه و شش ماه که خورشید رو به‌سوی شمال می‌رود؛
این راهی است که اگر عارف حق آن را پیش گیرد به‌حق واصل شود.
۲۵ دود، شب، چارده شب تار ماه و شش ماه که خورشید رو به‌جنوب می‌رود؛
این راهی است که یوگی چون از آن برود به‌ماهتاب رسد و باید بازگردد.
۲۶ این است دو راه جاویدان روشنی و تاریکی که نخستین بازگشت ندارد و دومی به‌بازگشت می‌انجامد[1].

*

۲۷ ای پسر پریتا یوگی که این راهها را بشناسد در خطا نیفتد.

۱. این جمله‌ها بسیار مبهم و تاریک است و مفسران در شرح و تفسیر آنها اختلاف زیاد کرده‌اند. برخی گفته‌اند که شاعر گیتا این مطالب را از خرافات عامه گرفته، و برخی تعبیراتی برای آنها آورده‌اند. در منظومهٔ مهابهارات (که گیتا جزئی از آن است) آمده که بهیشما بعد از اینکه تیرهای بیشمار خورد مرگ خود را بیست و هشت روز به‌تأخیرانداخت تا در وقت مساعدتری رخت از جهان بربندد. —م.

پس ای ارجونا در یوگا استوار باش!
۲۸ و مرد یوگی که این را بداند به‌آن سوی پاداشهایی که برای خواندن وداها و قربانی و زهد و خیرات مقرر است می‌رسد.
و به‌مقام اعظم حق واصل می‌شود.

۹

راز رازها

کرشنا

۱ اینک با تو چون سر لجاج و خرده‌گیری نداری
ژرفترین دانش را که با بینش توأم و همراه است بیاموزم
تا به‌دانستن آن از محنت بازگشت به‌دنیا رهایی یابی.

❋

۲ این والاترین دانشها و راز رازها و پاکترین پاکها است
که با دریافت مستقیم و بی‌واسطه حاصل شود.
دانشی گرانمایه که آسان بدست‌آید
و چون بدست‌آمد جاودان بماند.

❋

۳ ای پهلوان دشمن‌شکن آنان که به‌این راه باور ندارند
از لقای من محروم مانند
و دوباره به‌این سراچهٔ فنا برگردانده‌شوند.

❋

همه هستی را وجود نامرئی من فراگرفته‌است. ۴
همه چیز در من محاط است و من در هیچ چیز محاط نیستم.
و با وجود این هیچ چیز در من قرارندارد. ۵

❋

رازی است شگفت
که ذات من؛ آن مبدأ همه هستی که نگه‌دارندهٔ همه هستی است
از همه هستی جدا است و در آن نیست.
همان گونه که باد تند ــ که همواره به‌هر سو در حرکت می‌باشد ــ همیشه در فضای اثیری محاط است. ۶
موجودات نیز در من محاطند.

❋

من همه موجودات را ای پسر کنتی در پایان هر دوران به‌پراکریت خود بازمی‌گردانم ۷
و در آغاز دوران دیگر دوباره به‌میدان می‌فرستم.
پراکریت از من است و فرمان آن به‌دست من. ۸
و آنها منقاد و مسخر پراکریتند.
و بناچار هر بار که من پیش می‌فرستمشان
پیش می‌روند.

❋

۹ ولی ای ارجونا این عمل مرا به‌خود مشغول نمی‌دارد
چه من همچنان بی‌آنکه سودی بخواهم یا تعلقی بهم رسانم بر جای خویشم.
۱۰ پراکریت به‌فرمان من همه چیز را از جماد و حیوان به عرصهٔ وجود می‌آورد.
و بدین گونه ای پسر کنتی چرخ دنیا برهمی‌افتد.

❋

۱۱ و نادانان که ظهور مرا در صورت انسانی می‌بینند
ذات اعظم مرا که خدای همه هستم نمی‌شناسند
۱۲ و به‌اغوای دیوان و شیاطین گرفتار می‌آیند.
اینان امیدشان بیهوده است
و کارشان بیهوده است
و دانششان بیهوده است
و از خرد بی‌بهره‌اند.

❋

۱۳ ولی ای پسر پریتا، صاحبان ارواح بزرگ که در پراکریت الهی قراردارند
مرا مبدأ جاویدان همه هستی می‌دانند و یک‌دل و یک‌جهت مرا می‌پرستند
۱۴ و با دلی پرنیایش و نیاز کمر به‌عبادت بسته پشت دوتا می‌کنند.

۱۵ دیگران نیز که قربانی دانش پیش‌می‌آورند و مرا می‌پرستند
گاهی مرا در همه چیز می‌بینند
و گاهی از همه جدا
و گاهی در صورتهای مختلف.

❋

۱۶ اوراد و اذکار منم. قربانی منم. احسانی که برای نیاکان کرده می‌شود منم.
گیاه و روغن و افسون و آتش و هر چه در آن ریخته‌شود منم[1].
۱۷ پدر این جهان و مادر آن و نگه‌دارندهٔ آن و پدربزرگ آن منم.
پاک‌کنندهٔ همه چیز منم. تنها چیزی که باید دانسته‌شود منم.
کلمهٔ «اوم» منم.
ریگ و ساما و یاجو منم[2].
۱۸ مقصود منم. برپای‌دارنده و پروردگار منم.

---

۱. مقصود از گیاه «اوشادا» همهٔ گیاههای خوراکی و دارویی است و مقصود از افسون (منتر) وردی است که هنگام انجام مراسم قربانی و خیرات برای اموات خوانده‌می‌شود و مقصود از آتش، آتش قربانی است.
۲. ریگ و ساما و یاجو نامهای سه ودای کهنسال است (ظاهراً گیتا ودای چهارم را که تازه‌تر است به‌رسمیت نمی‌شناسد). ــ م.

و شاهد و قرار، و پناه و یار منم.

*

اصل هستی و فنای آن و مرجع و مآل آن و بذر جاودانهٔ آن منم.

۱۹ منم که گرمی می‌بخشم. منم که باران را حبس می‌کنم و منم که باران می‌فرستم.
جاودانگی منم و مرگ منم. هست منم و نیست منم ای ارجونا!

*

۲۰ دانندگان وداهای سه‌گانه که در راه من قربانی می‌کنند
و با نوشیدن سوما از گناهان فارغ می‌گردند
برای رفتن به‌بهشت دعا می‌کنند.
و چون به‌جهان پاک ایندرا راه‌یافتند
از لذایذ آسمانی خدایان در بهشت
بهره‌مند می‌گردند.
۲۱ و پس از تنعم در جهان فراخ بالا چون استحقاقشان بپایان رسد دوباره به‌جهان فنا برمی‌گردند.
بدین گونه پیروان تعالیم وداهای سه‌گانه که در بند آرزوها گرفتارند همچنان می‌روند و بازمی‌آیند.

*

۲۲ ولی آنان که دل همه در من بسته با اخلاص تمام مرا

می‌پرستند
هر چه ندارند به‌آنان می‌بخشم
و هر چه دارند در حفظ خود نگه‌می‌دارم.

*

۲۳ حتی کسانی که خدایان دیگر را می‌پرستند و از سر ایمان در راه آنان قربانی می‌کنند
آنها نیز، ای پسر کنتی، در حقیقت مرا می‌پرستند منتهی راه را کج می‌روند.
۲۴ زیرا خدای قربانی و بهره‌گیرنده از آن منم.
ولی آنان چون مرا براستی نمی‌شناسند دوباره به‌این جهان برگردانده‌می‌شوند.

*

۲۵ آنان که خدایان گوناگون را می‌پرستند نزد همان خدایان می‌روند
و آنان که نیاکان خود را می‌پرستند به‌نیاکان می‌رسند.
و آنان که پریان را می‌پرستند به‌پریان
پرستندگان من نیز سرانجام به‌من می‌رسند.

*

۲۶ و آن که از سر عقیدت برگی، گلی، میوه‌ای، یا آبی در راه من دهد
من آن ارمغان مهر و صفا را از او می‌پذیرم.

❊

۲۷ پس ای پسر کنتی هر چه می‌کنی، هر چه می‌خوری و هر
قربانی که می‌دهی
و هر چه می‌بخشی و هر ریاضت که می‌کشی برای من و
به‌نیت من کن.
۲۸ که چون چنین کنی از بند عمل و نتایج نیک و بد آن
رهایی یابی
و با دلی ثابت در طریق ترک قدم زنی
تا آزاد گردی و به‌من رسی.

❊

۲۹ من برای همه یکسانم. برای من نه دوستی هست و نه
دشمنی.
اما آنان که از روی عقیدت مرا می‌پرستند ایشان در منند و
من در ایشان.

❊

۳۰-۳۱ حتی اگر گناهکاری مرا از سر خلوص عقیدت بپرستد، او را
باید از نیکان شمرد چه نیت وی پاک است.
چنین کسی ای پسر کنتی بزودی به‌راه راست بازآید و
به‌آرامش ابدی برسد.

۳۲ تو به‌جرأت تمام توانی گفت که هر که به‌من ایمان دارد

هرگز فانی نشود.
ای پسر پریتا آن که به‌من پناه آورد اگر چه مانند زنان و
«ویشیاها» و «شودراها»[1] از طبقات پست زاده‌باشد به‌کمال مطلوب
برسد.
دیگر چه جای سخن دربارهٔ برهمنان و قدیسانی که از ۳۳
خانوادهٔ پادشاهی باشند.

❊

پس تو که در این غمخانهٔ ناپایدار دنیا آمده‌ای مرا پرستش
کن!
دل از مهر من بیاگن، عقیدت در من بند، مرا تقدیس کن، ۳۴
مرا سجده کن!
و مرا کمال مطلوب خود بدان!
تا به‌من برسی.

۱. ویشیاها طبقهٔ سوداگر و کشاورز، و شودراها طبقهٔ خدمه و غلامان بودند. توجه شود که نگرش باستانی هندی زنان را نیز مانند طبقات کاسبکار و کارگر به‌چشم حقارت می‌دید. زن حتی حق نداشت که کتب مقدس (وداها) را بخواند. ـم.

۱۰

ظهورات حق

کرشنا

۱ باز گوش فرادار ای قویدست
و بشنو این کلام والای مرا
که از برای خیر و صلاح تو
به‌تو که محبوب منی می‌گویم.

❋

۲ نه خدایان آسمانها راه به‌کنه ذات من توانند برد
و نه علمای بزرگ
چه خدایان و دانشمندان همه از من پیدا گشته‌اند.

۳ آن که مرا چنانکه منم بشناسد:
آفریدگار بزرگ که نزاد و آغاز نداشت
او در جهان فنا
از بند فریب و گناه آزاد باشد.

۴ فهم و علم و یقین و شکیبایی و راستی
خودداری و آرام، شادی و رنج؛ هستی و نیستی
۵ و ترس و دلیری و بردباری و فراغ و خرسندی و زهد و کرم
و نیکنامی و بدنامی همه از من است.
۶ هفت‌ریشی[1] بزرگ روزگاران کهن و چهار مانو از منند[2].
آنها همه از اندیشهٔ من زاده‌اند
و آفریدگان همه از آنها پدیدآمدند.

❋

۷ آن که براستی این عظمت و جلال مرا بشناسد
از ثبات در یوگا به‌من می‌رسد و در این هیچ شکی نیست.

❋

۸ اصل همه چیز منم و پیدایش همه از من است
و فرزانگان بر این عقیدت با دلی سرشار از مهر مرا می‌پرستند.
۹ اینان مردمی خشنود و خرسندند

۱. هفت‌ریشی یا اولیای سبعه که معلمان اولیهٔ حکمت هندی شمرده‌می‌شوند و نخستین آنان بریگو است.

۲. مانو مانند آدم ابوالبشر در آغاز دورهٔ آفرینش پیدا می‌شود. هر دورهٔ آفرینش چهار میلیون و سیصد و بیست هزار سال است. ـ م.

که همه دل و همه حواس خود را وقف من کرده همواره از من سخن می‌گویند
و یکدیگر را روشن می‌گردانند.

*

۱۱-۱۰ به‌اینان که مدام با منند و از سر مهر مرا می‌پرستند.
من آن مایه از بینش دهم که بدان مرا دریابند.
و از روی لطف محض در دلشان مأوا سازم
و تاریکی جهل از جانشان براندازم
و چراغ دانش در دلشان برافروزم.

ارجونا

۱۲ تو براهمن اعظم، تو مستقر اعلی، تو قدوس اکبری.
تو پروشای جاوید، سرور خدایانی.
تو از مادر نزادی، و اصل و منشأ همهٔ موجوداتی.

*

۱۳ همهٔ خردمندان: نارادای بزرگ، آزیتا، دیوالا، و یاسا چنین گفته‌اند[1]
و اینک تو خود نیز چنین می‌گویی.

*

۱. شخصیتهای افسانه‌ای هستند. نارادا مخترع گیتار بوده، و یاسا (بیاس در بیرونی و داراشکوه) وداها را به‌شکل کنونی جمع کرده‌است. ـ م.

۱۴ آنچه می‌گویی ای کرشنا سراسر راست است.
نه خدایان و نه دیوان، ای آفریدگار بزرگ، پی به‌کنه و ظهورات تو نتوانندبرد.
۱۵ براستی که تو خود خود را شناسی، ای پروشای بزرگ
ای مبدأ همهٔ هستی.

*

۱۶ ای خداوندگار همهٔ جهانیان، ای خدای خدایان، ای آفریدگار
تو خود باید ظهورات الهی خود را که همه جهان را پر کرده‌است بی کم و کاست با من بگویی.

*

۱۷ ای یوگی با ذکر مدام چگونه تو را توانم‌شناخت؟
مولای من، از مظاهر گوناگون تو در چه بایدم اندیشید؟
۱۸ نک قدرت و ظهورات خویش را بتفصیل با من بازگوی
چون من از شنیدن کلمات تو که به‌مثابهٔ کوثر حیات است سیر نمی‌شوم.

کرشنا

۱۹ ای سرور کوروان اینک از ظهورات الهی خود اشارتی چند با تو در میان نهم؛
چه تفصیل آن را پایانی نتواندبود.

۲۰ ای ارجونا، جان همه هستی منم.
اول و میانه و آخر هر چیز منم.

*

۲۱ از ادیتیاها ویشنویم[1]
از روشنیها خورشید درخشانم.
من ماریچی[2] خدای بادم.
از میان کواکب، ماهم.
۲۲ از میان وداها سامودا، و از میان خدایان ایندرایم.
از میان حواس دل،[3] و از میان آفریدگان عقلم[4].

*

۲۳ از رودراها[5] شیوایم، از یاکشاها و راکشاساها کوبرایم[6].
از واسوها[7] آتشم، و از کوهها قافم[8].

*

۱. ادیتیاها خدایان ودائی هستند که مظاهر خورشید تلقی می‌شوند و شمارهٔ آنها دوازده است به‌تعداد ماههای سال.

۲. ماریچی سالار ماروتها است که فرزندان رودرا هستند و در ریگ ودا به‌عنوان خدایان باد و طوفان شناخته‌شده‌اند. ـم.

۳. ایندریان چنانکه در مقدمه آورده‌ایم آلات حواسند و دل مهمترین آنان است.

۴. عقل یا بودی در میان مظاهر پراکریتی مهمترین آنان است.

۵. الههٔ طوفان و خرابی که در ریگ ودا با ماروتها یکی تلقی شده‌اند.

۶. یاکشاها و راکشاساها ملائکهٔ موکل بر ثروتند، و کوبرا الههٔ ثروت است.

۷. الههٔ آتش و شفق که عدد آنها هشت است.

۸. کوه مرو Meru در وسط هفت اقلیم قراردارد و خدایان در قلهٔ آن بسرمی‌برند.

۲۴ از روحانیان برهسپاتی[1] و از سرداران سکاندا[2]
و از آبدانها اقیانوسم.
۲۵ از ریشیهای بزرگ برگو، و از الفاظ کلمهٔ واحدهٔ «اوم» از قربانیها جاپا[3] و از کوهها هیمالایایم.

*

۲۶ از درختان پیپلم و از عارفان نارادا و از گاندارواها چیتراراتا[4]
و از میان واصلین به‌کمال کاپیلای حکیم[5].
۲۷ از اسبان اخشراوایم که از زلال سلسبیل‌زاده[6]
و از پیلهای سترگ ایراواتا[7] و از آدمیان پادشاهم.
۲۸ از انواع سلاح صاعقهٔ آسمانی و از گاوان کامادوک[8] و از میان نیاگان خدای عشقم[9].

۱. برهسپاتی کشیش خدایان و حاکم ستارهٔ مشرق است.

۲. پسر شیوا است که او را سوار بر طاووس و تیر و کمان به‌دست مجسم می‌کنند.

۳. جاپا قربانی سکوت مطلق است و ذکر حق، که چون قربانیهای دیگر مستلزم خونریزی و کشتن حیوانات نیست.

۴. گاندارواها Gandharvas مطابق تقریر ودا از موجودات آسمانی هستند که وظیفهٔ خنیاگری و سرودخوانی را در جشنهای خدایان بر عهده دارند و چیتراراتا رئیس آنان است. ـم.

۵. کاپیلا مؤسس فلسفهٔ سانکهیا است.

۶. Uccaishrava اسب آندرا است.

۷. Airavata فیل آندرا که مانند اسب وی از اقیانوس درآمده‌است.

۸. این گاو نیز از اقیانوس درآمده‌است. کامادوک به‌معنی کام‌بخش است.

۹. Kandarpa کوپید هندی یا خدای عشق به‌شکل پسر زیبایی سوار بر طوطی که چند تیر در دست دارد تصویر می‌شود. هر یک از تیرها یکی از حواس را هدف قرارمی‌دهد.

۲۹ از میان ماران واسوکی[۱] و از اژدهاها انانتا[۲]، و از جانوران
آبی وارونایم[۳].
از گذشتگان آریاما[۴] و از آیین‌گذاران یاما[۵]
و از عفریتان پراهلادایم[۶].

*

۳۰ از اندازه‌ها زمانم[۷].
از جانوران شاه آنان شیر و از مرغان گارودایم[۸].
۳۱ از مطهرات باد و از جنگاوران رامایم[۹].
از ماهیان نهنگم و از رودخانه‌ها گنگم.

*

---

۱. Vasuki ماری است که خدایان آن را به‌جای تازیانه برای بهم‌زدن دریاها بکاربردند.

۲. Ananta پادشاه اژدهاهایی است که سر آدمیزاد دارند.

۳. وارونا در میان خدایان ودائی مقام مهمی دارد، او خدای آسمان و مظهر نظام اخلاقی است که در زمانهای متأخر به‌عنوان خدای آب شناخته شده‌است.

۴. یکی از خدایان ودائی است.

۵. به‌روایت وداها یاما و خواهر او نخستین آدمی‌زاد بوده‌اند. یاما (یم یا جم) بعد از مرگ راه به‌سوی جهان دیگر پیدا کرد. در زمانهای متأخر او به‌عنوان خدای قانون و مبدأ تشریع شناخته شده‌است.

۶. Prahlada پسر پادشاه دیوان هیرانیاکاشیپو Hiranyakasipu است که ویشنو او را کشت. ـ م.

۷. در فلسفهٔ هندی زمان مفهوم مستقل لایزالی است، فارغ از اعتبارات گذشته و حال و آینده، که همهٔ موجودات در آن جای دارند.

۸. Garuda پسر ویناتا Vinata پادشاه مرغان نیمی انسان و نیمی مرغ است و دشمن ماران می‌باشد.

۹. راما از اوتار یا مظاهر خداوندی است که در رامایانا داستان او آمده‌است.

۳۲ از عالم وجود آغاز و میانه و پایانم.
از دانشها خویشتن‌شناسی و از استدلالها برهانم.
۳۳ از حروف الفم و از ترکیبات لفظ متصلم[۱].

*

من زمان لایزالم.
من آن آفریدگارم که روی به‌هر سو دارد.
۳۴ من مرگ ناگزیر و همه‌گیرم.
منم که مایهٔ هر پیدایشی هستم: آنچه بوده و آنچه
خواهدبود.

*

۳۵ شوکت و ثروت منم.
سخن و حافظه و هوش و ثبات و شکیبایی منم.
از سرودها بریهاتسامان[۲] و از شعرها گیاتری‌ام[۳].
از ماهها مارگاشیرشا[۴] و از فصلها بهار پرگلم.

---

۱. لفظ متصل که از بهم‌پیوستن دو جزء تشکیل یافته‌است. به‌قول شارحین در سانسکریت دو کلمه که بهم‌می‌پیوندد دارای قدرت و استحکام بیشتری می‌گردد. ـ م.

۲. سرودهای سام‌ودا.

۳. Gayatri از اوزان ودائی است که دعای مشهور ساویتری Savitri در آن وزن است و ساویتری سرودی است در ستایش خورشید که برهمنان در طلوع و غروب و وقت زوال می‌خوانند.

۴. Margasirsa ماهی بوده منطبق با قسمتی از نوامبر و قسمتی از دسامبر که سال هندی بدان آغاز می‌یافت.

*

۳۶ از دغلها قمارم.
زور زورمندان منم.
پیروزی منم و عزم منم.
نیکی نیکان منم.

*

۳۷ از وریشنی‌ها[۱] فرزند واسودوایم (کرشنا).
از پاندوان دانا مجایایم[۲].
از اولیا ویاسا و از شاعران اوشانای سخنورم[۳].

*

۳۸ سائسان را تازیانه‌ام
و ظفرجویان را آیین ملکداری و هنر رعیت‌پروری‌ام
از رازها سکوتم.
معرفت عارفانم.

*

۳۹ و باز ای ارجونا تخمهٔ هر چه هست منم.
هیچ جانوری و جمادی بی من نتواندبود.

*

۱. Vrishni پسر یادو Yadu جد بزرگ واسودوا است و واسودوا پدر کرشنا.
۲. مجایا یعنی صاحب‌دولت و آن لقب ارجونا است.
۳. ستارهٔ ناهید پسر ریشی بزرگ به‌نام برگو.

۴۰ ای پهلوان دشمن‌شکن ظهورات مرا پایانی نیست
و آنچه گفتم از جلال بیکران من اشارتی بیش نبود.
۴۱ هر کجا شکوه و نیرو و جلالی هست از من است و جزئی از
عظمت من است.

*

۴۲ ای ارجونا به‌سخن دراز چه نیاز
که جهان پهناور هستی به‌لمحه‌ای از وجود من قائم است.

حدیث تجلی

۱۱

ارجونا

۱ سخن تو دربارهٔ جان، این راز بزرگ که از سر لطف با من در
میان نهادی،
مرا از حیرت جهل بدرآورد.
۲ ای نیلوفرین چشم؛ آنچه دربارهٔ پیدایش و زوال موجودات
و عظمت بی‌پایان خود گفتی سراسر شنیدم
۳ و می‌دانم، ای پروردگار بزرگ، تو چنانی که خود وصف کردی.
اینک ای پروشای والا، می‌خواهم که صورت الهی تو را نیز
ببینم.
۴ خدایا؛ ای خداوند یوگا، اگر می‌دانی که من تاب این دیدار
دارم ذات بی‌زوال خود را به‌من باز نمای!

کرشنا

۵ بنگر ای پسر پریتا؛ صورت مرا به‌اشکال مختلف: به‌صدها و

هزارها نمود و رنگ گوناگون
۶ اینک ادیتیاها، واسوها، رادراها، اشونها و ماروتها[1]
اینک عجایب بسیار، ای فرزند بهاراتا، که کس ندیده‌است.
۷ بنگر که سراسر جهان، از جماد و حیوان و دیگر هر آنچه
خواهی، ای ارجونا، همه را
در من، یکی‌شده و بهم‌پیوسته خواهی‌یافت.
۸ ولی مرا با این چشمها نتوانی دید.
اینک تو را دیدگانی غیب‌بین دهم
تا جلال الهی مرا توانی نگریست.

سنجایا

۹ شهریارا، سرور بزرگ یوگا این بگفت و صورت والای الهی
خویش را به‌پارتا باز نمود.
۱۰ صورتی بود با دهنها و چشمان بسیار و عجایب گوناگون و
زیورهای آسمانی بیشمار
۱۱ با چندان سلاحهای برکشیدهٔ آسمانی، با حلقهٔ گل و جامهٔ
آسمانی و عطر غالیهٔ بهشتی
سراسر شکوه و شگفتی، بی‌کران و عالم‌گیر...
۱۲ چنانکه اگر هزاران خورشید یکباره در آسمان نورافشانی

۱. برای معنی ادیتیا، رادرا، واسوها و ماروتها مراجعه شود به‌پاورقیهای گفتار دهم. «اشونها Ashvins» از خدایان ودائی هستند. ــم.

کنند شاید مثالی از روشنایی آن وجود عظیم تواندبود

۱۳ و آنجا؛ پسر پاندو، عالم را با همهٔ کثرات آن در قالب خدای
خدایان متحد و یکی دید.

۱۴ و آنگاه؛ شگفتی‌زده و موی بر اندامش راست‌شده، در برابر
خدا سر تعظیم فرودآورد و دست بر سینه چنین گفت:

ارجونا

۱۵ آری همهٔ خدایان و همهٔ انواع موجودات را
و برهما را بر اریکهٔ نیلوفر خویش
و همه ریشیها و مارهای الهی را
ای خدا، در قالب تو می‌بینم.

۱۶ به‌هر سو که می‌نگرم صورت بیکران تو می‌بینم:
با بازوان و شکمها و دهنها و چشمهای بسیار.

❋

ولیک ای خدای عالم؛ ای صورت بیکرانه؛ تو را نه پایانی و
نه میانه‌ای و نه آغازی نمی‌توانم‌دید.

۱۷ ترا می‌بینم با تاج و بازوبند، سلاح در دست که چون تودهٔ
بیکرانی از نور به‌هر سو پرتو می‌افکنی.

۱۸ روشنی بیکران تو چون تابش خورشید و شعلهٔ آتش
چشمانم را خیره می‌سازد و از حد قیاس و ادراک بیرون است.

❋

تویی ذات فناناپذیر، یگانه وجود سزاوار شناسایی.
تو مرجع و مآب جهانیان
تو نگهبان بی‌زوال آیین جاویدانی
تویی پروشای قدیم.

و من اینک تو را می‌نگرم: کران تا کران، نه سر و نه میان و ۱۹
نه بن
با نیرویی بی‌پایان و بازوانی بی‌شمار...
ترا می‌نگرم که خورشید و ماه چشمان تواند، و رخسار تو
چون آتشی دمان که تاب آن همهٔ جهان را گرم می‌دارد.

❋

فضای بین آسمان و زمین و همهٔ کرانها را از تو پر می‌بینم. ۲۰
ای قادر مطلق؛ هر سه عالم به‌دیدار این صورت مهیب و
شگفت تو بر خود می‌لرزند.

گروه خدایان در تو می‌آیند ۲۱
و از غایت خشیت کف دستها بر هم نهاده سر تعظیم
فرودمی‌آورند.
و گروه عارفان و کاملان به‌مدیح تو فریاد برمی‌دارند
و با سرودهای پرتمجید محامد تو می‌گویند.

«رودراهـا»، «ادیـتیـاهـا»، «واسـوهـا»، «سـادیـاهـا»[۱] ۲۲

---

۱. گروه بالنسبه پایین‌تری از خدایان که به‌اعتقاد هندوان در میان آسمان و زمین بسرمی‌برند. (Sadhyas)

«ویشواها»[1]، «آشونها»، «ماروتها».
ارواح نیاکان، «گاندارواها»، «یاکشاها»، «آسوراها»،
«سیدهایان» و دیگران همه از سر سکوت و حیرت در تو نگرانند.
۲۳ از دیدن صورت بی‌قیاس تو با چندان دهان و چشم، ای
قوی‌بازو
با چندان بازوان و رانها و پاها و شکمها و دندانهای
بی‌شمار مهیب
همه عالم به‌ترس اندر است و من هم.

*

۲۴ چون تو را می‌نگرم، ای ویشنو، که سر بر آسمان می‌سایی و
به‌الوان گوناگون نور می‌پاشی
با آن دهانهای فراخ گشاده، با چشمان درشت آتشبار.
دلم از ترس آگنده می‌شود و قرار و آرام از من رخت
برمی‌بندد.
۲۵ چون دهانها و دندانهای مهابت‌بار تو را می‌بینم به‌سان
شرارهٔ اجل
چهار سوی خود را نمی‌شناسم و آرام از دست می‌دهم.
ای بزرگ خدایان، ای مأمن جهانیان، بر من رحم کن.

*

۱. طبقات پایین خدایان که تعداد آنان ده یا دوازده است. (Vishvas)

۲۶-۲۷ فرزندان دریتراشترا را می‌نگرم
با گروه شهریاران، بهیشما، درونا و کرنا
و جنگاوران نامدار
که شتابان و ناگزیر در دهان مخوف تو فرومی‌روند.
و بعضی با سرهای له‌شده در لای دندانهای مهیب و آتشین
تو دیده‌می‌شوند.

*

۲۸ براستی همچنان که طغیان رودخانه‌ها به‌سوی دریا ره
می‌سپارد
این پهلوانان جهان نیز به‌سوی دهان آتشین و دمان تو
می‌شتابند.
۲۹ و چنانکه پروانه، با شتاب، خویشتن را به‌شعلهٔ آتش می‌زند
تا هلاک شود
این مردان نیز شتابان به‌سوی دهان تو می‌روند تا به‌هلاک
رسند.
۳۰ و تو با دهان آتشین خود، از هر سو جهان را در کام
می‌کشی و
آنگاه لبهای خویشتن را می‌لیسی.

*

۳۱ شعاع آتشین تو، ای ویشنو، همهٔ جهان را به‌تاب سوزان
خود آگنده است.

سلام بر تو ای بزرگترین خدایان!
مرا بگوی که کیستی با این صورت مهیب؟
به‌من رحم کن.
می‌خواهم بشناسمت.
ای نخستین همه چیز
من از کار تو سر درنمی‌آورم.

کرشنا

۳۲ من زمانم، درهم‌نوردندهٔ جهانم
که چون ساعتشان فرارسد همه را فنا گردانم.

❋

۳۳ اگر تو باشی، یا نباشی،
از این جنگجویان که در پشت صفهای سپاه دشمن‌اند
کسی زنده نخواهدماند.
پس برخیز و دست برآر و نامی بجوی!
دشمن را درهم شکن و دولتی نقد بدست‌آور!
من این مردان را همه از پیش کشته‌ام
و اینک تو آلتی بیش نیستی.
۳۴ درونا، بهیشما، جایادراتا، کرنا و دیگر جنگجویان دلاور
همه پیشاپیش به‌دست من کشته شده‌اند.
پس دست برآر، نترس و بجنگ

که پیروزی با توست.

سنجایا

۳۵ ارجونای تاجور به‌شنیدن این سخنان کف دستها بر هم نهاد و به‌لرزه درافتاد.

و کرشنا را سجده برد و از سر هراس به‌صدایی مرتعش چنین گفت:

ارجونا

۳۶ ای کرشنا، براستی که ثنای تو جهان را به‌شادی و خرمی می‌آگند.
از هیبت تو اهریمنان از هر سو می‌گریزند
و واصلان به‌کمال در برابر تو سر تعظیم فرودمی‌آورند.

❋

۳۷ و چرا چنین نکنند؟ چرا سر به‌نیایش تو خم نکنند؟
ای بزرگ خدای، که حتی از برهما بزرگتری
ای علت نخستین، ای هستی بیکران، ای سرور خدایان
ای آرامگاه جهانیان
تو لایزالی
هست تویی و نیست تویی و هر چه از آن سوی هست و نیست تویی.

❋

۳۸ تو نخستین خدایانی، ای پروشای قدیم
ای مخزن اعلای آفرینش.
تویی عالم و تویی معلوم و تویی غایت مطلوب.
ای صورت بیکران، جهان از تو پر است.

۳۹ وایو[۱]، یاما[۲]، آگنی[۳]، وارونا[۴]، شاشانکا[۵]، پراجاپاتی[۶]، جد اعلای همه تویی.
سلام بر تو، هزار سلام بر تو!
و باز سلام، سلام بر تو!

❋

۴۰ سلام بر تو از پیش و از پس. سلام بر تو از همه سو، ای همه تو! تو با نیروی بیکران و قدرت نامحدود خود در همه جا هستی.
پس همه تویی.

❋

اینکه تو را گاهی «کرشنا» و گاهی «یاداوا»[۷] خواندم
یا به‌عنوان «دوست» خطابت کردم

---

۱. خدای باد، از خدایان ودائی (Vayu) ۲. ملک موکل بر مرگ (Yama)
۳. خدای آتش (Agni) ۴. خدای دریا (Varuna)
۵. ماه (Shashanka) ۶. Prajapati منظور برهما است.
۷. (Yadava) از القاب کرشنا.

همه از سر غفلت یا از جذبهٔ محبت بود.
ترا چون دوست خود دیدم و از عظمت تو غافل ماندم.

❋

اینک ای ذات قیوم برتر از قیاس
هر گونه بی‌حرمتی که با تو کرده‌باشم
چه در حال راه‌رفتن و چه در حال غنودن
چه نشسته و چه در حال غذاخوردن
چه تنها و چه در حضور دیگران
پوزش می‌طلبم و می‌خواهم که مرا ببخشی.

❋

جاندار و جماد و هر چه در جهان است
تو پدر همه‌ای.
ستایش تو را سزا است ای سرور سروران!
در سه عالم همانند تو چیزی نیست.
کیست که برتر از تو باشد ای دارندهٔ عظمت بی‌قیاس؟
ای رب محمود؛ تو را سجده می‌آورم و بخشایش تو را می‌خواهم.

❋

۴۱-۴۲ بر من ببخش ای خدای!
چون پدری که بر پسر خود بخشد
یا دوستی که بر دوست عزیز خود بخشد

یا معشوقی که بر دلباختهٔ خود بخشد.

*

۴۳-۴۵ گرچه من از اینکه چیزی دیدم که پیشتر ندیده‌بودم سخت شادمانم
لیکن دلم شور می‌زند، دلم از ترس فرومی‌ریزد.
ای خدا؛ صورت خود یک بار دیگر مرا بنمای.
رحم کن ای سرور خدایان، ای مستقر جهانیان!
۴۶ می‌خواهم باز تو را تاج بر سر و گرز و سلاح در دست ببینم.
در آن منظر پیشین، در آن صورت که چهار دست داشتی
ای هزار دست، ای منظر جهانگیر.

کرشنا

۴۷ ای ارجونا، آن صورت برین را از سر لطف، به‌قدرت الهی خود، با تو نمودم
آن صورت پر فر جهانگیر و بیکران ازلی که پیش از تو کسی ندیده‌بود.
۴۸ ای پهلوان بزرگ کوروان، در همه عالم جز تو کسی دیگر
نه به‌قرائت ودا، نه به‌قربانی و دعا، نه به‌صدقه و ریاضت
نتوانسته‌است که این صورت مرا ببینند.

*

۴۹ بیم مدار و پریشان مباش که صورت مرا آن گونه ترسناک دیدی.
اینک ترس به‌یک سو نه و با دلی شادمان دوباره مرا بنگر!

سنجایا

۵۰ کرشنا چنین گفت و رخساره به‌ارجونا باز نمود.
و آن ذات متعال که صورت لطف بر خود گرفته‌بود
دل ارجونا را یکباره از بیم بپرداخت.

ارجونا

۵۱ اینک که تو را در این صورت لطیف انسانی دیدم
ای کرشنا
اندیشه‌ام سامان پذیرفت و دلم آرام گرفت.

کرشنا

۵۲ سخت دشوار است که کسی این صورت مرا تواند دید.
حتی خدایان همواره در این تمنایند.
۵۳-۵۴ این دیدار نه به‌قرائت ودا میسر گردد نه به‌صدقه و قربانی.

*

اما آنکه در محبت صادق باشد
تواند که مرا بشناسد
و ببیند

و در من راه‌یابد.

*

۵۵ آنکه عمل برای من کند
و چشم دلش به‌سوی من نگرد
و همهٔ آرزویش من باشم
آنکه مرا بی‌هیچ تعلقی بپرستد
و با هیچ آفریده‌ای سر دشمنی ندارد
چنین کسی ای ارجونا در من راه‌یابد.

۱۲ طریق محبت

ارجونا

۱ از آنان که از طریق عمل و محبت تو را می‌پرستند
و آنان که ذات لایموت متعال را می‌پرستند
کدامین را در یوگا برتر توان شناخت[۱]؟

کرشنا

۲ آنان که روی دل در من کرده با عشق تمام و ایمان کامل
مرا بپرستند

۱. این گفتار مقارنه‌ای است بین دو دسته از متفکران هندی که دسته‌ای ظهورات خداوند را به‌صورت بشری قبول دارند و دستهٔ دیگر براهمن یا ذات متعال حق را منزه از آن می‌دانند که به‌صورت جسم و شخص ظاهر شود. کرشنا خود از اوتار یا ظهورات حق است که به‌صورت پیر و معلم ارجونا ظاهر شده با او سخن می‌گوید. وی شاگرد خود را به‌عمل و محبت فرامی‌خواند و حال آنکه در نظر پرستندگان براهمن عمل موجب گرفتاری است و پیوند محبت بین انسان و ذات بی‌نام و نشان که نه به‌چشمش توان‌دید و نه به‌اندیشه‌اش توان‌دریافت میسر نیست. ـم.

در یوگا برترند.

۳ ولی آنان که ذات لایموت، لایوصف، متعال، محیط، برتر از اندیشه، دگرگونی‌ناپذیر، دائم و جاوید را بپرستند

۴ و با تسلط بر حواس خود همه چیز را به‌یک چشم ببینند
و به‌خیر دیگران شادمان گردند
آنان نیز البته به‌من واصل شوند.

❊

۵ کار آنان که اندیشهٔ خود را در خدای نادیده گماشته‌اند گرانتر است
چه تمنای ذات نامرئی برای کسی که در قالب تن اسیر است دشوار می‌باشد.

۶ ولی آنان که مرا می‌پرستند و همه کار خود را به‌من وامی‌گذارند
و مرا غایت مطلوب می‌دانند

۷ و دل، همه وقف ذکر و نیایش من می‌کنند
ای پسر پریتا، من آنان را بی‌درنگ از دریای مرگبار زندگی می‌رهانم.

❊

۸ هان؛ دل در اندیشهٔ من مستغرق ساز
و خاطر در من بگمار
تا پس از مرگ در من زندگی کنی.

۹ ولی اگر نتوانی همه در من مستغرق گردی ای ارجونا
از راه «ادیاسا»[۱] پیش رو تا توفیق یابی.

۱۰ و اگر ریاضت «ادیاسا» نیز از تو برنمی‌آید
در عمل کوش، و نیت کن که هر چه کنی برای من کنی
چه با عمل‌کردن برای خاطر من به‌کمال توانی‌رسید.

❊

۱۱ و اگر از این نیز فرومانی
خویشتن را به‌من واگذار
بر نفس خود چیره باش، و دل از سودای ثمرهٔ اعمال بپرداز.[۲]

❊

۱۲ بحقیقت که علم برتر است از «ادیاسا»
و تفکر از علم برتر است
و ثمرهٔ اعمالِ را فروگذاشتن از تفکر بالاتر است

۱. (Adhyasa) توجه مکرر و متجدد است به‌یک موضوع و آن نسبت به‌مقام سمادی (Samadhi)، یعنی توجه مدام و بی‌انقطاع، ناقص است. این دو حالت را می‌توان با آنچه عرفای اسلام تلوین و تمکین اصطلاح کرده‌اند مقارن دانست.

۲. کرشنا مراتب سلوک را بیان می‌کند: بالاتر از همه «سمادی» است که حالت مراقبهٔ دائم است و فروتر از آن «ادیاسا» که مراقبهٔ منقطع است. اگر سالک از آن نیز فروماند باید از طریق اخلاص در عمل پیش رود، و اگر از آن عاجز گردد عمل فارغ از تعلق را هدف خود سازد. این دو دستور اخیر در معنی جنبهٔ مثبت و منفی یک چیز است، در اولی عمل با قصد قربت و اخلاص توأم است و در دومی به‌این قناعت می‌شود که عمل از توقع پاداش و چشم‌داشت اجر فارغ باشد. ــم.

چه از آن پس بی‌درنگ آرامش فرامی‌رسد.

*

۱۳ آن که با هیچ مخلوقی کینه نورزد
و با همهٔ آفریدگان دوست و مهربان باشد
آن که از اندیشهٔ من و مال من رسته‌باشد
آن که رنج و شادی را یکسان گیرد و به‌زیور شکیبایی و خرسندی آراسته باشد
۱۴ آن که پیوسته خرسند و بر نفس خود چیره باشد
آن که با عزمی جزم دل و هوش خود در اندیشهٔ من گماشته باشد
او مرا دوست دارد و نزد من گرامی است.

*

۱۵ آن که توقعی ندارد
آن که پاک است و در کار چست است
و چشم به‌احوال دیگران ندارد
دل از پریشانیها پرداخته‌است
و تدبیر کار دنیا فروگذاشته
و دل در من بسته
او نزد من گرامی است.

*

۱۶ آن که شادی و خشم و غم و آرزو در او راه ندارد

آن که از بد و نیک گذشته‌است
و روی دل به‌سوی من کرده
او نزد من گرامی است.

*

آن که با دوست و دشمن و وضیع و شریف یکسان است ۱۸-۱۷
آن که گرما و سرما و شادی و رنج را یکسان گیرد
آن که دل از تعلق پرداخته‌است
و مدح و قدح را به‌یک چشم نگرسته ۱۹
آن که خموشی پیشه کرده‌است
و به‌کم و بیش از این جهان خرسند گشته
آن که همه جا سرای او است
و هیچ جا سرای او نیست
و به‌نیروی اندیشه و ثبات عقیدت موصوف است
او نزد من گرامی است.

*

و آنان که این حکمت جاودانه را پیروی کنند ۲۰
و از سر ایمان و اعتقاد تمام
مرا کمال مطلوب خود دانند
نزد من گرامی‌ترین باشند.

۱۳

کشت و دانای کشت

ارجونا

۱ «پراکریت» و «پروشا» چیست؟ «کشترا» (کشت) چیست؟ و
«کشتراجنا» (دانندهٔ کشت) کیست؟
«دانش» چیست و «دانستنی» چیست؟
می‌خواهم این همه را، ای کرشنا، بدانم.

کرشنا

۲ ای فرزند کنتی، تن «کشت» است و «دانندهٔ کشت» آن است
که عالم به‌تن باشد
و بدان، ای بهاراتا، که من دانندهٔ همهٔ کشتهایم
و دانش راستین عبارت است از:
علم به‌کشت
و علم به‌دانندهٔ کشت.

❋

اینک باجمال از من بشنو که «کشت» چیست و چگونه ۳
است و تغییرات آن چیست؟
اصل آن کدام است و دانندهٔ آن کیست و نیروهای آن چه؟

❋

این را صاحبدلان در سرودها و کلمات قصاری که دربارهٔ ۴
براهمن گفته‌شده
به‌وجوه گوناگون و به‌شیوه‌ای مستدل و اقناع‌آور بیان
کرده‌اند.

❋

عناصر پنجگانه، خودی، عقل، اویکتا، پنج نیروی حس ۵
پنج نیروی عمل، دل، و موضوعات پنجگانهٔ حواس[۱]
میل، خشم، لذت، الم، قدرت ترکیب، هوش و عزم ۶
این است خلاصهٔ کشت و تغییرات آن.

❋

فروتنی، روراست‌بودن، بی‌آزاری، شکیبایی، درستی ۷

۱. اینها بیست و چهار پراکریت، یا مظاهر مختلف ماده است که در مقدمه از قول ابوریحان آوردیم و در مکتب سانکهیا به‌عنوان اصول بیست و چهارگانه از آنها نام برده‌می‌شود. توجه شود که از این نظر حس و ادراک که وسیلهٔ دریافت از جهان محسوسات و مدرکات است هر دو از مظاهر پراکریت یا طبیعت بشمارمی‌آید. تجلیات پراکریت در عالم رنگها گاهی جنبهٔ فروتر دارد (راجاس و تاماس) که به‌صورت میل و خشم و لذت و الم درمی‌آید و گاهی جنبهٔ شریفتر و برتر (ستوا) مانند هوش و عزم و نیروی ترکیبی یا ارتباطی در میان موجودات زنده که این همه از حالات و عوارض جهان طبیعت است و جهان جان از جملهٔ رنگها فارغ است. ــ م.

خدمت استاد کردن، پاکی، ثبات و خودداری

۸ متمایل‌نشدن به‌محسوسات، دوری از خودبینی

تفکر درناملایمات زاد و مرگ و پیری و بیماری و رنج

۹ فارغ از تعلق بودن و دل در زن و فرزند و خانه و امثال آن نبستن

در برابر وقایع خوش و ناخوش همواره یکسان‌بودن

۱۰ اخلاص بی‌تزلزل به‌من و عدم توجه به‌غیر

خلوت‌گزینی و احتراز از جمعیت

۱۱ توجه دائم به‌معرفت نفس و دریافت مقصودی که از شناسایی حقیقت در میان است

این است دانش راستین و هر چه جز این باشد نادانی است.

*

اینک تو را گویم «دانستنی» چیست؟

چیست که به‌دانستن آن به‌زندگی جاوید توان‌رسید؟

*

۱۲-۱۴ آن براهمن اکبر است که آغاز ندارد و از سرحد وجود و عدم فراتر است.

دستها و پاهای او همه جا هست.

۱۵ چشمها و سرها و چهره‌های او در هر سو هست.

گوشهای او به‌هر سو در همه جهان هست.

و او به‌همه محیط است.

چنین می‌نماید که همهٔ خواص حواس را دارد و حال آنکه منزه از حواس است.

از همهٔ اشیا فارغ است اما نگه‌دار همه اوست.

از گناها مبرا است و همهٔ گناها را دارا است.

از همه جداست و در اندرون همه است. ۱۶

منزه از حرکت است و در حرکت است.

*

از غایت لطف در وهم نگنجد.

از همه دور است و با همه نزدیک.

تجزیه‌ناپذیر است لیکن چنین می‌نماید که تجزیه شده و در قالب موجودات درآمده‌است.

*

حافظ آفریدگان و هلاک‌کننده و مبدع آنان است. ۱۷

نورالانوار است که از آن سوی تاریکیها است.

علم، او است و موضوع علم او است و غایت علم هم او است.

و هم او است که در دل هر کس جای دارد.

*

اینک کشت را و دانش را و دانستنی را باجمال بیان کردم. ۱۸

و مخلصانی که این حقیقت را دریابند در خور وصال من

باشند.

❋

۱۹ بدان که پراکریتی و پروشا را آغازی نیست.
و نیز بدان که اشکال و صور از پراکریتی پیدا شده‌اند.
۲۰ پیدایش تن و حواس از پراکریتی است
و ظهور شادی و رنج از پروشا.

❋

۲۱ پروشا چون با پراکریتی جمع شود از گناها که زادهٔ پراکریتی است بهره گیرد.
و تعلقی که به‌گناها بهم‌می‌رساند موجب می‌شود که او از رحم نیک یا بد زاده‌شود[۱].

❋

۲۲ و پروشای والا در تن به‌عنوان ناظر و فرمانروا و حافظ و شاهد و خداوندگار و روح اعظم نامیده‌می‌شود.

❋

۲۳ و آنکه پروشا و پراکریتی و گناها را چنانکه گفتم بشناسد
هر گونه که زندگی کند، از بند نوزایی آزاد خواهدبود.

❋

---

۱. جان در نتیجهٔ تعلقی که در قالب تن با گناها پیدا می‌کند دوباره به‌این جهان بازگردانده‌می‌شود و به‌تناسب ضعف و شدت این تعلق در رحم مادر سعید یا شقی قرارمی‌گیرد. ــم.

۲۴ برخی از طریق تفکر جان را، به‌خود و در خود، می‌بینند
و برخی آن را از طریق «سانکهیا» و دیگران از راه عمل (کرمایوگا) می‌جویند
۲۵ و برخی که خود این راهها را نمی‌شناسند با شنیدن از دیگران به‌پرستش می‌پردازند.
این مردم نیز که به‌شنیده‌های خود کار می‌بندند از مرگ رهایی می‌یابند.

❋

۲۶ ای سرور بهاراتا، بدان که هر موجودی از جماد یا حیوان از بهم‌پیوستن کشت و دانندهٔ کشت (پراکریتی و پروشا) پیدا شده است.
۲۷ خداوندگار بزرگ در همهٔ کائنات به‌یک سان جای دارد.
آن زوال‌ناپذیر در این همه زوال‌پذیر!
و آنکه او را چنان بیند، بینای راستین است.

❋

۲۸ کسی که خداوند را به‌یکسان در همه جا بیند، بر خویشتن بد نکند و عاقبت به‌کمال مطلوب واصل شود.
۲۹ آن که اعمال را از آثار پراکریتی بداند و جان را از آنها فارغ بشناسد، بینای راستین است.

❋

۳۰ و چون دریابد که موجودات گوناگون همه در یکی جمع

است
و بداند که آن همه از یک پیدا شده‌اند
به‌براهمن واصل شود.

*

۳۱ این جان والای بی‌زوال را آغازی نیست و از اوصاف مبرا
است.
ای فرزند کنتی، اگر چه جان در تن مسکن گزیده‌است از
هر کاری و از هر رنگی فارغ است.

*

۳۲ همچنان که اثیر محیط بر جهان از غایت لطافت رنگ
نمی‌پذیرد
جان نیز که در قالب تن است رنگ نمی‌گیرد.

*

۳۳ و همچنان که یک خورشید همه عالم را روشن می‌سازد
یک خداوندگار همه کشتها را روشن می‌کند.

*

۳۴ و آنان که تمیز میان کشت و داننده کشت را به‌چشم
معرفت ببینند و چگونگی خلاص از بند طبیعت را دریابند
به‌خداوند برسند.

۱۴

فراتر از گناها

کرشنا

۱ باز تو را گویم از حکمت متعال که برترین دانشها است
و خردمندان به‌دانستن آن به‌کمال مطلق رسیده‌اند.
۲ آنان که به‌این دانش دست‌یابند به‌من واصل شوند.
نه در عرصهٔ آفرینش دیگربار به‌جهان آورده‌شوند
و نه در معرض مرگ دستخوش فنا گردند.

*

۳ «پراکریتی»؛ زهدان من است که تخمهٔ همهٔ موجودات را در
آن می‌نهم.
و ای فرزند بهاراتا، زایش همهٔ موجودات از آن است.
۴ ای پسر کنتی، هر صورتی در هر زهدانی که به‌عرصهٔ ظهور
می‌آید
از پراکریتی است
لیکن من مقام پدر را دارم که تخمه از من است.

۵ گناهای سه‌گانه: «ستوا»، «راجاس» و «تاماس» از پراکریتی است.
و جان نیز در قالب تن سخت بستهٔ این گناها است.

*

۶ از این میان «ستوا» پاک است و مایهٔ روشنایی و سلامت.
این «گنا» جان را به‌علائق خوشی و دانش فرومی‌بندد[1].

*

۷ اما «راجاس» طبعاً با شور و هوس همراه است و مایهٔ تعلق و اشتیاق.
و آن، ای پسر کنتی، جان را به‌رشتهٔ استوار عمل فرو می‌بندد.

*

۸ اما «تاماس» زادهٔ نادانی است و مایهٔ فریب و خطا.
و آن، موجودات را به‌رشتهٔ غفلت و سستی و خواب فرومی‌بندد.

*

۹ «ستوا» مایهٔ خوشی است و «راجاس» مایهٔ کار

۱. ستوا آدمی را از خودی رها نمی‌سازد. آن هم مایهٔ تعلق است منتهی تعلق به‌چیزی شریف و ارزشمند. لیکن هدف سالک آزادی از هر نوع رنگ تعلق است. جنانایا دانش پرتو ادراک است و ادراک از عالم پراکریت است بنا بر این دانش با بینش یا شهود فرق دارد. مراجعه شود به‌توضیحات ما راجع به‌عناصر بیست و چهارگانه یا مظاهر پراکریت در پاورقی مربوط به‌گفتار سیزدهم. ــم.

و «تاماس» ای فرزند بهاراتا مایهٔ تباهی خرد و منشأ گرفتاری و غفلت است.

*

۱۰ گاهی «ستوا» چیره گردد و «راجاس» و «تاماس» را زبون خود سازد
و گاهی «راجاس» بر «ستوا» و «تاماس» چیرگی یابد.
و زمانی «تاماس» بر «ستوا» و «راجاس» برتری جوید.

*

۱۱ چون از روزن همهٔ حواس نور دانش تابیدن گیرد نشان آن است که «ستوا» چیرگی یافته‌است.

*

۱۲ و آز و تقلا و گرانباری‌جستن[1] و بی‌آرامی و اشتیاق علامت غلبهٔ «راجاس» است.
۱۳ و تاریکی و بیکارگی و غفلت و کودنی نتیجهٔ فزونی‌جستن «تاماس» است.

*

۱۴ و چون جان را به‌هنگام چیرگی «ستوا» مرگ دریابد
به‌جایگاه پاک پرستندگان حضرت حق برسد.
۱۵ اما اگر مرگ به‌هنگام غلبهٔ «راجاس» باشد

۱. برای خود تعهدات سنگین‌تر ایجادکردن که مستلزم کشمکش و درگیری بیشتر باشد. ــم.

آن جان در زمرهٔ قومی که در بند کار گرفتارند به‌جهان بازآید.

و چون در زمان غلبهٔ «تاماس» بمیرد
در خیل بی‌خردان به‌این جهان بازگردانده‌شود.

*

۱۶ گفته‌اند که ثمرهٔ «ستوا» خوبی و پاکی است
و ثمرهٔ «راجاس» رنج است
و ثمرهٔ «تاماس» نادانی است.

۱۷ از «ستوا» معرفت زاید و از «راجاس» آز و از «تاماس» نادانی.

*

۱۸ آن که به‌زیور «ستوا» آراسته‌باشد به‌والاترین پایگاه رسد
و اهل «راجاس» در میانه بماند
و گرفتار «تاماس» به‌پست‌ترین درکات سقوط کند.

*

۱۹ آن کس به‌لقای من برسد که چون بنگرد در همه جهان عاملی جز گناها نبیند.
و نیز آن را که از گناها برتر و فراتر است بشناسد.

۲۰ و چون جان از گناها که ملازم قالب تن‌اند فراتر رود و به‌آنها چیره گردد

از بازگشت و مرگ و انحطاط و رنج رهایی یابد و جاوید بماند.

ارجونا

ای سرور؛ نشان آن که فراتر از این سه گنا رفته‌باشد چیست؟ ۲۱
رفتار او چگونه بود؟ و چه سان از گناها فراتر توان‌گذشت؟

کرشنا

ای پاندوا؛ نشان چنان کسی آن است که: ۲۲
چون او را روشنی روی‌نماید[۱]
یا به‌کار کشانده‌شود[۲]
و یا تاریکی فراگیردش[۳]
نه ملول گردد و نه تعلقی نسبت به‌آنها در خود احساس کند[۴].

*

آن که در این میان بیگانه‌وار بنشیند و به‌گناها از جای ۲۳

---

۱. که رنگ ستوا دارد و مظهر آن گناست.
۲. مظهر گنای راجاس و علامت غلبهٔ آن است بر مزاج آدمی.
۳. تاریکی اثر تاماس و نمایانگر غلبهٔ آن رنگ است.
۴. یعنی کار و فعالیت مست و بیخودش نگرداند و گشاد و بست عالم از جایش درنبرد. ــم.

درنرود و با علم به‌اینکه گناها درکارند استوار و بی‌تزلزل باشد.

*

۲۴ آن که در غم و شادی یکسان و قوی‌دل باشد
آن که کلوخ و سنگ و زر را برابر بیند
آن که در راحت و محنت و مدح و قدح به‌یک حال بماند
۲۵ آن که ننگ و نام و دوست و دشمن را به‌یک چشم ببیند و دل از تدبیر کار بپردازد
چنین کسی از گناها فراتر رفته‌باشد.

*

۲۶ و آن که به‌اعتقاد راسخ به‌خدمت من برخیزد
و پای از گناها فراتر نهد
شایستهٔ وصول به‌براهمن باشد.
۲۷ چون منم مأوای براهمن، سرچشمهٔ لایزال زندگی جاوید!
منم رستگاری سرمدی!
و منم سرور لایتناهی!

۱۵

درخت آفرینش

می‌گوید درخت پیپلی هست جاودانه، که بیخ آن به‌سوی بالا است و شاخه‌های آن رو به‌پایین ۱
و برگهای آن از سرودهای «وداها» است
و هر کسی آن را بشناسد عالم به‌وداها باشد.

*

شاخه‌های آن از بالا و پایین سر برآورده و از گناها مایه گرفته‌است. ۲
محسوسات شکوفه‌های آن درخت است.
و ریشه‌های فرعی آن فروتر در این جهان است که آدمی را به‌رشتهٔ عمل بسته‌است.

*

صورت حقیقی آن را به‌چشم نتوان‌دید ۳
و از آغاز و انجام و ماهیت آن کسی آگاه نیست.

*

۴ و چون این درخت قوی‌بن به‌شمشیر تیز وارستگی براندا‌خته‌شود
راهی پدیدار گردد که هر کس از آن رود بازگشت ندارد.
پناه می‌برم به‌آن پروشای ازلی که سرچشمهٔ لایزال همهٔ هستی است!

*

۵ آن کس به‌کمال مطلوب تواندرسید که از کبر و غباوت رسته‌باشد
و حجاب تعلق بریده
و دام هوسها شکسته
و دل در خدای بسته
و از بند دوگانگی رنج و شادی جسته.

*

۶ آن مقام اعلی که چون کسی آنجا رسد بازگشتی از برای او نخواهدبود.
نه پرتو خورشید بدانجا تواند رسید و نه فروغ ماه و آتش.

*

۷ پاره‌ای از هستی جاودانی من جان شد
و در جهان زندگی آمد
و پنج حس و دل را به‌خود فراکشید

و در منزل پراکریتی خیمه زد.

*

و چون خدا قالب تن بازگیرد ۸
جان از آن بدررود
و آن شش چیز را برگیرد و با خود برد
چون باد که بوی گل را با خود ببرد.

*

جان از طریق گوش و چشم و لمس و ذائقه و شامه و دل، ۹-۱۰
اشیا را دریابد.
و نادانان آن را نمی‌بینند که گاه از قالب تن رخت برمی‌بندد
و گاه در منزل تن با گناها یکی می‌شود و از محسوسات بهره می‌گیرد.

*

ولی آنان که چشم بصیرت دارند او را توانندديد. ۱۱
یوگیان که سالکان طریق کمالَند او را در خود می‌بینند
لیکن نادانان که دل پاک نکرده‌باشند هر چه بکوشند او را نتوانندديد.

*

آن درخشندگی خورشید که جهان را روشن می‌دارد ۱۲
و آن نور ماه و روشنی آتش همه از من است.

۱۳ و منم که به‌زمین می‌آیم و به‌قدرت خود همهٔ موجودات را نگه‌می‌دارم.
گاه در جلوهٔ «سوما» نباتات را پرورش می‌دهم[1]
۱۴ و گـاه شـعلهٔ زنـدگی گشـته در تـن‌های آفـریدگان جـای می‌گیرم
و با زفیر و شهیق درآمیخته مایهٔ هضم خوراکها می‌شوم.

*

۱۵ من در دل همه خانه دارم.
حافظه و دانش از من است و زوال آن نیز از من است.
مقصود از «وداها» منم. معرفت «ودانتا» از من است و دانندهٔ «ودا» منم.

*

۱۶ در جـهان دو «پـروشا» هست: یکـی زوال‌پـذیر و دیگـری زوال‌ناپذیر.
همه موجودات زوال‌پذیرند و آن زوال‌نـاپذیر چـیزی است
که دگرگونی در آن راه ندارد.

*

۱. «سوما» شیرهٔ نباتی است که در ریگ ودا به‌عنوان نـوشابهٔ مـقدس مـعرفی شـده و بعدها گویا به‌صورت ماه درآمده‌است. چنین تـصور شـده‌است کـه مـاه پر از شـیره‌ای است (امریتا) که شب آن را بر نباتات می‌ریزد و مایهٔ رویش آنها می‌شود. ــم.

۱۷ اما یک پروشای والای دیگری نیز هست کـه «روح اعـظم» خوانده‌می‌شود
و آن سرور و بهجت سرمدی است که بر هر سه عالم محیط است
و حافظ و نگه‌دارندهٔ آنها است.

*

۱۸ و من که نه زوال‌پذیرم و از زوال‌ناپذیر نیز برتر و فراترم
در همه عالم و در زبان «وداها» به‌نام «پروشای والا» خوانده شده‌ام.

*

۱۹ آن که زنجیر جهل بگسلاند
و مرا به‌عنوان پروشای والا بشناسد
همه چیز را دانا باشد و مرا با همهٔ وجود خود بپرستد.

*

۲۰ و من اینک، ای ارجونا، این راز بزرگ با تو بیاموختم
رازی که هر کس از آن آگاهی یابد خردمندگردد
و تکلیف خود بجای‌آورده‌باشد.

۱۶

ایزدیان و اهریمنیان

کرشنا

۱ ایمنی (دل از بیم فارغ‌داشتن)، صفای خاطر، استواری در یوگا، صدقه

خویشتنداری، قربانی، خواندن کتابهای مقدس، زهد و راستی

۲ بی‌آزاری، درستی، دل از خشم آزادداشتن، وارستگی و جمعیت خاطر

عیب‌پوشی، مردم‌دوستی، خرسندی، نرمی، فروتنی و وقار

۳ شجاعت، عفو، شکیبایی، پاکی، از نفاق و کبر بدوربودن

این نشانیها، ای ارجونا، از آن کسانی است که با خوی ایزدی بدنیاآمده‌باشند.

*

۴ ریا، خیره‌سری، کبر، خشم، درشتی و نادانی

این نشانیها نیز از آن کسانی است که با خوی اهریمنی

زاده‌باشند

*

۵ خصال ایزدی مایهٔ رستگاری و خصال اهریمنی مایهٔ گرفتاری است.

ولی تو، ای پاندوا، دل پریشان مدار که تو با خصال ایزدی زاده‌ای.

*

۶ در جهان دو گونه مردم‌اند: ایزدیان و اهریمنیان.

دربارهٔ گروه اول بتفصیل سخن گفتم و اینک، ای پارتا، دربارهٔ گروه دوم نیز بشنو:

*

۷ اهریمنیان نه می‌دانند که چه کنند و نه می‌دانند که چه نکنند.

صفا و نیکوکاری و راستی در آنان نتوان‌یافت.

۸ آنان می‌گویند که عالم را حقیقتی نیست، پایه‌ای نیست، خدایی نیست.

جهان به‌نظر آنان از اجتماع نر و ماده پیدا شده‌است و محرکی جز شهوت ندارد.

*

۹-۱۰ این گمرهان بی‌مایهٔ نابکار، با این اندیشهٔ تباه، دشمن

جهان‌اند و به‌ویرانی آن می‌کوشند.
با هوسهای سیری‌ناشدنی، با دلی پر از ریا و کبر و غرور
و سری پر از اندیشه‌های ناپاک و نیتی فاسد، به‌تبهکاری برمی‌خیزند.

۱۱ دل پر از وسوسهٔ بی‌شمار آرزوها، که تنها مرگ می‌تواند آن را پایان بخشد!

بزرگترین هدف آنان سیراب‌کردن هوسها است
و جز آن به‌چیزی نمی‌اندیشند.

۱۲ بستهٔ صدها بند امل؛ اسیر دام خشم و شهوت
که به‌دنبال خواهش نفس به‌هر وسیلهٔ نامشروع دست می‌یازند تا مال بیندوزند.

*

۱۳ «امروز به‌این هوس دست‌یافتم و فردا به‌آن آرزو خواهم رسید»
«این مال من است آن هم فردا مال من خواهدشد»
۱۴ «امروز این دشمن را کشتم و فردا دیگران را خواهم‌کشت»
«من خواجه‌ام، دنیا به‌کام من است، پیروزم، زورمندم، خوشبختم»

۱۵ «توانگرم، بزرگ‌زاده‌ام، کیست که با من برابری تواندکرد؟»
«خیرات خواهم‌کرد، صدقه خواهم‌داد، خوش خواهم‌بود...»
چنین است زبان حال این گمراهان وادی نادانی!

*

۱۶ این نادانان که در پیچ و خم اندیشه‌های پریشان سرگردان‌اند
این گرفتاران بند جهالت که مجذوب لذایذ شهوانی شده‌اند
در دوزخ هولناک فرومی‌افتند.

*

۱۷ این خودپرستان گردنکش با سری پر از غرور و باد ثروت
برای ریا، و نه از راهی که مقرر شده‌است، بظاهر قربانی می‌کنند.

*

۱۸ این مردم شریر که مقهور غرور و زورند
و مسخر هوی و شهوت و غضب
مرا هم در کالبد خود و هم در کالبد دیگران دشمن می‌دارند.

*

۱۹ من این تبه‌کاران شریر دژخوی را که فرومایه‌ترین مردمان‌اند
در رحم اهریمنان جای می‌دهم.
۲۰ و آنان از یک زندگی به‌زندگی دیگر منتقل می‌شوند

بی‌آنکه مرا دریابند
و هر بار به‌مرتبه‌ای فروتر سقوط می‌کنند.

*

۲۱ و دوزخ سه در دارد که راه هر سه به‌هلاک جان است:
شهوت، خشم و آز.
پس این هر سه را باید فروگذاشت.

*

۲۲ و هر که از این سه برهد و از این سه دروازهٔ ظلمت دوری گزیند
به‌خیر خود کار بندد و به‌مقام والا برسد.

*

۲۳ اما آن که احکام شرع فروهلد و عنان خویش به‌دست نفس دهد
نه به‌کمال رسد، نه به‌خوشی، و نه به‌غایت مطلوب.

*

۲۴ پس بگذار که شرع راهنمای تو باشد تا راست از ناراست جدا توانی‌کرد.
نخست احکام شرع را فراگیر و آنگاه بدان کار بند.

۱۷

رابطهٔ ایمان و عمل با گناها

ارجونا

۱ هستند کسانی که احکام شرع را کار نمی‌بندند اما قربانی از روی ایمان می‌کنند
حال آنان چیست، ای کرشنا، آیا آنان تابع «ستوا»اند یا «راجاس» یا «تاماس»؟

کرشنا

۲ ایمان مردم ملازمه با جبلتِ آنان دارد و آن بر سه گونه است:
ستوایی، راجاسی و تاماسی

*

۳ اینک بشنو:
ایمان هر کس ملازم جبلت او است.
آدمی تابع طبیعت ایمان خویش است.

هر چه ایمان اُوست او خود نیز چنان است.

۴ ستواییها خدایان را می‌پرستند
و راجاسیان نیمه‌خدایان و دیوان[1] را
و تاماسیان اشباح و اهریمنان را.

*

۵ آنان که از سر خودپسندی و هواپرستی و زرق
و بر خلاف شرع به‌ریاضتهای شاقه می‌پردازند
۶ و از روی نادانی عناصر تن را
و مرا نیز که در آن جای دارم
شکنجه می‌دهند
پندار اهریمنی دارند.

*

۷ حتی خوراک که همهٔ مردم دوست دارند بر سه‌گونه است.
قربانی و ریاضت و صدقه نیز چنان است.
اینک تمیز این سه‌گونه را بشنو:

*

۸ خوراکی که زندگی را رونق بخشد و نیرو و سلامت و خوشی
و شادمانی افزاید و شیرین و نرم و مقوی و خوش‌طعم باشد
در مذاق ستواییها خوش آید.

۱. نیمه‌خدایان: «یاکشا» و دیوان: «راکشا». ـم.

۹ خوراکیهایی که تلخ، ترش، شور، داغ، تیز، خشک، سوزان
منشأ رنج و غم و بیماری باشد
پسندیدهٔ راجاسیان است.
۱۰ خوراکیهایی که فاسد، بیمزه، بدبو، بیات، پس‌مانده و ناپاک
باشد
پسندیدهٔ تاماسیان است.

*

۱۱ آن قربانی که بر وفق احکام شرع و بی‌توقع اجر و تنها
به‌عنوان ادای تکلیف کرده‌شود
ستوایی است.
۱۲ و آن قربانی که به‌امید ثواب و به‌قصد ریا کرده‌شود
راجاسی است.
۱۳ و آنچه به‌خلاف شرع و بی‌آنکه صدقه و احسانی همراه آن
باشد، یا اوراد و اذکاری بر آن خوانده‌شود، و بی‌اخلاص عقیدت،
انجام‌شود
تاماسی است.

*

۱۴ پرستیدن خدایان و اولیا و اوستادان و خردمندان، صفا و
صداقت و خرسندی و بی‌آزاری
ریاضت بدنی است.
۱۵ و سخن که دل نیازارد و راست و دلپذیر و سودمند باشد و

همچنین قرائت دائم وداها
ریاضت زبانی است.

❊

۱۶ و آرامش خاطر و خوشرفتاری و سکونت و خویشتنداری و صفای دل
ریاضت روحانی است.

۱۷ ثابت‌قدمانی که این سه گونه ریاضت را از روی عقیدت و بی‌توقع اجر و ثواب انجام‌دهند
ستواییانند.

۱۸ اما ریاضتی که برای جلب احترام و شهرت و زرق و خود-نمایی کرده‌شود
راجاسی است.
این ریاضت دیر نپاید و بزودی بر باد رود.

۱۹ و ریاضتی که از سر جهالت و به‌قصد شکنجهٔ نفس یا ایذای خلق باشد
تاماسی بود.

❊

۲۰ چون بخشش در حق کسی کرده‌شود که چشم‌داشت پاداشی از او نباشد
و به‌نیت ادای وظیفه، به‌جای خود و به‌گاه خود، به‌کسی که استحقاق آن را دارد، داده‌شود،

ستوایی است.

۲۱ و بخشش که به‌امید پاداش یا به‌چشم‌داشت نفع آتی کرده شود یا با منت همراه باشد،
راجاسی است.

۲۲ و بخشش نابجا و نابهنگام بدون رعایت آداب و از سر نخوت به‌کسی که استحقاق ندارد،
تاماسی است.

❊

۲۳ اوم، تات، سات[1] سه رمز براهمن است.
برهمناها و وداها و قربانیها از همین سه‌کلمه پیدا شده‌اند.

۲۴ پیروان وداها، قربانی و صدقه و ریاضت را چنانکه حکم شرع است با کلمهٔ «اوم» آغاز می‌کنند.

❊

۲۵ و جویندگان نجات[2] در انجام قربانی و ریاضت و صدقه کلمهٔ «تات» را بر زبان می‌رانند
و چشم بر پاداش نمی‌دوزند.

❊

۲۶ «سات» به‌معنی حقیقت و خوبی است. این کلمه به‌معنی

---

۱. اوم چنانکه پیشتر توضیح داده‌شد در سانسکریت مانند الله در عربی نام ذات حق است. تات به‌معنی «آن» و اشاره است به‌ذات حق که از حد توصیف بیرون است و سات به‌معنی حقیقت است. ــم.

۲. موکشا: خلاص و نجات. ــم.

کار نیکو نیز هست.

۲۷ ثبات قدم در قربانی و ریاضت و تصدق را نیز «سات» گویند.
و هم هر عمل دیگر که از این گونه باشد «سات» نامیده‌شود.

*

۲۸ و هرگونه قربانی و صدقه و هر نوع ریاضت و عبادت که نه از
روی اخلاص و عقیدت بجای‌آورده‌شود
«آسات» خوانده‌شود
که نه در این جهان بکارآید و نه در جهان دیگر.

۱۸

واپسین سخن

ارجونا

می‌خواهم، ای قویدست، معنی واقعی «سنیاسا» و «تیاگا» را ۱
بدانم[1].

کرشنا

خردمندان «سنیاسا» را ترک اعمالی می‌دانند که سلسله ـ ۲
جنبان آن هوس باشد.
و «تیاگا» به‌نزد دانشمندان ترک نتیجهٔ اعمال است.
برخی دیگر می‌گویند که اعمالی چون قربانی و صدقه و ۳
ریاضت نباید ترک شود.
اینک ای سرور بهاراتا حقیقت امر را از من بشنو:

*

۱. شری اوروبیندو، سنیاسا را ترک برونی و ظاهر و تیاگا را عدم تعلق یا ترک درونی و باطن معنی کرده‌است. ـ م.

۴-۵ ترک، ای سرور مردان، بر سه گونه است:
قربانی و صدقه و ریاضت نباید ترک شود
بلکه این اعمال را که مایهٔ تطهیر دل است باید بجای‌آورد.
۶ لیکن حتی در بجای‌آوردن این اعمال تعلق خاطر و توجه به‌نتیجه را باید فروگذاشت.
این، ای ارجونا، واپسین سخن من است.

❊

۷ براستی، ترک وظایفی که باید انجام‌شود درست نیست.
ترک این گونه اعمال از نادانی است و نشان غلبهٔ «تاماس» است.

❊

۸ آن که از انجام تکلیفی به‌عنوان اینکه دشوار و مایهٔ رنج تن است خودداری کند به‌هیچ جا نرسد.
این گونه ترک از مقولهٔ «راجاس» است.

❊

۹ و آنکه وظایف خود را به‌عنوان تکلیفی که باید انجام‌داد بجای‌آورد
و تعلق خاطر و چشم‌داشت ثمره را فروگذارد
ترک وی از مقولهٔ «ستوا»ست.

❊

۱۰ فرزانهٔ روشن‌رای که طبع ستوایی دارد بی‌هیچ شائبهٔ شکی

در طریق ترک (تیاگا) گام می‌نهد
نه در خوشایند کار دل می‌بندد
و نه از ناخوشایند آن خشم می‌گیرد.

❊

براستی محال است که زندانی تن بتواند از کار گردن‌کشد. ۱۱
اما آن که ثمرهٔ اعمال را فروگذارد دارای مقام ترک شمرده می‌شود.

❊

عمل سه گونه اثر دارد: خوشایند و ناخوشایند و درهم‌آمیخته‌ای از آن دو. ۱۲
این آثار پس از مرگ دامنگیر کسانی می‌شود که در اینجا دست از تعلق نشسته‌باشند.
ولی آنان که ترک تعلق کرده‌باشند از آثار آن نیز فارغ خواهندبود.

❊

اینک، ای قویدست، اسباب پنجگانهٔ انجام کار را که در دانش «ودانتا» مقرر است فراگیر: ۱۳-۱۴
از این پنج سبب یکی تن است
و دیگر خودی
و سه دیگر حواس مختلف
و چهارم وظایف گوناگون اعضا

و پنجم خدایان[۱].

۱۵ هر کار بد یا نیک که از کسی سرزند خواه منسوب به‌تن او باشد یا زبان یا دل او؛ این اسباب پنجگانه در پیدایش آن دخالت دارد.

❋

۱۶ و چون چنین است آن که از روی غباوت جان را عامل کار بداند کوته‌اندیشی است که چشم بصیرت ندارد.

❋

۱۷ و آن که از بند خودی آزاد است
و دل او از نیک و بد نقش نپذیرد
اگر چه همهٔ این جنگاوران را بکشد
قاتل محسوب نمی‌شود و به‌آن کار مؤاخذ نمی‌گردد.

❋

۱۸ در پیدایش هر کاری سه انگیزه هست: علم و معلوم و عالم.
و نیز سه چیز در هر عملی لازم است، آلت و فعل و فاعل.

❋

۱. تن زمینه و محل کار است، خودی فاعل است و حواس و وظایف مختلف اعضا، وسایل انجام کار است و مقصود از خدایان قوایی است که بر حواس حکومت می‌کنند و آنها را به‌وظایف خود وامی‌دارند. مطابق فلسفهٔ هندو هر یک از حواس، خدای خاصی دارد مثلاً خورشید خدای چشم است که آن را در انجام وظیفهٔ خود (دیدن) کمک می‌کند. شارحین گیتا نوشته‌اند که معنی این شعر تاریک و مبهم است و در میان احتمالات مختلف آن معنی که ما در این ترجمه برگزیدیم به‌فهم نزدیک‌تر و با طرز فکر گیتا سازگارتر می‌نماید. ـ م.

۱۹ علم و عمل و عامل در فلسفهٔ «سانکهیا» بر حسب اختلاف «گناها» بر سه نوع تقسیم شده‌است.
اینک بیان آن را نیز بشنو:

❋

۲۰ دانشی که بدان ذات بی‌زوال یگانه را در همهٔ موجودات توان‌دید.
ذات تجزیه‌ناپذیری که در همهٔ اجزای جداگانهٔ جهان هست
آن دانش از «ستوا» است.

۲۱ و دانشی که وجود بی‌زوال را به‌صورت اشیای گوناگون بیند و شکل و نوع آنها را با هم متفاوت یابد
از «راجاس» است.

۲۲ و آن که تنها به‌اثر بیندیشد، و جز آن چیزی نداند
بی‌آنکه به‌مؤثر پی‌برد، یا در اندیشهٔ حقیقت باشد
این دانش ناچیز از «تاماس» است.

❋

۲۳ و عملی که انجام آن تکلیف آدمی است
اگر بی‌شائبهٔ دوستی و دشمنی و بی‌چشم‌داشت نتیجه و فارغ از تعلق انجام‌شود
از «ستوا» است.

۲۴ و عملی که به‌هوس نتیجه، یا از سر پندار، یا به‌تکلف بسیار

انجام‌شود
از «راجاس» است.
۲۵ و عملی که از سر نادانی و عاقبت‌نااندیشی بجای‌آورده‌شود
بی‌آنکه به‌اندازهٔ توانایی شخص توجه شود، یا زیانی که از
آن به‌خود شخص یا به‌دیگران می‌رسد مورد نظر قرارگیرد
از «تاماس» است.

*

۲۶ عمل‌کننده که از بند تعلق و هوای نفس آزاد و با عزم و
همت همراه باشد
و از پیروزی و شکست متأثر نگردد
ستوایی است.
۲۷ و آن که دلبسته و فریفتهٔ نتایج عمل خود بود
و آزمند و دژخوی و ناپاک و در بند غم و شادی باشد
راجاسی است.
۲۸ و آن که متزلزل و بی‌مایه و مغرور و نیرنگ‌باز و شریر و
سست‌عنصر و زبون‌رای باشد
تاماسی است.

*

۲۹ فهم و استقامت نیز بر جسب «گناها» بر سه گونه است و
اینک تفصیل آن را با تو می‌گویم:
۳۰ فهم که راه عمل و ترک عمل، صواب و خطا، ترس و ایمنی،

اسارت و آزادی را تمیز دهد
ستوایی است.
۳۱ و آن که تمیز درست و نادرست، صواب و ناصواب نکند و
به‌راه خطا رود
راجاسی است.
۳۲ و آن که در حجاب ظلمت، خطا را صواب بیند، و همه چیز
را به‌خلاف آن چه هست دریابد
تاماسی است.

*

۳۳ و استقامت و ثبات که کار عقل و پرانا و حواس را از راه یوگا
سامان تواندداد
ستوایی است.
۳۴ و آن که آدمی را به‌چشم‌داشت پاداش به‌عبادت وادارد، یا
به‌دنبال خوشیها و ثروت کشاند
راجاسی است.
۳۵ و آن که نادان را در خواب و ترس و غم و ملال و غرور
بازمی‌دارد
تاماسی است.

*

۳۶ و اینک، ای سرور بهاراتا، اقسام سه‌گانهٔ خوشی را نیز بشنو
که آدمی بدان شادمانی مدام بیاموزد و ریشهٔ غم را یکباره

براندازد:

۳۷ آن خوشی که اول چون زهر است و آخر چون زلال سلسبیل
که از روشن‌بینی و خویشتن‌شناسی حاصل شود
ستوایی است.

۳۸ و آن خوشی که از برخورد حواس با محسوسات پیدا شود
آن که در آغاز چون سلسبیل باشد و در پایان چون زهر
راجاسی است.

۳۹ و آن خوشی که در آغاز و پایان مایهٔ گمراهی باشد و از خواب و کاهلی و غفلت سرچشمه گیرد
تاماسی است.

*

۴۰ در همهٔ آسمان و زمین کسی نیست که از «گنا»های سه‌گانهٔ «پراکریتی» فارغ تواندبود.
ای پهلوان دشمن‌شکن

۴۱ کردار هر کس از «برهمن» و «کشتری» و «ویشیا» و «شودری»[1]
بر حسب «گنا»هایی که در جبلت اوست مقرر گردیده‌است.

*

۴۲ آرامش، خودداری، زهد، پاکی، بردباری، درستی،

۱. طبقات چهارگانهٔ جامعهٔ هندو. مراجعه شود به‌زیرنویس ص ۹۵. ـم.

خردمندی، دانش و ایمان مذهبی
اینها است وظیفهٔ کسی که «برهمن» زاده شده‌است.

۴۳ دلیری، صلابت، ثبات، روراستی، از جنگ نگریختن، جوانمردی و خواجگی
وظایف «کشتریان» (طبقهٔ سپاهی) است.

۴۴ کشاورزی، گاوداری و سوداگری
وظیفهٔ «ویشیان» است و عملگی وظیفهٔ «شودران».
با ثبات قدم و دل‌بستن در وظیفه می‌توان به‌کمال رسید.

*

۴۵ اینک بشنو که چگونه دل در وظیفهٔ خود بستن مرد را به‌کمال تواندرسانید:

۴۶ هر کس او را که همهٔ هستی از اوست، و بر همه محیط است از راه انجام وظیفه‌ای که بر عهده دارد پرستش کند به‌کمال می‌رسد.

*

۴۷ کسی که به‌کار خود پردازد اگر چه آن را ناقص انجام‌دهد
بهتر است از آن که به‌کار دیگری مشغول شود اگر چه آن را کامل تواند انجام‌داد.
چه هیچ کس با انجام وظیفه‌ای که به‌حکم طبیعت بر عهدهٔ او است گناهکار نمی‌شود

*

۴۸ هیچ کس نباید از انجام کاری که طبیعت بر عهدهٔ او گذارده‌است شانه خالی کند، اگر چه نقصی در آن باشد.
چه هیچ امری بی‌نقص نتواندبود، چون آتش که از دود خالی نباشد.

❋

۴۹ کسی که اندیشهٔ او در همه حال از تعلق آزاد است
کسی که نفس را رام کرده و هوس را به‌گریز واداشته‌است
چنین کسی را ترک به‌کمال اعلی که مقام آزادی از عمل است می‌رساند

❋

۵۰ ای فرزند «کنتی اینک اشارتی که چنین کس چگونه با وصول به‌کمال، به‌براهمن که غایت‌القصوای دانش است واصل می‌شود:

❋

۵۱ چون کسی دل صافی کند
و تن و حواس را با استقامت رام سازد
و صدا و دیگر موضوعات حس را فروگذارد
و از سر دوستی و دشمنی بگذرد
۵۲ و با خلوت‌گزینی و کم‌خواری زبان و تن را لگام زند
و همّ خود را در ذکر و مراقبه بگمارد
و در کنج بی‌نیازی گریزد

۵۳ و با گذشتن از خودی، زور، غرور، شهوت، غضب و مال از قید «منی» فارغ آید
و از تشویش رهایی یابد
خویشتن را در خور وصال براهمن گرداند.

❋

۵۴ و چون به‌براهمن فائز شود، همه آرام گیرد.
غم و شادی بر او راه نیابد.
همهٔ مخلوقات را به‌یک چشم بیند
و به‌مقام والای محبت رسد.
۵۵ و آنگاه از راه محبت مرا بحقیقت بشناسد
و بداند که من چیستم و کیستم.
و چون مرا بحقیقت دریابد یکسره در من فانی شود.
۵۶ هر چه کند در پناه من بود
و از عنایت من به‌مقام جاوید بی‌زوال واصل شود.

❋

۵۷ هر چه کنی به‌نیت من کن و مرا غایت آمال خود دان!
همت به‌ریاضت باطن بگمار و همه اندیشهٔ خود در من متمرکز ساز!
۵۸ و چون دل به‌من سپاری، به‌عنایت من از همه دشواریها توانی گذشت.
لیکن اگر فریب نیرنگ نفس خوری و گوش به‌ندای من

فراندهی، هلاک شوی.

❋

۵۹ و اگر از سر خودبینی بخواهی که از جنگ سر باز زنی، این اندیشه بیهوده خواهدبود
چه طبیعت تو به‌عنوان یک «کشتری» تو را به‌جنگ واخواهدداشت.

۶۰ ای پسر کنتی، «کرما» که ملازم طبع توست تو را به‌انجام آنچه مقتضای آن است برخواهدانگیخت اگر چه تو از سر جهل نخواهی آن را انجام‌دهی.

❋

۶۱ ای ارجونا، خدا در دل همهٔ موجودات جا دارد و به‌نیروی «مایا» چون لعبت‌باز آنها را بحرکت‌درمی‌آورد.[۱]

۶۲ ای بهاراتا، با همهٔ وجود خود بدو پناه بر تا به‌عنایت او به‌آرامش مطلق و مقام سرمد توانی‌رسید.

۱. توجه شود به‌همین نحوه از تعبیر در کلام متصوفهٔ اسلام چون جامی که گوید:

لعبتانی که در این پرده درند — که از این پرده چنین جلوه‌گرند
گرچه بس عشوه‌گر و طنازند — پردهٔ وحدت لعبت بازند
این همه لعبت و لعبت‌سازی — وین به‌صد شعبده لعبت‌بازی
نیست جز در نظر خواب‌آلود — جلوه‌گر گشته جهانی بی بود

یعنی لعبت‌بازِ وحدت در پس پردهٔ صورت و رنگ (مایا) پنهان گشته و اشکال و صور جهان کثرت و نمود (جهان بی‌بود) را چون لعبتکانی عشوه‌گر و طناز در برابر چشمان خواب‌آلود ما به‌نمایش درآورده‌است. ــم.

❋

۶۳ این حکمتی که با تو در میان نهادم راز رازها است.
اینک بیندیش و هر گونه که خواهی بکاربند.

❋

۶۴ اینک والاترین کلام مرا باز گوش دار، این ژرف‌ترین رازها را
چون تو محبوب گرامی منی و من باید آنچه را خیر توست با تو بگویم:

❋

۶۵ سراچهٔ خاطر به‌یاد من پرداز
و دل همه در من بند
در راه من قربانی ده
و فراروی من سجده آر!
که به‌لقای من خواهی‌رسید.

❋

۶۶ براستی که این وعده تو را می‌دهم.
تو پیش من سخت عزیزی
همه کار خود فروگذار و فرا من آی!
تنها بیا و پناه بجوی!
من تو را از همهٔ گناهان رهایی بخشم.
غم مدار!

❊

۶۷ این سخنان را با کسانی در میان مگذار که ریاضت نکشیده
و بوی محبت نشنیده‌اند
و نیز با کسانی مگوی که شوق شنیدن آن ندارند، یا سخن
مرا به‌تمسخر می‌گیرند.

❊

۶۸ لیکن کسی که از سر وفاداری این راز بزرگ را با دوستان
من بیاموزد
بی‌گمان به‌لقای من فائز شود.
۶۹ هیچ کس مرا خدمتی ارجمندتر از این نتواندکرد.
هیچ کس نزد من گرامی‌تر از او نتواندبود.

❊

۷۰ و آن که در این کلام مقدس، که در میان ما گذشت، تأمل
کند
من این عبادت روحانی را البته از او بپذیرم.
۷۱ و آن که از سر اخلاص و بی‌شائبهٔ انکار، بدین سخنان گوش
فرادارد
آزادی یابد و به‌جهان شادمانهٔ نیکوکاران وارد شود.

❊

۷۲ ارجونا، این سخنان را به‌گوش هوش شنیدی؟
شک جاهلانهٔ تو از میان برخاست؟

ارجونا

همه شک من از میان برخاست ۷۳
و به‌عنایت تو شناخت خود بازیافتم.
یقین دارم که شکی در دلم بجای‌نمانده‌است
و آنچه را فرمودی بکارخواهم‌بست

سنجایا

چنین بود، ای شهریار، گفتار «واسودوا» و «پارتا»ی ۷۴
پاک‌نهاد
که به‌شنیدن آن موی بر اندام من راست شد.
و من این «یوگا»ی والای ژرف را به‌لطف «ویاسا»[1] از دو لب ۷۵
«کرشنا» سرور «یوگا» شنیدم.
و هر دم که این گفتار شگفت ورجاوند را که میان «کشاوا»[2] ۷۶
و «ارجونا» گذشت یاد می‌کنم بر شادمانی من می‌افزاید.
و چون آن صورت پرعجایب «کرشنا» را یاد می‌آورم، ۷۷
شهریارا، به‌حیرت اندر می‌شوم، و از شوق و شادی لبریز می‌گردم.
آنجا که کرشنای صاحب یوگا است، و آنجا که پارتای ۷۸

۱. «ویاسا» نام یکی از اولیاست که نظر عنایت او سنجایا را به‌دیدن حالات و حرکات جنگاوران و شنیدن مکالمات آنان از راه دور توانا ساخته‌بود.
۲. کشاوا لقب کرشنا است.

کماندار است
سعادت و پیروزی و رفاه و نجاح نیز آنجا است.
این است اعتقاد من.

فهرست بعضی از کتابهای انتشارات خوارزمی

آغاز و انجام تاریخ، نوشتهٔ کارل یاسپرس، ترجمهٔ محمدحسن لطفی
آینشتاین، نوشتهٔ جرمی برنشتاین، ترجمهٔ احمد بیرشک
از کمینترن تا کمینفورم، نوشتهٔ فردیناند کلودین، ترجمهٔ فرشیدهٔ میربغدادآبادی، شاپور اعتماد، هایدهٔ سناوندی
افسانهٔ دولت، نوشتهٔ ارنست کاسیرر، ترجمهٔ نجف دریابندری
امریکایی آرام، نوشتهٔ گراهام گرین، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند
امید، نوشتهٔ آندره مالرو، ترجمهٔ رضا سیدحسینی
امیرکبیر و ایران، نوشتهٔ فریدون آدمیت
انقلاب، نوشتهٔ هانا آرنت، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند
انقلاب یا اصلاح، نوشتهٔ هربرت مارکوزه، کارل پوپر، ترجمهٔ ه. وزیری
بحث در **مابعدالطبیعه**، نوشتهٔ ژان وال، ترجمهٔ یحیی مهدوی و دیگران
بنال وطن، نوشتهٔ آلن پیتون، ترجمهٔ سیمین دانشور
بوستان سعدی، به‌تصحیح غلامحسین یوسفی
به کی سلام کنم؟، نوشتهٔ سیمین دانشور
پایدیا، نوشتهٔ ورنر یگر، ترجمهٔ محمدحسن لطفی
پیامبر مسلح، پیامبر بی‌سلاح، پیامبر مطرود، نوشتهٔ آیزاک دویچر، ترجمهٔ محمد وزیر
پیرمرد و دریا، نوشتهٔ ارنست همینگوی، ترجمهٔ نجف دریابندری
تاریخ اجتماعی هنر، (چهار جلد)، آرنولد هاوزر، ترجمهٔ ابراهیم یونسی
تاریخ جنگ پلوپونزی، نوشتهٔ توکودیدس (توسیدید)، ترجمهٔ محمدحسن لطفی
تاریخ فلسفهٔ قرون وسطی و دورهٔ تجدد، نوشتهٔ امیل برهیه، ترجمهٔ یحیی مهدوی
تام‌پین، نوشتهٔ هوارد فاست، ترجمهٔ حسن کامشاد
تکامل فیزیک، نوشتهٔ آلبرت آینشتاین و لئوپولد اینفلد، ترجمهٔ احمد آرام

جامعهٔ باز و دشمنان آن، (در یک جلد)، نوشتهٔ کارل پوپر، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند

جزیرهٔ سرگردانی، نوشتهٔ سیمین دانشور

جنایت و مکافات، نوشتهٔ فئودور داستایفسکی، ترجمهٔ دکتر مهری آهی

چهار مقاله دربارهٔ **آزادی**، نوشتهٔ آیزایا برلین، ترجمهٔ محمدعلی موحد

حافظ (دیوان)، به‌تصحیح پرویز ناتل خانلری

چگونه از **حملهٔ قلبی** در امان باشیم؟، نوشتهٔ انجمن قلب امریکا، ترجمهٔ دکتر محمد دانش‌پژوه

خزران، نوشتهٔ آرتور کستلر، ترجمهٔ محمدعلی موحد

داستانها و قصه‌ها، نوشتهٔ مجتبی مینوی

داستانهای بیدپای، ترجمهٔ محمدبن عبدالله‌البخاری، به‌تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن

درامدی بر **فیزیک امروز**، نوشتهٔ هانس اوهانیان، ترجمهٔ دکتر مهدی گلشنی، ناصر مقبلی

دربارهٔ تئاتر، نوشتهٔ برتولت برشت، ترجمهٔ فرامرز بهزاد

در جنگل شهر، نوشتهٔ برتولت برشت، ترجمهٔ محمود حسینی‌زاد

دورهٔ آثار افلاطون، ترجمهٔ محمدحسن لطفی

رگتایم، نوشتهٔ ای. ال. دکتروف، ترجمهٔ نجف دریابندری

زندگینامهٔ برتراند راسل به‌قلم خودش، ترجمهٔ احمد بیرشک

ساربان‌سرگردان، (جلد دوم جزیرهٔ سرگردانی)، نوشتهٔ سیمین دانشور

سالامبو، نوشتهٔ گوستاو فلوبر، ترجمهٔ احمد سمیعی

سرنوشت بشر، نوشتهٔ آندره مالرو، ترجمهٔ سیروس ذکاء

سووشون، نوشتهٔ سیمین دانشور

سیرت رسول‌الله (ص)، (دو جلد)، (ابن هشام)، ترجمهٔ رفیع‌الدین اسحق‌بن محمد همدانی، به‌تصحیح اصغر مهدوی

ضد خاطرات، نوشتهٔ آندره مالرو، ترجمهٔ ابوالحسن نجفی ـ رضا سیدحسینی

فاتحان، نوشتهٔ آندره مالرو، ترجمهٔ سیروس ذکاء

فرهنگ آلمانی به‌فارسی، تدوین فرامرز بهزاد

فرهنگ ادبیات جهان، تألیف زهرا خانلری

فیزیک و واقعیت، نوشتهٔ آلبرت آینشتاین، ترجمهٔ محمدرضا خواجه‌پور

قدرت، نوشتهٔ برتراند راسل، ترجمهٔ نجف دریابندری

قضیهٔ رابرت اوپنهایمر، نوشتهٔ هاینار کیپهارت، ترجمهٔ نجف دریابندری

به یاد **کاتالونیا**، نوشتهٔ جرج ارول، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند

کمدی انسانی، نوشتهٔ ویلیام سارویان، ترجمهٔ سیمین دانشور

گرداب، نوشتهٔ میخائیل شولوخف، ترجمهٔ ضیاءالله فروشانی

گلستان سعدی، به‌تصحیح غلامحسین یوسفی

گیتا (بهگود گیتا)، با مقدمه‌ای دربارهٔ مبانی فلسفه و مذاهب هند، ترجمهٔ محمدعلی موحد

لغت فرس (لغت دری)، نوشتهٔ ابومنصور احمدبن علی اسدی طوسی، به‌تصحیح فتح‌الله مجتبایی و علی‌اشرف صادقی

مصنفات، نوشتهٔ افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، به‌تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی

هکلبری فین، نوشتهٔ مارک تواین، ترجمهٔ نجف دریابندری